هو
فروغ مزدیسنی
من تألیفات
کیخسرو شاهرخ کرمانی

فروغ مزدیسنی

دیباچه

پس از نیایش راه و روش روشن بندگی اهورامزدا که نام بزرگش
گواه نادانی ما بر پایان توانائی اوست و درود بر رهنمایان آفریدگان
بآئین زیبای خداپرستی که سرچشمهٔ مهر و داد و منبع آبادانی جهان و شادمانی
جمیع جهانیان است این بنده کیخسرو پور شاهرخ کرمانی که
قریب دوازده سال قبل رسالهٔ (آئینهٔ آئین مزدیسنی) را برای
ازدیاد بینش و دانش نونهالان همکیش خویش بآئین پاک خود مرتب و
بدستیاری خیرخواهان منتشر نمود چون خود دارای دانشی نیست بسی منتظر
بود که در ظرف اینمدت دانایان این ملت حرکتی کنند و با بیانات
حقیقت آمود حقایق آئین پاک خویش را مشهود انظار و موثر ضمایر همکیشان
خود نموده آنها را براه راست بی کاست خود ثابت نمایند در صورتیکه
در ظرف اینمدت قلیل کتب و رسالات متعدد در باب حقایق این فرخنده
آئین طبع و نشر شده است بزبان پارسی اثری نکرد لهذا این بنده بتحریر مقدمه

روشنائی
دانای بیهمتا
پرستے
خدای هستی بخش دانای بیهمتا
حقیقی
پرمعلو
مبارک
قانون و مذهب

مختصر و ترجمهٔ عبارات انگلیسی بوطنیا آیین مزدیسنی بزبانی خیلی ساده پرداخت
اگر زیبندگی تألیفات و تحریرات این مملکت بافزایش لغات و عبارات
مغلطه و مغلقه است ولی اولاً بنده خود بهره از فصاحت و بلاغت معمول ندارد
ثانیاً چون این رساله مخصوص و مناسب فهم کودکان ملت نوشته میشود بسادگی
پرداخت و بدسادگی حقیقی از خداوند خواستار است وضمناً معذرت میخواهد که در
اثناء ترجمه آنچه هنوز[1] بوضع این مملکت مناسبت ندارد از نوشتن آن صرف
نظر نموده است هر چند بقدری کتب خواه از طرف پارسیان هندوستان
و جدیدالزرتشتیان امریکا[2] و سایر نقاط اروپا[3] و خواه از جانب مصدقین
و محققین و مفتشین این کیش بافرهی نوشته شده است که عمرها و فرصتها میخواهد
بحیطهٔ ترجمه درآید خصوص آنچه را مطابق علوم جدید و علوم آثار و علوم نظرات
و رمز شگافی وغیره مصدق حقانیت این فرهمیده آیین قرار داده اند
فرضاً با زحمات زیاد صورت ترجمه هم پذیرد چون هنوز غالباً اهل این مملکت
خصوص زرتشتیان خطهٔ ایران را از آن علوم بهره حاصل نیست که قوه
دراکه ایشان مستعد باشد ولی باز محض اینکه یکباره هم بی بهره نمانند برخی تحقیقات
و تصدیقات مختصره مقتدایی را به ترجمه درآورده — بطبع این رساله مختصره
پرداخت و آن را به فروغ مزدیسنی نامزد ساخت اینکه

[1] بمعنی ترجمه

[2] نیکی دنیا هم گویند که مصحف کرده عربی باشد

[3] اروپا عبارت از فرنگستان که یکی از اقالیم ثلثه بری منفصله نیم کرهٔ شمالی باشد

این رساله مانند آئینهٔ آئین مازدیسنی بپارسی خالص نوشته نشد

محض آن است که خوانندگان بزبان معمول مخلوط

معنای داستان آشناترند و بالله التوفیق و

علیه التکلان

اندر فروردینماه باستانی ۱۲۸۹ یزدگردی مطابق شهر

ذیقعدة الحرام سنه ۱۳۳۷ هجری و برابر با ماه اگست سنه ۱۹۱۹

میلادی عیسوی در بندر بمبئی

چاپ دویم

استدعا

خدمت تمام خوانندگان این رساله با کمال معذرت استدعا است قبل از آنکه شروع بخواندن این رساله نمایند اول مطابق غلطنامهٔ ذیل هر کجا اشتباهی دارد تصحیح کنند تا هنگام خواندن اسباب معطلی و اشکالی نشود خصوص بعضی اوراق که در زیر چاپ زیاد نقطه ریخته و بعد از چاپ چاره از دست مؤلف و کاتب برون بوده اسباب خجالت است

صفحه	سطر	غلط	صحیح	صفحه	سطر	غلط	صحیح
۴	۱۳	بتائید	بپائید	۳۴	۱۴	فروع	فروغ
۹	۱۰	مشتو	مشتق	۳۷	۵	سقتی	سفتی
۱۵	۳	پرسد	پرسید	۴۴	۱۳	پیشنهاو	پیشنهاد
۱۵	۴	کیشنام	گیتنام	۶۴	۱۰	تا انکهو	تا انکهو
۱۵	۸	ماتره	ما نتره	۶۴	۱۶	داری	دارای
۱۸	۷	وسس	دسس	۶۸	۴	ارما	ازما
۱۸	۱۵	خواهد رسید	وخواهد رسید	۷۳	۶	بیش	بیش
۲۲	۵	انگهش	انگهش	۷۶	۹	مال	عالی
۲۶	۱۰	اپیشپا	پیشپا	۷۷	۶	ارآن	از آن
۳۱	۱	بیلج	بلیج	۸۲	۵	درزبان	و درزبان

صفحه	سطر	غلط	صحیح	صفحه	سطر	غلط	صحیح
۹۳	۲	(ربتی	دبیتی	۱۵۹	۱۱	هو ورشت و	هو ورشت
۹۳	۸	جفته	جفتیه	۱۷۴	۵	ررتشتیان	زرتشتیان
۹۳	۹	میسنواش	مینیواش	۱۷۸	۱	صحیت	صحبت
۹۳	۹	اهمایه	اهمائه	۱۸۰	۶	اولاو	اولاد
۹۳	۱۱	ستعلقات	متعلقات	۱۸۴	۷	همبور	مجبور
۹۶	۸	کوئیهٔ	کوئهٔ	۱۸۵	۸	بیندارند	بیندازند
۹۶	۱۳	وهمان	دهمان	۱۹۵	۸	آنها را	آنها آنها را
۱۱۳	۵	رائیده	زائیده	۱۹۸	۲	تسادی	تساوی
۱۱۵	۱۱	مانزل	مانزل	۲۰۱	۸	دبیشاه	دینشاه
۱۱۵	۱۶	منیخسزند	میخسزند	۲۰۱	۸	بانکجی	مانکجی
۱۱۶	۸	رشتگانرا	فرشتگانرا	۲۳۱	۴	جهان	جهان و
۱۱۶	۸	تخت	تخنت	۲۴۶	۱۰	بعلمیات	بعلمیات
۱۲۴	۱۰	دیبتی	دیبتی	۲۴۹	۱۵	خوابیم	خواهیم
۱۲۴	۱۰	وشتام	ورشتام	۲۵۱	۱۵	غلسهای	غسلهای
۱۳۵	۱۰	شهنشاه	شهنشاه	۲۶۶	۱۲	وسکونت	سکونت
۱۳۵	۱۲	لیش	کیش	۲۷۲	۱۰	مرفوغ	مرفوع
۱۳۸	۱۴	توق العاده	فوق العاده	۲۸۹	۱۴	فروغ	فروع
۱۴۸	۳	لذائد	لذائذ	۲۹۲	۱۵	نقص	نقض
۱۵۴	۴	خبسه	خبیسه	..	..	..	..

فهرست فقرات مندرجه

فهرست فقرات مندرجه

کیخسرو شاهرخ

KAIKHOSROW SHAHROKH.

هو
مقدمہ
فروغ مزدیسنی
مشتمل بر
بشارت ونژاد ویکتاپرستی زرتشتیان وتاریخ وشرح
زرتشت وتفسیر نماز وسبب توجہ بفروغ وتوضیحات
آتش وبیان اہرمن ومقام عقد ونکاح
وشرح فرشتگان روح وفروہر
شاہنشاہ و دعای
مطبوعہ مطبع مظفری
بمبئی

بشارت

باش تا صبح دولتش بدمد * کاین هنوز از نتایج سحر است

ای زرتشتیان حقیقی و ای مزدیسنی کیشان واقعی شما را بشارت و حقیقت جویان
را بشارت باد که اگر چندی برخی آئین پاک شما را بدیده خفت نگریستند عاقبت
صحت خویش را بروز داده عزت و شرف آمیغی خود را بر محققین ثابت کرد و چون
از ایران نسبت باین کیش و آئین محبت رخت بربست و سردی بیمهری زور آور شد
اهورامزدا کیش باوهی مزدیسنی داده خود را مانند گلهای روح افزای خیلی
لطیف در گرمخانهٔ حقیقی روزگار محفوظ داشت تا بنقطهٔ اعتدال رسانید یعنی
پس از آنکه محققین خیلی بینا و علمای فرزون دانا از ترقیات عالم خصوص علم معرفت
الارواح[1] درجهٔ علم و تلطیف وجود خود را بمقام خیلی عالی رسانیدند و مستوجب رحمت
بزرگی از جانب خداوند بخشایشگر مهربان شدند مذهب پاک مزدیسنی چون
باران بهاری که بی اختیار به منتظرین فرود آید برق آسا قلوب دانایان امریکا
و اروپا را روشن و سبزه زار حقیقت جوئی آنها را گلشن نمود. بروز آثار
عتیقه و ظهور اکتشافات عدیده جدیده برهنمونی روزگار مساعد دانایان
روشن ضمیر را بر آن داشت که در مدارس خیلی عالی علمی بزرگ خود مانند مدرسهٔ اعظم

1 Science of Psychology & investigations into the Latent powers of man.

معروف اکسفرد و کامبریج و نیویرک و شیکاغو و دبن و برلین وغیره پیروی
بعلم زند نمایند پس از تکمیل آن علم و پیروی بحقایق جمعی از معلمین و پرافسرهای[١] کل
و حکمای روحانی و رؤسای علوم عالی را مصدّق حقایق این کیش با فرهی قرار
داد که اسامی معدودی از آنها را در ترجمه بعد ملاحظه بنمائید و اشخاصی بزرگ مانند
سر الیور لاج[2] رئیس مجلس علوم عالم و دکتر (کروکس)[4] از معارف علوم روحانی و
عالی و (ادیسان)[3] مخترع علوم محیر العقول مانند ساز صوت و فزون قوای برقی و
پرافسر[1] ویلیام جکسان[5] محقق و سیاح معروف و هکذا مصرّ[٢] و مؤید ترویج حقایق
این کیش خجسته شدند بدون یکنفر واعظ یا مبلّغ[٣] جمعی از علمای روحانی و علوم
عالی امریکا مجمعی قرار داده خویشرا مزدیسنی نامیده و در نشر آئین مذهب
کوشیده اند و روز بروز بر عدهٔ اعضا افزوده از میان خود واعظ انتخاب
نموده برای نشر حقایق مذهب زرتشتی ببسیار بلاد امریکا و انگلستان و
آلمان و اطریش و سویتزرلند و سایر ممالک اروپا وغیره فرستاده
یوماً فیوماً تعداد این جدید الزرتشتیان در امریکا و اروپا بچندین هزار نفر
میرسد و اکثر آنها از طبقهٔ اول علما و متمولین آن ممالک هستند و دارای معابد
مزدیسنی میباشند که یکی از آن معابد را (مریم) نام متخلص به (سپنتا[٤] مریم)[6] که لفظ سپنتا را از اوستا

1 Professor. 2 Sir Oliver Lodge. 3 Edison. 4 Dr. Crookes 5 Prof. William Jackson. 6 Spenta Maria.

[١] معلمین خیلی کامل را پرافسر گویند

[٢] یعنی اصرار کننده و پا فشارنده

[٣] یعنی رساننده و این کلمه را گاهی بجای کلمهٔ واعظ استعمال می‌کنند

[٤] یعنی افزایشی و وسعت و این لفظ غالباً با کلمه مینو آید چنانکه سپنتا مینو یعنی روح افزایشی زرتشت

اخذ و بمجاهدین این کیش تخصیص مسید هند بنیاد نهاده و تقریباً سی هزار تومان
وجه رایج ایران بهای اصلی آن اساس مقدس شده است و قریب دو مقابل
بهای اساسی اثاثیه در آن گرد آمده است در شیکاغوی[4] امریکا بازاری موسوم
ببازار مزدیسنان ساخته و کمپانی بزرگی بنام کمپانی مزدیسنان تشکیل داده
(کنفرانس[1]) یعنی مجلس صلح مذاهب نامزد به کنفرانس[1] مزدیسنان و انجمنهای
متعدد در ممالک باسم کنگره[2] و سوسائیتی[3] مزدیسنان مرتب نموده رسالات
ماهانه و روزنامجات متعدد در آنجا و آلمان بنام مزدیسنان نوشته بهمه اقطار
عالم که مأنوس باین علم هستند منتشر کرده و میکنند که مختصری از ترجمه آن رسالات
فقط محض نمونه در این رساله خواهد آمد و زرتشت را سرور و سردار صلح و سلامتی
میدانند که بزبان خود شاهزاده صلح مینامند بناءً علیه ای برادران بنازید و
خوشبختی نمائید و شاد و برجادهٔ حقیقت آئین مزدیسنی ثابت و بستهٔ کار
و تکرار نام مقدس مزدا مشغول و امیدوار بوید که نور حقیقت آن آئین پاک
بر مقام قدردانی علم تابناک گردید و بکوشید و بجوشید تا شما که مزدیسنی زاده
و پروردهٔ این طریقهٔ یکتاشناسی هستید از نورسیدگان بآئین خودتان عقب نمانید و ستائید
متفق البیان جملهٔ مقدسهٔ اوستا[5] را بسر ایم و از پروردگار عالمیان خواستار شویم

1 Conference. 2 Congress. 3 Society. 4 Chicago.
5 Avesta.

[1] نشئهٔ مجلس نطق و برای مجلس صلح هم استعمال کنند یعنی مجلسی که نطق برای صلح عمومی می شود
[2] انجمن مشورت
[3] انجمن اتحاد مشارکت

(هَقَتن يَشت كَردِه) (۶) هاي (۱) آهي أَذ بَئِشه أَواهي مَزدا اَهورا مَزدا اَچيا بيره چاكَر شوارالي تورَه خَرَه قئِتي اهمه هَيدا ايتي اي خداي هستي بخش داناي بيهمتا در سراسر آفريدگان خود دانش بزرگ و رسائي كامل بمعرفت بخشايش خويش و بسرداري خرد بگستر كه در بخشش هاي (۱۲) زرَتشتيا چيستيا مَزده واتيا اشتونيا وَيتيا وَنگهيا مَزديسنوانش - راست ترين دانش اقدس كه بخشايش داناي بيهمتاست آئين نيك مزديسني است وَقير وزباد خَروه اوَيره وَهوين مزديسنان مظفر و منور باد فروغ دين نيك مزديسني كه داناي بيهمتا پرستي است آمين -

نژاد اصلي زرتشتيان

نژاد اصلي زرتشتيان ايراني است كه مشتق از (اَرْيانَ)[1] باشد كلمهٔ (اَرْيانَ) اسم جمع است يعني (اَرْيه ها) و اصلاً كلمهٔ (اَرْيَه)[2] بزبان سنسكرت[3] و اوستا بمعني پاك و نجيب است و اَرْيانَ كه جمع آن باشد بمعني نجبا ميشود قوم اريان يكي از قديمه ترين پنج اقوام باستاني عالمند كه هنوز ابتداء تاريخ آنها بطوري كه بايد معلوم نگرديده است ولي همين قدر معين شده كه قوم اريان قبل از حدود شش تاريخ بندي عالم يعني زماني كه هنوز تاريخ بندي در اين عالم بظهور نرسيده بوده وجود داشته اند و بعدها اين قوم بدو شاخه منشعب شده اند

1 Aryan. 2 Arya 3 Sanskrit.

اخطار برادران زرتشتي خاطر نشان ميشود كه اگر در بعضي الفاظ اوستا تغييري حاصل شده اشتباهات آن را تصحيح نموده [illegible] و خواهشمنديم از اين امر صدد تصحيح بر آيد بلا اختلاف از تصحيح تمام فعلاً منصرف شده واميد است براي آينه كليه الفاظ اوستا كه در فارسي از سابق اشتباها نوشته شده كاملاً تصحيح شود لكن آنچه معني نوشته تماما از روي الفاظ صحيح است [illegible] ها معني آيه [illegible] اصلاح [illegible]

یک شعبه در دامنهٔ هیمالایا[۱] در شمال هندوستان که در آن اوقات هندوستان
(سپت سندو) بزبان سنسکرت یعنی هفت رود چنانکه پنجاب بواسطهٔ پنج رودخانهٔ
آن دارای چنین اسمی شده موسوم بوده و بمرور آنرا سندوستان یعنی جای
و محل رود میخوانده اند و لفظ هندو و سندو یکیست چه که غالباً سین سنسکرت به
(ها) اوستا و زند و فارسی مبدل شده چنانکه (دس) بزبان هندی مشتقه
از سنسکرت و (ده) فارسی و (دسه) زند میباشد عوض (سین) (ها)
آورده ایم و (اسورا) در سنسکرت بجای اهورا استعمال شده است و هکذا
در خطهٔ که پس از اقامتشان موسوم به (آریا ورتا)[1] یعنی خاک نجباء شده
اقامت گزیده بمرور ایام تمام هندوستان را فرا گرفته اند و اگرچه هنوز
هنود در میان خود تمام هندوستان را (آریا ورتا) و خویش را آریان
مینامند ولی بمناسبت اقامت در هندوستان نام هندوئی بر آنها
اطلاق شده است و رهنمایان آنها بجانب (براهما)[2] که بزبان سنسکرت بمعنی
مرکز کل که عبارت از خدا باشد (منوها)[3] یعنی روشن ضمیران بوده که بعدها
از میان آنها ظهور میکرده اند و از ظهور (منوها) چهار کتاب مذهبی
که موسوم به چهار وید و بدینقرار است (۱) راگ یا ریگ ویدا (۲) سام ویدا (۳) یاجور ویدا

[۱] اسم کوه بلندترین عالم در شمال هندوستان که ۲۹۰۰۲ پی ارتفاع آن است

1 Aryavarta. 2 Brahma. 3 Manus. 4 Rug or Rig Veda. 5 Sam.6 Yajur.

(۴) آثار وید که مرکب از علوم روحانی و جسمانیست و کتاب دیگر موسوم به
(وید انگ[2]) درمیان آنها تشکیل یافته است و این هر چهار کتب که چهار وید
باشد با وید انگ بزبان سنسکرت خالص اصلی است اصلاً وِد بمعنی دانش
و کلمه سنسکرت مرکب از دو لفظ است (سن[3]) بمعنی کاملاً و (کریت[4]) بمعنی مخلوق
و آفریده شده معنی جامع کلمه سنسکریت که عموماً در فارسی سنسکرت نوشته
شده است یعنی آفریده شدهٔ کامل است و سنسکرت هم دو قسم میباشد
قسمی سنسکرت خالص اصلی که مشابه بزبان گاتهای زرتشت است و آن را
سنسکرت علمی مینامند و قسم دیگر سنسکرت مخلوط که سنسکرت تاتاری هم میگویند
که شباهت بزبان لاتین و یونانی دارد و شعبه دیگر در وسعت خاکی که مابین
رود (آمو داریا[5]) و رود (سیر داریا[6]) بسمت شمال و مغرب جبال (بلورتاغ[7]) و شمال
کوهستان (پامیر[8]) مقیم شدند در ابتدای اقامت اسم خود را بر آن خطه گذارده آنرا
(آریانه) یعنی ولایت آریان نامزد کردند و بمرور ایام که وسعت تصرفات آنها
بطرف مغرب روزافزون شد تغییرات در لهجه و لفظ پیدا نموده عاقبت موسوم به
(ایران) گردید و بهمین اسم باقی ماند و لفظی که در اوستا برای این خطه استعمال شده
(ایریه ویجه) یعنی تخمگاه نجبا چه که ایریه یا اریه بشرح فوق بمعنی نجیب و پاک و ویجه

1 Atharva. 2 Vedang. 3 San. 4 Krit. 5 Amu Daria 6 Sir. Daria. 7 Blurtaph. 8 Pamir.

این کلمه مرکب از دو لفظ سنسکرت است وِد یعنی دانش و انگ مجمع یعنی مجمع علوم

بزبان انگلیسی کری اینت

منسوب باهل تاتار که بوده وقت ترکستان چین است

زبان قدیم اهل روم پای تخت ایطالیه

منسوب باهل یونان

این دو رود داخل دریاچه آرال واقع در ترکستان روسیه میشود

سلسله کوهی در شمال شرقی کوهستان پامیر بطرف شرق تاتارستان

بعلاوه

بعلاوه معنی خالصیت اصلاً (ویج) بوده یعنی تخم بعد از آنکه پیشینیان ما در
آنخطه تسلطی پیدا کردند پای تخت خود را در بلخ یا باختر که اروپائیان (باکتر)[1] میگویند
قرار دادند و ما از نژاد این شعبه هستیم   این شرح تحقیقانه فوق رشته نژاد اصلی
ماست و اسامی دیگر مانند مزدیسنی و زرتشتی و اهورائیکیشی که معمولاً بهکیشی گویند
بما اطلاق کنند بمناسبت مذهب ماست که بتوسط زرتشت پیغمبر بما رسیده
و پارسی بشرحی که در آئینه آئین مزدیسنی آمده بدو مناسبت است پس بهر یک
از این اسامی که ما را بنامند زهی فخر و خهی سعادت که نژاد ما از تخمه نجباء
و پاکان و منسوب بآئین یکتاشناسی و خداپرستی و پارسائی است   اکنون
بایست دید بعد از آنکه نسب و نژاد ما باین نهج معرفی شده آیا بایست بهمین
افتخار اکتفاء کرد و یا باید حقیقت آنرا بوسیله دیگر خوب ثابت نمود مسلماً معرفی
اصلی آن باقیست و آن بنحویکه موکداً در اوستا آمده بر روی هومت و هوخت
و هورشت یعنی اندیشه نیک و گفتار نیک و کردار نیک میباشد که ما را از نجابت
و صفات جسمانی گذشته در عالم اعلی امتیاز و افتخار ابدی عطا بنماید —

در حقیقت و وحدت خدا از کلمات اوستا

بموجب توضیحاتی که در آئینه آئین مزدیسنی و سایر کتب داده شده است اسم کتاب مذهبی ما
اوستا است که به پنج قسم منشعب نموده اند اولاً از اقسام آن که مصغر پیمانست

کلیه اوستا چهار قسمت است (۱) گاتها یعنی سرودهای پاک (۲) وسپرد یعنی ادعیه جلوه سرائی خلقت و اخلاق ستوده (۳) وندیداد که مجموعه قوانین و ضوابط شرعیه و عرفیه است (۴) خورده اوستا که حاوی و مشتمل از یشتها و نیایشها و غیره و آمیخته از جملات متقدمه و متوسطه و متاخره می باشد

1. Bactar.

بمعنی کلام موزون ثانیاً مشتق و مصغر از پدان که آیات طاهره و تلاوت آن
بطرزی باشد که هر کلمهٔ از آن جدا جدا شنیده شود و ثالثاً عقیدهٔ اخیره
که غالباً صحه گذارده اند اینست که مرکب از دو لفظ میباشد (آ) کلمه نفی است
بمعنی نه و بدون و (وستهٔ) بمعنی دانسته و معنی جمله آن اینست (نادانسته) یعنی
آنچه قبل از آن نادانسته بود آشکار شده و در اوستا که کتاب مذهبی ماست
لفظی که برای مذهب پیروان آن آئین در همه جا استعمال کرده بهدین و مزدیسنی
است که لفظ بهدین مرکب از دو کلمه باشد (به) بهتر و (دین) کیش و بزبان اوستا
دینیا و نگهیا وارد است یعنی دین بهتر و کلمهٔ مزدیسنی مرکب از سه لفظ میباشد
(مز) بمعنی بزرگ و (زدا) بمعنی دانای مطلق و (یسنی) بمعنی پرستی است که
یسنی مشتق از (یسنه) باشد بمعنی پرستش و معنی اینجمله چنین است (دانای مطلق
بزرگ پرستی) که آفریدگار واحد باشد و اینکه باسم دانای مطلق بزرگ پرستی آمده
است محض راهنمائی و پیروی نوع بشر بآن اسم است که دانای مطلق را نتوان
شناخت مگر بوسیلهٔ دانش و هر کس مزدیسنی است باید دارای دانش واقعی باشد
تا پرستش دانای مطلق را که اصل و جوهر دانشها و دانش و دانشمند حقیقی است
از روی دانش بجا آورد نه تقلیدی و مجبوری و از روی نادانی چنانکه
زرتشت در پرگرد سوم جملهٔ دوم گاتهای نخست برای قبول این دین فرموده است

گاتها فقرات قدیمه ترین اوستا است که از سرایشهای خود اشو زرتشت است و اسامی گاتها پنج است اهنود و اشتود و سفنتمد و هوخشتر و وهشتوایشت

ستره آتاگی اُشش آرش و هشتا + اوه اِنتا سوچا تنگها + آوره
تا اوچی تیا نرم + نرم خیناهی تنوبه + پرامره یا انگهه اهمایه نسروای
بود نتو پیتی ـــ بگوشهای خود گفتارهای بهین را بشنوید و با قلب صافی فرداً فرد
انسان عقاید مختارهٔ خود را معاینه کنید . و چون آفرینش جملهٔ موجودات
از روی دانش و بمعرفت دانش است ازینجهت در اوستا کلمهٔ (مزدا)
بجای آفریدگار هم استعمال شده در اوستا غالباً کلمهٔ مرکبهٔ مزدا یا کلمهٔ
مرکبه (اهورا) میآید و کلمهٔ اهور لفظی است که زرتشت در همه جای اوستا
اطلاق بذات احدیت نموده و آن کلمه را محققین و علمای زند دان دو قسم تعبیر
کرده اند یک قسم اینکه کلمهٔ (اهورا) از سه لفظ مرکب است (ا) که بعلاوه معنی فوق
در زبان اوستا برای مبالغه استعمال میشود مانند وئیره خالص و خاص و اوئیره
فزون خالص و خاص و هو بمعنی فروغ الطف و را بمعنی ذات و هستی
یعنی ذاتی که بتاکید و مبالغه فروغ الطف و نور الانوار است و قسم دیگر که اغلبیت
و اکثریت آراء علمای زند دان و محققین تصدیق نموده مرکب از دو لفظ است اهو
بمعنی هستم و ـــ را ـــ بمعنی هستی یعنی (آن هستی منم) و در این صورت قدرتی
که خود هستی حقیقی باشد هستی بخش سایر موجودات است و بعبارهٔ اخری هستی از هست
پیدا میشود بنابران جامعیت معنی ترکیب ثانوی اینست (منم آن هستی بخش) و کلمه (ئهوه)

له کلمه سوگاهی هم بمعنی نیک میآید که اخذ از کلمه وهو باشد ولی در صورتی (واو) حذف و کلمه هو بمعنی نیک خواهد آمد که یا قبل و متصل بکلمهٔ دیگر واقع شود مانند هومت بمعنی اندیشهٔ نیک و در هر کجا کلمه هو تنها یا در وسط و یا آخر کلمهٔ دیگر آید بمعنی فروغ یا لطف خواهد بود

یا (یَهُوّا) که بزبان عبرانی[1] در توریة برای اسم اعظم خدای یکتا استعمال شده از
همان لفظ اَهُورا جلب و مشتق شده است زیرا کلمهٔ (یَهُوّا) اصلاً (اَهُوا) و مرکّب
از دو لفظ بوده (اَهُو) و (وا) که معنی اَهُو در فوق گفته شد و معنی وا هست میباشد یعنی
(آن هست منم) و پس از آنکه این کلمهٔ مرکّبهٔ (اَهُوَا) در زبان عبری اخذ و داخل شده
است چنانکه قانون کلیّهٔ عربی و عبریست (الف) اول را به (یاء) و دو (واو)
وسط را به (واو) مشدّد و تبدیل نموده (یَهُوّا) و (یَهُوّه) خوانده و اینگونه معنی نموده اند
(منم که منم) و هم چنین لفظ (هُو) که معمولاً در عربی میآید و کلمه توحید مرتاضین و
مُوحّدین است از همان مادّه میباشد یعنی (فروغ الطف) یا (نور الانوار) و اینکه
در اوستا (اَهُورامزدا) میآید (مزدا) بصورت صفت (اَهُورا) آمده است یعنی
(آن ذاتی که هستی بخش تمام موجودات و دانای بیهمتاست) چه که عظمت چنان قدرتی
بی نظیر و همتاست[2] از اینجهت میتوان بجای دانای بزرگ مطلق دانای بیهمتا
آورد اکنون با این توضیحات در لفظی که چندین هزار سال قبل ازین بتوسّط
وخشوری بزرگ مانند اَشُوزَرتُشت پیش نهاد نوع بشر شده میتوان بآسانی
درک کرد که بچه اندازه قدرت و عظمت و وحدانیّت خداوند ذوالجلال
را در آنچه به صورت نام خدا اقرار داده گنجانیده و مرکوز خاطر مخلوق نموده
اگرچه تمامی اوستا شاهد حال ما و حقیقت وحدت شناسی است نیز خوب است ا

[1] زبان اصلی توریة واهل یهودیه

[2] نظیر و مثل و مانند

لختی با آنچه ما هر روز بمقام کلمهٔ شهادت خود در نماز یومیه استعمال میکنیم
بیندیشیم کلمات شهادت یومیه ما اینست (۱) (در نماز یومیه) فَرَه وَرانه
مَزدَیَسنو زَرَتُشتَرِش وِیدیوو اَهورَه دَکیشو (۲) مَزدَیَسنو
اَهمی (۳) مَزدَیَسنو زَرَتُشتَرِش فَرَه وَرانه آستَی تَیچا فَرَوَره تَیچا (۴)
آستُویه هومَتَم مَنو آستُویه هوخَتَم وَچو آستُویه هوورَشتَم
شیوتَنَم آستُویه دَینام مَزدَیَسنیم فَرَسپایو خذرام نِداسنی
تَنام خَیتَ وَدَسام اَشَونیم یاهی تَیَنامچا بوشینِن تَیَنامچا مَشتاچا
وَهِشتاچا سِریشتاچا یا آهیریش زَرَتُشتَرِش (۵) زَرَتُشتیا
چیستیا مَزدَه دَاتَیا اَشَونیا وِهیا وَنگهیا مَزدَیَسنو اُشش (۶) اَهورائی
مَزداهه وِیسفا وهی چِیهمی و (۷) در انجام هر نماز وارد است فیروز باد
خُروَه اَویژه وَهدین مزدیسنان — که معنی فقرات فوق بدینقرار است
(۱) اقرار دارم و استوارم بکیش دانای بیهمتا پرستی که آورده زرتشت
وازدیو یعنی ظلمت پرستی جدا و آئین اهورا یعنی خدای هستی بخش شناسی
است (۲) دانای بیهمتا پرست هستم (۳) بکیش دانای بیهمتا پرستی
که آورده زرتشت است بظاهر و باطن اقرار دارم (۴) با استواری
در نیک اندیشی و نیک گفتاری و نیک کرداری بکیش دانای بیهمتا پرستی

۱ پاره

۲ اصلاً در اوستا تکیشو آمده است

که از جنگ و خونریزی مُبّری و نوع بشر را در مقام برادری شناسنده و خویشی
دهنده و پاک و بخشش اهورا آورده از زرتشت و از جملهٔ دینهای حال و آینده
بزرگترین و بهترین میباشد استوارم یا اعتراف مینمایم (۵) راست ترین دانش
آمیغی که بخشایش دانای بیهمتاست آئین نیک مزداپرستی است (۶) جمله موجودات
نیک بخشش خدای هستی بخش دانای بیهمتاست (۷) مظفر و منور باد دین نیک خالص
دانای بیهمتاپرستی و در گاتها و یشتها باندازهٔ آیات مقدسه که شهادت مذهب
اهورامزدا پرستی میدهد آمده که از حد این اوراق خارج است منجمله (۱) آهیپریم
دکیشیم اشه و نم اشهیه رتیم یزمیده (۲) دئینهٔ مزدیسنیش ویسپیفیشو ونگهوشو
ویسپیفیشو اشئو چیترشیو هیتیه دائمه اته دائم زرتشتره (۳) دیثام ونگهیم مزدیسنیم
یزمیده (۴) اخشتیم نامم و نتیم یزمیده فرستیچه مره ویاسپچه هیمتیا
هخته یه دینیا ونگهیا مزدیسنواشش هخته یه چیستواشش و ونگهویا
هخته یه زرتشتیا چیستیا هخته یه اهمالکم سوشینتام یدیه بیشنتام
اشتا اُنام هخته یه ویسپیا اشئو نوستواشش و بکله که معنی
این چهار فقره چنان است (۱) کیش پاک خدای هستی بخش را که پاکترین
است پرستش میخوانم (۲) کیش دانای بی همتاپرستی که آورده زرتشت
و در تمام منعمات و در سراسر پیدایش های اشئوئی یعنی پاکی پر از دانش

و راستی است (۳) دین به دانای بیهمتا پرستی را پرستش میخوانم (۴) آشتی
و محبت که مخالف جنگ و دشمنی و از دوستان دین به مزدیسنی و دوستان داشتن
راست و دوستان سود رسانندگان ما که در مردم اشو و راست است و دوستان
جمله پیدایشهای پاک اند   پس از آنکه معین گردید در اوستا چه لفظی برای خدا
آمده و چه جامعیت معانی در کلمات (اهورامزدا) مذکور شده و از اینکلمات
شهادت دینی که هر شبانه روز در نماز پنجگانه خود و سایر ادعیه و پرستشها
بزبان میآوریم بدون هیچ تردید و شک و شبهه ثابت و واضح و آشکار است
که مذهب ما آئین اهورامزدا پرستی و یکتائی بیهمتا شناسی و از آنچه در قرون
متکاثره محض عدم علم و ادراک معانی آن کلمات مقدسه ظنون جمعی مغشوش
بوده مبرّی و معرّی است   و اشوزرتشت که نماینده چنان آئین پاک تابناکی
بوده نوع بشر را بدون وساطت خود یا غیری مستقیماً برهبری دانش که اصل و
سرمایه رستگاری دنیوی و اخروی و فرازنده نوع انسان از مقام و ستی
بمرتبه عالی است بمعرفت ذات احدیت و خشنودی اهورامزدا و تکالیف تکمیل
کمالات و ترقیات و صفات حسنه آدمیت دلالت فرموده باز هم محض مبالغه در تشبیه
بهی فرهی این کیشش یکتاشناسی یکی از جمله پرستشها را که بمنزله درخواست زرتشت از
اهورامزدا و پاسخ آن است و مختصر ترجمه دو سه فقره نُشتهای گاتها توضیح

و تصدیق کنند شده است و لو کان العلم فی الثریا لناله ایدی رجال من فارس یعنی اگر علم و دانش در ثریا که عبارت از آسمان است برابر باشد مردان آینده دست فراز پارس یعنی زرتشتیان که گاهی از نام ایشان پارسی فارسی است تا آن رسد از همین جهت است که شرح آن در متن آمد
پرستشها مجمله اوستا میباشند و عدد آنها ۹۴ چهار دیند و دعاوی نماز های مخصوص است و اصلاً معنی پرستش مجدد ستایش می باشد

واضحات میشود در اورمزد یشت[۱] یعنی پرسش اهورامزدا که زرتشت از اهورامزدا
اسم اعظم او را درخواست میکند آن پرسش و پاسخ بدین قرار میآید
(۱) پرسد زرتشترو اهورم مزدام اهورمزد مینیو سپنیشت
داتره گیتنام استونتام اشاونم — پرسید زرتشت از اهورامزدا که ای هستی
بخش دانای بهمتای مینوی و فزاینده کل و آفریدگار دو جهان و آفریننده
اشوی[۲] کدا استی مانتره سپنته اخو ستم کد ورثره غنستم کد خرنه
نگهو ستم کد یاسکرستم کد دارهو اغنیوتم کد بیشن
زیوتم کد ونیش نو ثورو باستم دیوه نام مشیانام چه — کدام مانتره[۳] کلام آلهی خیلی
موثر، قوت بخش ترین دل و جان و کدام کلام فیروزی بخش ترین و کدام کلام نورافزاینده
ترین و کدام کلام کارساز ترین و کدام کلام ظفر بخش ترین و کدام کلام تندرستی و امنیت
افزاینده ترین کدام کلام شکننده ترین دیوان (تیره دلان) و بدان (۲) کد و پیشهم
انگهه اشتیش اتته و مینیو اسپتی وهی جعبیستم کد و سپهه انگهه اشتیش استیه و نو انگهه وام استی
وهی مره زشتم — و کدام کلام در کاینات من یعنی وجدان و مرکز صدور اندیشه
را هستمابنده ترین و کدام کلام در دنیای جسمانی دل را صفابخش ترین
است (۳) آدی مرود اهورو مزدا اهمال نام سپنتم[۴]
زرتشتره یدامشناام سپنتنام[۵] پس فرمود اهورامزدا که ای زرتشت

ف۱ یشت معنا سزاوار نیایش و ستایش است و منجمله اوستا میباشند و عدد یشتها ۲۲ بیست و دو آمده است
ف۲ تقدس و پاکی ظاهری و باطنی
ف۳ مانتره مخصوص کلام آلهی خیلی موثر آمده است که در سنسکرت منتره میآید یعنی صوت موثر و بوسیله آن ذکری که مرتاضین و درویشان برای نفع گزند گزندگان استعمال کنند منتر گویند
ف۴ یا مقدم تر است
ف۵ سپنتنام

استیتان آن کلام اسم اعظم من و ذکرِ امشاسپندان[۱] من است
تَدَ اَستِیَه نَاتَرَهِه سَپَنتُهَه امُوشَتَم تَد وَرِ تَرَاوُ وَسَتَم تَد خرَه
نَنگهو هَستَم تَد یَاسکرِ شتَم تَد وَارِه تَرِ غنیو تَم تَد بیش زیوِ تم
تَد دِبشو تَوَ رویا نستَم دیوه نَام مَشیا نَا مچه - آن کلام قوت بخش ترین
دل و جان است و آن کلام فیروزی بخش ترین و آن کلام نور افزاینده
ترین و آن کلام کارساز ترین و آن کلام ظفر بخش ترین و آن کلام تندرستی
و امنیت افزاینده ترین و آن کلام دفع دیوان (تیره دلان)
کننده ترین (۴) تَد وِیسپَهه انگهه اُشَش اَستِه و تَو مَن
اَستی وی بَخ بیشتَم تَد وِیسپَهه انگهه اُشَش اَستِه و تَو انگهه
وَاَم اَستی وی مَرَه زیشتَم - و آنکلام در کاینات من[۲] را رهنماینده ترین
و آن کلام در دنیای جسمانی دل را صفا بخش ترین بیباشد (۵) آئد اثوخت
زرتشترو فرییتم تد نام فره مروادی اشا ام اهورمزد پس درخواست
نمود زرتشت که ایخدای هستی بخش دانای بیهمتای قدوس از طریق رحمت آن نام
اعظم را بمن بفرمای - بیث تَه اَستی مَرِ شتیچه و هشتیچه سهر شتیچه یاسکر ستیچه
واره ترِ غنیو تمیچه بیش زیو تمیچه و بشو تَوروه یا ستمیچه دیوه نام مشیا نامچه
آن کلام تو که بزرگترین کلام ها و بهترین جمله ها و زیباترین در هر دو عالم

[۱] سپند صلا کلمات مرکب از سه لفظ است (۱) بمعنی بی و مشا بمعنی مرگ و سپند بزرگ یعنی بی مرگ بزرگ. این لفظ در اوستا برای شش فرشتگان مقرب ترین وارد است که ذکر تفصیل آن نیز در فصل فرشتگان خواهد آمد و امشاسپندان جمع امشاسپند است

[۲] من یعنی وجدان مرکز صدور اندیشه و ضمیر و منش بمعنی اندیشه ۱۲

و کارسازترین و فیروزی بخش‌ترین و تندرستی رساننده‌ترین و رنج و آزار تیره دلان و بدان را دفع کننده‌ترین است (۶) بیش اَزِم تُوزُوهِیِ

وِیسپه دَهُونْشِیا تَنچه بیش اَزِم تُوزُوهِیِ وِیسپه یاتُو پَیرِی کاتَنچه که از برکت آن کلام دفع کنم و شکنم جملهٔ جادوگران و پریان را ـ بیش

نام تَنَه چِیشْ تُوزُوهِ یات تُوبِیث دَیْوُ وَنَدْ مَشْیُو تُوبِیث یا تُوو نَدْ پیرِی کائُو ـ که از برکت آن کلام هیچکس از بدکاران بر من غالب نشوند

نه دیوونه دیویان و تیره دلان و نه جادوگران و پریان (۷ و ۸) آیَدْ

مَرُودْ اَهُورُو مزدا فرشتیه نام اهمی اشائُم زَرتُشترَه ـ پس

فرمود اهورا مزدا ای اشو زرتشت نخستین نام من جاویدی و پایندگی است

بی نی او انت دیو ـ دوم نام من پاسبان کُل است ـ تری تیوو

اُوی تیشو ـ سوم نافذ کل میباشد ـ تُهَرِیا اُتُنَه وَهِشْتُ

چهارم بهترین قدوس است ـ پنجُدَه وِیسپه وُهُو مزده

وَاتَه اَشَهْ چیترَه ـ پنجم جمله چیزهای نیک که تخم نظم مقدس است آفریدهٔ من که دانای بهمتایم میباشد ـ اخشتت

ویدا اهمی خره تش ـ ششم خودم خردم ـ هفته توخره نما ـ هفتم

خداوند خردم ـ اشتمو بد اهمی چیستش ـ هشتم خودم دانشم ـ نائمو چیتوا

سوس اشو یعنی مقدس و پاک در ظاهر و باطن

سه همیشه و لم یزل و لایزال

نهم خداوند دانشم ـ دَبِنه مُوُیدْ اَهْمِی سِپانُوْ ـ دَهم خودم فزایش و آبادی
هستم ـ اَیْوِن دَسُوسَپِه نِنگهااُ ـ یازدهم افزاینده‌ام ـ دُوَه دَسُو اَهُورُو ـ
دوازدهم نام من هستی بخش است ـ تِرْیِ دَسُو سُوشْیَنْتُو ـ سیزدهم بزرگترین سود
رسانده‌ام ـ چَتُرُو دَسُو اَدُوِید وِیشْتَنَه وُوُ ـ چهاردهم نام من بی دشمن است
پَنْچ دَس اَوِنِمْنَه ـ پانزدهم نام من غیر مغلوب یعنی دائم الظفر است خَشْ
وَشْ دَس هَاتَه مَرِه نَش ـ شانزدهم نام من داور همه کارها است ـ
هَفْتَه دَس وِیسپَه هِیشْتَس ـ هفدهم ناظر کل ـ اَشْتَه دَس بَئِشَیَه زَبِه ـ
هیجدهم نام من سلامتی بخشنده است ـ نُوُ دَس یَدْ اَهْمِی وَاتُو ـ نوزدهم
آفریننده‌ام ـ وِیسَاسْتَمُو اَهْمِی یَدْ اَهْمِی مَزْدَاُ نَام اَهْمِی ـ بیستم
نام من منم که دانای بهمتایم (۹) بِیشْتَه نَام زَرَتُشْتَرَ پَیْتِه اَسْنَه[۱]
پَیْتِه خَشَفْنَه بُسُو بَرِه تَا بُوُرُو زَوْثَرَابُوُ ـ ای زرتشت مرا بروز و شب
پرستش و نیایش کن ـ جسانی تِه اَوِنگهَه رَفِنَنگَهَه اَزَم یُو اَهُورُو
مَزْدَا ـ خواهم رسید برای یاری و رامشن تو منکه خدای هستی
بخش و دانای بهمتایم ـ جسانی تِه اَوِنگهَه رَفِنَنگَهَه یُو
وَنگهُش سَرُوشُو اَشْیُو ـ خواهد رسید برای یاری و رامشن
تو سروش نیک پاک ـ جسانی تِه اَوِنگهَه رَفِنَنگَهَه یَا آاَوِیا اَشْیَه[۲]

[۱] یا مقدم بر ... است

[۲] جه بسیل

اُزْ دَرَاُ یا اَشَّچہ اَشَا اُو نام فَرَہ وَشِیُو ـ و خواہند رسید برای یاری

و راستی تو با آنہا و از وزان چلہ[2] فرہ و ہران پاک (۱۰) یزہ وِ رشتم

زرتشتر اُوا اُدِ بیشیا اُوروہ یُو وَیُو نام سْتَشیا تا ہیچہ یا تُوام

پیری کَشا ہیچہ سْنا تَرام کا اُیام کِرِ فِنا ہیچہ ہمریہ تا ہیچہ بِرِزنگرہ نام

اَشْمُوغنا ہیچہ بِرِزنگرہ نام وِ اہر کِیا ہیچہ چیشتو بِرہ زِنگرہ نام ـ اگر خواہی

ای زرتشت آزار دیوان و دیو خویان و جادوگران و پریان و ستمکاران

و کوران و کران (از حقیقت بینی و حقیقت شنوی) و رہزنان و فریفتاران

و گرگان را دفع کنی و بشکنی (۱۱) ہی ہیا اَشچہ یِرِہ تو اَیشہ کیا اَیرہ تو

دَرِفشیا اَیرہ وُو دَرِفشیا اَزگرِمیو دَرِفشیا اَحُر وِرِم دَرِفشَم

بِرِزن ہیا اُ ـ و اگر خواہی آن لشکر پر فوج پر درفش[3] و برافراختہ درفش و برپا

کردہ درفش و درفش آزار رسانندگان را بشکنی و دفع کنی ـ اَشا اَتا اَ

تا ہیشش دِرِجیُو فرہ مَرِدوِیشپا اِیش آیا ہیچہ خَشَف نیچہ ـ پس این

نامہا را بہ شب و روز بآواز بلند بخوان (۱۲ ـ ۱۵) پائیشچہ اہمی ـ

پاسبانم ـ و آتا ہیچہ سِرا تا ہیچہ اہمی ـ آفریدگار و پروردگارم ـ جِتا ہیچہ مَنیُو ہیچہ اہمی شِنَتیُو مِہو

شناسندہ نیک و بد و افزایندہ کلم ـ بیش زینام اہمی

بیش یُو تِم نام اہمی ـ نام من سلامتی بخش است نام من سلامتی

[1] درخت و روئیدنی

[2] جوہر و خرد [illegible] ہدایت ارواح

[3] درفش یعنی بیدق

بخش ترین است - آشُو نام اَہمی - نام من فروغ نیک است -
آشُوتم نام اَہمی - نام من فروغ نیک ترین است - اَہُور نام اَہمی
نام من ہستی بخش است - مزدا نام اَہمی - نام من دانای بیہمتاست
اَشَہ وَہ نام اَہمی - نام من قدوس است - اشہ وَہِشتم
نام اَہمی - نام من قدوس ترین است - خرنگہہ نام اَہمی - نام
من صاحب نور است - خرنگہوستم نام اَہمی - نام من نورمند
ترین است - پوُرُو دِرِشتہ نام اَہمی - پُربیننده نامم - پوُرُو
دِرِشتم نام اَہمی - پُربیننده ترین نامم - دُورَہ دِرِشتہ
نام اَہمی - دور بیننده نامم - دُورَہ دِرِشتم نام اَہمی - دور
بیننده ترین نامم - سِپَشتہ نام اَہمی - نگہبان نامم - وِیتہ نام اَہمی
صاحب ہستی کُل نامم - دَاتہ نام اَہمی - آفریننده نامم - پَاتہ نام
اَہمی - نگہدارنده نامم - ثراتہ نام اَہمی - پرورنده نامم -
جِنَاتہ نام اَہمی - شناسنده کُل نامم - جَنوشتہ نام اَہمی
شناسنده ترین کُل نامم - فرہ شُو تا نام اَہمی - پدید آورنده آبادی نامم
فرہ شُو شُو تامترہ نام اَہمی - پدید آورنده ترین صوت موثر آبادی بخش
نامم - اِسہ خَشَترو نام اَہمی - پادشاه کامروا نامم - اِسہ خَشَتم پَوُرو نام اَہمی

پادشاهِ کامروا ترین نامم — نامُوخشتر و نام اَهمی — پادشاهِ نامی[1]
نامم — نامُوخشتر یوتمو نام اَهمی — پادشاهِ پادشاهان نامی نامم — اَدَه
وِیشِس نام اَهمی — نافریبنده نامم — وِدَه وِیشِس نام اَهمی —
نافریفته[2] نامم — پَیتِیه پایُشِس نام اَهمی — نگهدارنده یکسان نامم — دُشِیشو
تَورْوا نام اَهمی — تباهنده بدی نامم — هَتَرَه وَنَه نام اَهمی — یکباره[3]
فیروزی یابنده نامم — وِیسپه وَنَه نام اَهمی — بر همه فیروز و مظفر
نامم — وِیسپه تَشَه نام اَهمی — سازنده همه نامم — وِیسپه خاترَه
نام اَهمی — روشنائی کُل نامم — پورو خاترَه نام اَهمی — روشنائی
کُل ترین نامم — خاترَه وا نام اَهمی — صاحب روشنائی نامم — وِرِه
زِه سوکه نام اَهمی — پاکی ورزیدار نامم — وِرِه زِه سوا نام اَهمی —
سود ورزیدار نامم — سِوِی نام اَهمی — سودمند نامم — سُورا نام اَهمی
نیرومند نامم — سِوِشته نام اَهمی — نیرومندترین نامم — اَشَه نام
اَهمی — قدّوس نامم — وِرِه زِه نام اَهمی — اعلیٰ نامم — خشتریه
نام اَهمی صاحب سلطنت نامم — خشتر یوتمو نام اَهمی — صاحب
خسروی مهین نامم — هُوداتش نام اَهمی — صاحب دانش
پاک نامم — هُوداتشتمه نام اَهمی — صاحب دانش پاک ترین نامم

[1] یعنی مشهور
[2] فریب نخورد
[3] یعنی ظفر و فیروزی که دیگر منقصت تانوے نداشته باشد

دیری سوک نام اهمی — سودمتادی رساننده نامم - وپس از تادیه کنید در
تذکار این نامهای مقدس وسپاسگذاری اشوزرتشت برای عطای
این رحمت بیجانی درهای (۲۶) اورمزد بیشت چنان نداهید — ونیا چیه
تد چیه گیتیه آیه اتنا ئم زرتشتره مئنه چیره توا چیستیه یاش
اینگهشن فوارویو یووُ بیاچیه اِ انگهد اَفیم اَهمهش - ای اشوزرتشت
بدان که چنین و چگون از خرد و دانش منست که جهان چگونه از نخست آغاز
شد وچون انجام خواهد یافت - درهای (۷) گاه هاون وسایر پرشنهای نیایش
استه وتوسته خیاچیه اَفد توبیم رتوام پرسید ه — سرور سروران
گیتی ومینو یعنی دنیا وآخرت راپرستش میخواهم - در اکثر پرستش ها
میآید - رتهم بیره رتیم پرسیده یم اهورم مزدام یوُ اشهه اَفد توبمو
یوُ اشهه خیغ طییمو - اهورا مزدای قدوس ترین اعلی و مددگارترین
راپرستش میخواهم - درآتره نیایش آیه (۲۵) آمده است - ستی
نشتا طبی مزدا وتمیا زووآو — ای دانای بهترین نیکی افزاینده
ترین چنانکه برای من نیک است مرا بده - درهفتن یشت کرده پنجم آیه
(۴) وارد است - بیاتی اهوره مزدامی انگها هیچا وجیسها دا اشیها
وریشتا چایا وهی آتا اوبه ووده مهی اتاچیش مهی اتا توا اش

یزمیده اتامه خیاهی اتااشی ادباهی تو امزدا اهورا - ای خدای
هستی بخش دانای بیهمتا چون هر دو جهان بششت تو صورت وجود یافت
و تو فرمان فرمودی و تو پیدا کردی و هرچه بهترین نعمتهاست آنرا بوجود آوردی
پس ای اهورامزدا بندگی ترا بجا میآورم و ترا پیدا کننده تمام آنها
باور دارم و ترا می ستایم و بتو نماز میبرم و خورداد و امرداد را سپاسگذاری
تو میدانم ۰ در یزشن هنگام غذا خوردن بیان میشود آیه (۳) اتا او یزمیده
اهورم مزدام ای گاچیا اشمچا داد اپچا داد اروراچا و هیش
رئوچاسچا داد بومچا ویسپاچا وهی — خدای هستی بخش دانای بیهمتا را
که پیدا کننده گوسفندان و غله ها و آبها و درختهای خوب بخشنده روشنائیها
و زمین و تمام نعمتهای دیگر است چنان خداوند بزرگی را بدین طرز یزشن
میخوانیم ۰ در آتش بزور ثبت است — داتی موبه یگام نتشوافیچا ارور
اپچا امره تا تاهیه ارو تاسمی نشتاسمی مزداتوشی اته یی ای
هنگچا وهی سی اگهی — ای دانای بیهمتا که افزونی کننده ترین و
غیبی و آنکه گوهر چیزها و آبها و اروران و خورداد و امرداد
امشاسپند را پیدا کرده نیرو و توانائی مشهور کردن علم دین بهر
وهومن بن عطا فرما — در هفتن یشت کرده سوم آمده است — تم او اهیریا

ه
وامرمتی
قسر خضب
وواهدارمتو

تا ئینی مزدا ورا سفنتو تیما یزمیدہ یتم اہما گا اشش ازدیشتیا
اشتا تا اشتچا یزمیدہ — اور ابنام ہستی بخش کل و بنام دانا ے
بہتائی و بنام افزونی کنندہ ترین و پیدا کنندہ تن و جان ما می ستائیم
و در ورہرام یشت زیور بخش شدہ است کہ — پرسد زرتشتر و اہورم
مزدام اہورہ مزدہ مینیو سپنتی شتہ داترہ گیتنام استنہ وتیتنام اشاہم
پرسید زرتشت از اہورا مزدا کہ ای ہستی بخش دانای بہتای بزرگ
قدوس و غیبی و پیدا کنندہ تمام کیہانیان ۔ در نیایش غذا خوردن
ضمیمہ است — وستیچہ لی اہورہ مزدا اشتا چا خشیتنہ ہوہ
تام دامہ نام وسوآپو وسوا زورا وسوو پیتہ وہی اشتر
چیترہ خشترہ ہیم آشہ وہم وائیم اخشہ ہیم درو تم — ای اہورا
مزدا تو کہ بخواہش خود بر پیدائش خویش پادشاہ ہستی و بخواہش خود بہ
آبہا و اروران[1] و جملہ پیدائش تخمۂ نیک خسروی داری بمرد راست و[2] اشو نیز
[3] و بدروند بدکردار نا توانائی بدہ ۔ در پرسش بجو یکہ در گلدستۂ چمن آئین زرتشت شرح
آن داوہ شدہ است خدا را واحد و آفریدگار و پروردگار و سلطان علی الاطلاق و عالم
الاسرار و کردگار خورشید و ماہ و ستارگان و آسمان و زمین و اشجار و میاہ و بادہا و مردم
و پیدا کنندہ شب و روز و بی آغاز و انجام و کامل العفو و اقتدار کل و قادر مطلق و فر

[1] درخت و سبزہ و آنچہ روئیدہ است
[2] قوت
[3] تیرہ دل و منکر نور حقیقی

نخورنده و فریب ندهنده و پرستش سزا و اعلی و اکبر و افضل و دهندهٔ
پاداشِ کردار بدون سهو و افزاینده ترین و بیننده همه و اقدس و اقوای
و آرام دهنده ترین در پریشانی و یاری دهنده ترین بی یارانِ راست کردار
و ارحم الرّاحمین و قوت بخش ترین و حافظ و پرورنده و فیروزی بخشنده
متذکر شده است . درگاتها باندازه از جلال و قدرت و عظمت اهورا
مزدا آتش حقیقت افشانی کرده است که هر خوانندهٔ را بی اختیار چون آتش
بتوحید و تعبّد گرم حقیقی میسازد و بدیهی است تمام آنهارا که چند کتب مفصل است
اگر بخواهیم در این رساله بگنجانیم امکان ندارد نمونهٔ آنها از اینقرار است
در یَسنَت (۲۸) کردهٔ اول میآید — اَهیا یاسا نِمَنگها + اُستانَزَستو
رفذریا + منیُوش مزدا پوروییم + سپنتهیا اشا ویسپینگ
شیوتنا + وَنگهوش خرتوم مننگهو یا + خشنوشا گئوشچا اُروانم
ای خداوند مهربان با زبانی آرزومندانه پر از احترام نماز ترا ادا میکنم
و به نیروی اعمالِ اشوئی که فرمانِ تو بر پسندیدگیِ آن جریان یافته است
روح خود را بمقام اعلای تو که گرونمان[1] است پرواز داده شادی عظیم
خود را در پرستش تو میدانم که تو ای دانای برتر مطلق فوق همه قدسیانی و برکت
اعظم ترا که وهمن یعنی خرد برتر است استقبال کرده بنیابیم تا بوسیلهٔ آن جهانرا

[1] یعنی بالاتر مقامات روحانی که اعلی علیین و بهشت برترین باشد

بشارت شادمانی جاودانی دهم و اینها در یشت (۲۸) گروه (۳)
آمده است - یوا آ اشا اییانی + منچا وهو ایوارویم + مزدا اهیا
اهوریهم یشه اییی + خشتر هیا اگزوونتیم + وریه دینی آرم ای
تیش آمتی + رفذرانی زونگ جبنا - سرود و حمد و سپاس آمیز تو
می سراییم ای تو ای که عین حقیقت و عدالت و اشوئی و دوست دارنده
وجدان پاک و اعمال نیک هستی ای خداوند خرد و اعلی علیین بی پایان
و ای تو که بالاتر از هر بالائی و سلطنت بی زوال داری و در انتها درجه حرمت
و جلال و عظمتی ما را همواره بخود نزدیک ساز و قلب مرا شاد فرما - در یشت (۴۳)
گروه (۱۰) پیترایه آتش اهورا اهو منیوم زرتشترو + یزیشته
مزدا یشته اچیشتا ایبی نشتو + اشتوت اشم جیات
اشتنا اوزنگو هوت + هنگ وریه شتی خشتر یی خیات
ارمئی تیش + اشیم شیوتنا ایش وهو دیدیت منگها - ای خداوند زرتشت
در جوهر حقیقت تو وجد مینماید و در کسیکه در ایمان ثابت ترین است خوشحالی میکنید
ای خرد اعظم عدالت و حقیقت را در تن و جان استوار و قوی فرما و در مملکت
آفتاب گیر (یعنی اینجهان) نظم کامل برقرار دار و از فضل و رحمت خود جزای اعمال
نیک را بده - در اهنودهای (۲۸) پیگره (۲) یوا مزدا اهورا پیریتی جسامه

اسپ حقیقت شناسی بتازید که پیش از همه پیش بوده ایم و اگر ازین حقیقت
شناسی باز نمائیم از هیچکس عقب نیستیم این کلمات مقدس تازه ایجاد و از
جائی اخذ نشده است کلمات اوشاست که قبل از هر کتاب مقدسی بوجود آمده
و اشو زرتشت آن نعمت جاودانی ربانی را بنوع بشر رسانیده اگرچندی
محض ندانستن معنی آنها دوچار حملات نادانانی مثل خود بوده ایم بعد ازین با کمال
فخر و بالش به نیروی اهورامزدا که نیرو و عظمتش فوق قدرت و عظمات است
خویش را در اعمال خداشناسی باید چراغ مجامع و محافل سازیم و جز کرداری
که سزاوار خداشناسی و خدادوستی و دلیل یکتاپرستی و قیمت بکاری
دیگر نپردازیم و چنانکه در کلمهٔ شهادت خود فقره (۴) معترف میشوم که با هومت
و هوخت و هوورشت یعنی با نیک اندیشی و نیک گفتاری و نیک کرداری گواهی
در خداپرستی میدهیم از آن جاده بسر منزل حقیقت رسی که مستقیم تر از آن صراطی امکان
عقلی ندارد تجاوز نمائیم و الّا دعوی ما باطل و از نور حقیقت بی بهره و دورندیم نه مزدیسنی
در آبزور خاطرها را یادآور شده است که یان اهورو مزدا زرثشترا یه فره
وچه فرازره زرثشتر و کیتنا بیو اشنته و بیشه بیو — یعنی آنچه
اهورامزدا بزرتشت فرموده و زرتشت باهل جهان اگر بخلاف او اسازند سودی
نخواهد بخشید پس چه سزاوار است همگی از دل و جان متفق البیان شویم

قوت و قدرت

دِرِپتون) بِیِہ شنَیشچہ اَشَہِہ یِدِ وَہشتہِ مزِشتہ مانترہ مزِشتہ وِرِہ زَیِہ مزِشتہ اَرُدہ بِیِہ مزِشتہ بِیِہ وِرِہ زَیِہ مزِشتہ دِینو اِیبیا وَنگہیا مزدیسنوا اَتش بِرِمَنِیدہ — کلمات اشوئی بہترین پنجم مانترہ یعنی سخنِ اثر بخشِ بزرگترین وکارساز ترین و بدوست داشتن سزاوار ترین وبرای آشکار ورزیدن لایق ترین ودر تحصیلِ حقیقتِ دین بہ مزدیسنی بزرگترین است آنرا می ستائیم (ہاوِن) آہیریہ فرشیم اَشَہ وَنم اَشَہِہ رِیِتم بِیِز مَنِیدہ — پرستش خدای ہستی بخش راکہ پاک وصاحب پاکی است میستائیم (آفرینگانِ دہمان) دِرِہ غو دِرِہ تِم اُوچِہ اَنگہا دِینیاہ اَہورو اَتش زَرِہ تشترہ اَتش — تا دیر زمان بزرگواری این دین اہورائی کہ آوردہ زرتشت است بماناد (سروش باج) جسِہ مِی اَوَنگہِہ مزدا — بیاری من برس ای دانای بہمتا (آفرینگانِ دہمان) اَتہ جمیاد یتہ آفرینامہ — چنین برساد این آفرین یعنی این دعا کہ درخواست شد —

زرتشت

ما کہ مزدیسنی کیش واہوراپرستیم چنانکہ گفتہ شد کسیکہ مارا بآن کیش باوہنمائی پیش وبیش ازہمہ رہنمونی فرمودہ اشو زرتشت اسپنتمان بودہ کہ در شہری کہ بزبان

۵
چہم ہستی
دبچسم بمعنے
یعنی

اوِستا (رغ) و بزبانِ پهلوی (رگا) نوشته است تولد یافته و شرح خانواده و نیاکانِ آن وخشورِ پاک در آیینه آئینِ مازدیسنی مفصّل بیان شده است و این لفظِ اَشو که بمعنیِ مقدّس روحانی و جسمانی و یکی از احکام موکده اوستا که هر یک از نوعِ بشر باید بآن صفت آراسته باشند و بدون تحصیل آن مقام نتوان مقاماتِ عالی و اعلیٰ را بدست آورد چه که چون روح و جسم پاک شود دیگر آلایشی که مانعِ ترقیِ انسان بمراتبِ عالیه باشد وجود نخواهد داشت و ظلمتی که عایق و مانعِ بینائی و امتیازِ واقعیت بود بتقدیسِ روح و جسم که عینِ اعتدال است تباه و ناپدید خواهد شد چنانکه در آیاتِ فصلِ وحدت شناسی ذکر شد و در اکثر جاهای اوِستا آمده است این صفت از جانبِ اهورامزدا به زرتشت تخصیص یافت و دیگر مقامی فوقِ آن متصور نیست که مخلوقی از جانبِ خالق بخشاینده بخطابِ اَشوی مخاطب شود اَشو زرتشت از سلسلهٔ مه آبادیان بوده که لفظ مه آبادیان جمع مرکب از دو لفظ است (مه) بمعنیِ بزرگ و (بود) بمعنیِ روشن ضمیر اصلاً (مهابودیان)[1] بوده یعنی روشن ضمیرانِ بزرگ و بمرور دهور واو (بو) به الف مبدّل گردیده مهابادیان یا مه آبادیان شده و اگر باصطلاحِ حالیه اسم از مه آبادیان بگیریم بمعنیِ آبادی بخشندگانِ بزرگ میشود - این سلسله پیوسته ناظر بر ترقیاتِ نوعِ بشر می بوده و هر یک بمقامِ قدرت

[1] بود بمعنی روشن ضمیر که بلفظ اوستا سوشیانس یا سیوشانس باشند و معنی سیوشانس سود رساننده بزرگ است و این لفظ سوشیانس یا سیوشانس برای وخشوران در روشن ضمیرانی اطلاق شده که از سلسلهٔ مه آبادیان باشند نه از سلسلهٔ دیگر و از سلسلهٔ مه آبادیان سوشیانسهای متعدد ظهور نموده اند تا آنکه اشو زرتشت کاملترین سوشیانس پدیدار شده و آئین یکتا شناسی را تکمیل و دور آن سلسله ختم کرده است

روشن ضمیرانه خود در پاک داشتن ایشان از ناپاکان سعی بلیغ نموده‌اند چنانکه
فریدون پیر آتبین که از نیاکان اشو زرتشت است با توجهی روحانی ریشهٔ ظالمان
ضحاکی را برانداخت و همچنین یکی از اکتشافات اخیرهٔ شوشتر که در زمان سلطنت
هخامنشی بشرحی که در توریة در نامه حزقیل و دانیال و ملکه استر می‌آید و بران
شده و از یازده سال باینطرف موسیو (دیمارگان[1]) فرانسوی که مدتی
قبل در مصر مشغول کشفیات بوده و در صدد اکتشاف برآمده و (پرافسر
شیلر[2]) را که بخواندن حروف قدیم آشناست همراه دارد و کشفیات
جدید (نینوا) و بابل در جبر و تواریخ کلده و بابل که بخط میخی نوشته است از روی
آن کشفیات که مدت آنرا ما بین هفت الی هشت هزار سال قبل از مسیح
میرسانند زرتشتیان خسروی داشته‌اند و (پلینی کبیر[3]) که از مورخین معروف
یونانی و تقریباً معاصر ارسطو بوده زرتشت را چند هزار سال قبل از وی
نوشته و (پلوتارک[4]) و (شکولیان[5]) و (دیاژنس لارتیس[6]) و
(لاکتانتیس[7]) و (سویداس[8]) و (جارگوس سینسلس[9])
هم که از معارف مورخین معتبر قدیم یونان بوده‌اند تقریباً همین قسم
تصدیق کرده‌اند و ارسطو که سایر مورخین یونان بعد از او تصدیق بتاریخش نموده‌اند

1 De Margan. 2 Sheller. 3 Pi iny the elder. 4 Plutarch.
5 Scholion. 6 Diozenes Laertius. 7 Lanetantius. 8 Suidas.
9 Georgius Syncellus.

تاریخ تعلیمات زرتشت را شش هزار و ششصد سال قبل از مسیح نوشته است
و پروفسور دکتر لارنس میلز[1] که اول معارف پرور زبان زند و مترجم گاتها ست
در تحقیقات اولینش چنان بیان نموده گاتهای زرتشت بزبانی نوشته شده
است که شباهت بزبان سنسکریت وید دارد و معلوم میشود آن دو زبان
چندان از عصر یکدیگر دور نبوده اند بلکه وید هنوز را مقدم تر از زمان
ظهور زرتشت میدانند و در جائی دیگر که بعد تحقیقاتی نموده خیلی زمان زرتشت را
قدیم میشمارد و با آنکه اکثر تصدیق بتاریخ ارسطو نموده اند که تاریخ تعلیمات
زرتشت نه هزار و ششصد سال قبل از میلاد مسیح و تا این تاریخ یازده هزار و پانصد
و نوزده سال میشود باز عقیده جمعی دانایان علوم خاوری و رمز شناسان
عالم علم نظرات و آثار و گنج کاوان بر اینست که هنوز هم متفاوت تر میباشد
علی الحال آنچه تا امروز در باب مدت ظهور زرتشت از تواریخ معین شده بخوبیست که گفته شد
و چون یازده سال و اندی قبل در تاتارستان چین در میان ریگستان که شهری
مدفون کشف شده است در میان اشیاء منکشفه آنجا چند جلد کتب بالسنه مختلفه
خیلی قدیم یافته اند که منجمله دوازده جلد کتاب بلسان پهلوی زمان
ساسانیان در آنمیان بوده و فضلا در برلین مشغول ترجمه اند جمعی بانتظار ترجمه
وحقایق آن کتب تازه یافته و سایر اکتشافات عتیقه هستند

[1] Prof. Dr. L. H. Mills.

همینقدر از اکتشافات اخیره تواریخ و اسامی چند طبقه سلاطین که ابداً در هیچ
تواریخ عالم ذکری از آنها نیست مانند طبقه (هوافریتان[1] یا هوافراتیان) که فقط
در دینکرد یکی از کتب دینی زرتشتیان که از تألیفات متأخره است ذکری
از آنها شده پدید گردیده و بعضی مسکوکات یافته اند که ابداً معلوم نیست
مال کدام طبقه سلاطین بوده در اینصورت حالیه با اینهمه انقلابات عقاید و اکتشافات
یوماً فیوماً بیش از این نتوان در باب زرتشت چیزی نوشت در اینکه زرتشت
معاصر شاه گشتاسب از سلسله کیانی بوده حرف نیست ولیکن مطلب
آنجاست که معین نیست بعد از انقراض سلطنت کیانی چندین طبقات سلاطین
دیگر آمده اند که اسم و آثاری هنوز از آنها از روی صحت و یا اصلا
بدست نیامده چنانکه طبقه هوافراتیان و هخامنشیان بکلی در شاهنامه که بنیاد
تواریخ ایرانیست نیامده و با آنکه بهمن که اردشیر دراز دست هم نامیده است
از طبقه هخامنشی بوده در شاهنامه او را پسر اسفندیار و از طبقه کیانی نوشته
است فعلاً چون بر محققین معلوم شده است که قوم آریان قدیمه ترین اقوام اند و بر وجه
بصورت علم و تمدن بروز کرده از این قوم خصوص شعبه ایرانی بوده اینست
که در صدد یافتن تاریخ اصلی آن قوم و زمان ظهور زرتشت میباشند
و بهر صورت یقین بر قدمت اعظم مذهب

[1] Hooafritan.

زرتشتی حاصل نموده بجهت عمده تصدیق دانشمندان محقق بحقیقت این مذهب
همان است که با آن طول مدّت کلمات حقیقت و حکمت آمیز اشو زرتشت
موافقت بعلوم جدیدهٔ امروز مینماید[1] پس ای برادران باز هم جای وجد
و شادمانی و فخر است که بنیاد حقیقت و وحدت شناسی و علم و تمدن از مذهب ما
بعالم بهره بخش گردیده و بحکم یقین باید مترنم شد چونکه صد آمد نود هم
پیش ماست و آیهٔ کریمه السابقون السابقون اولئک المقربون را نازل گواهی
حال ما دانست علیهذا با آنکه بنیاد یکتا شناسی و هرگونه علوم و تمدن که شاخه
های آن سایه بر سر متمدنین و دانشمندان عالم افکنده از مذهب ما بعالم نهاده
شده چگونه سزاست ما که دارای چنان گنج رحمانی بوده ایم امروز از بیعلمی بکنج ذلت
و مسکنت اندر و دو چار هزاران رنج باشیم باید کوشید و جوشید و به نیروی
هومت و هوخت و هورشت عروس ناموس انسانیت را که علم و تمدن است
کامرانانه در آغوشش علو طبیعت گرفته از بی شرفی پاس داشت و شرف
واقعی را که بهترین یار باوفا است انیس روحانی و جسمانی خود قرار داد و اشعهٔ
حقیقت شناسی را از فروغ مذهب پاک مزدیسنی برستنافان
تابنده باکیش پیش خود جان و روان جانان را تازه سازیم...
(هاون) زره‌تشتر هه اشو نو فره و شیم پرمنیده - فره و هر پاک

[1] عبارت از جوهر و چراغ هدایت روح است

زرتشت رایستایم (خورشید نیایش) وبیفه نمره و ازره تشتره پیرمیده - تمام کلمات زرتشت را می‌ستائیم

نماز

نماز واجب شبانروزیِ مازرتشتیان بنحوی که در آئینهٔ آئینِ مازدیسنی شرح آن از حیث اوقات و معنی نماز بیان شده است ادای آن شبانروزی پنج مرتبه متحتم میباشد و بنحوی که معنی آن بزبان فارسی در آئینهٔ آئینِ مازدیسنی آمده است ادا سازنده آن نماز در هنگام اداد و مقام راطی میبناید (۱) اقرار بوحدانیت خدا نمود و بمصداق آیهٔ اول نماز که - خشنوثره اهوره مزدا - است و معنی آن اینکه خشنود گردانم خدایِ هستی بخشِ دانایِ بیهمتا را شخص خواننده خشنودی خداوند متعال را خواستار میشود و رشته وطریقهٔ تحصیل آن خشنودی را به تسلسل آیهٔ بعد از آن که آیهٔ دوم نماز (اشم وهو وهیشتم استی اشتا استی) یعنی اشوئی بخشایش بهترین و خوشبختی نیک ترین است و آیهٔ (۳) اشتا اهمائی هیید اشائی وهیشتائی اشم) خوشبخت کسی است که محضِ اشوئی اعلے پاک است - مسلسل و متصل میسازد و صفت اشوئی را برای دین دار استواری در حقیقت و تسلط و استقلال قرار میدهد و بمصداق فسه اتین د یمنا اهو و یریو اتارشش

یعنی ستایش و تمجید میکنیم

اشوئی یعنی التقدیس پاکی ظاهر و باطن و اشو بمعنی مقدس پاک ظاهر و باطن

اَشا وُ چیشْد ہچا) خدای هستی بخش و ناظم هستی که بر عمل هستی
بخشندگی و نظم هستی مستقل است نیز ناظم دین را یعنی هر کس نظم دین
دهد و رشتهٔ انتظام دین را در وجود خود استوار دارد بواسطه صفت اشوئی
مسلط و مستقل خواهد نمود یعنی تحصیل خوشنودی خدا و استواری
در وجود و تسلط کامل ممکن نشود مگر بوسیلهٔ پاکی که فوق آن صفتی متصور نیست
و این است آن صفتی که انسان را در مقامات صوری و معنوی و صحت روح
و جسم ثابت نموده آناً فاناً پرواز میدهد زیرا تمامی مقامات سه گانهٔ انسان که
منشن و گوشن و کنشن یعنی اندیشه و گفتار و کردار است در صورتیکه دارای
صفت نیکی و پاکی و صفای بی غل و غش و در مقام اشوئی مستقل و مسلط باشد
تابناکی در آن وجود ظهور کند و ظلمت و کاستی و هرگونه آلایش و پلیدی را از اطراف
آن وجود نابود سازد و با این تابناکی انسان از مقام نشیب ره بمرتبهٔ فراز
شدن یافته همه دم بر نشو و نمای فسرده و هر هیچ وجودی و وسعت عوالم
محدود در مقام هیچ انسان بیفزاید اینست آن صفت خالصی که تمام عرفای
عالم که بمعنی حقیقت آن پی برده اند آنرا کلید اول و آخر باب معرفت خداشناسی و خدا
پرستی و خدادوستی و اعلی مقام انسانیت و عین عدالت و حقیقت دانسته اشوئی را
نقطهٔ مرکزی اعتدال شناخته اند و اینست آن صفتی که در اوستا برای ذات احدیت آمده

اورا د اشا اہورامزدا یعنی ہستی بخش خدای دانای بہیتائی کہ بصفت
پاکی واصل پاکی وسرچشمۂ پاکی شناختہ است وآیاتی کہ در اوستا برای تحسین
وستایش اشوئی واشو از مقام امشاسفندان[1] ایزدان[2] وفرہ وہران وانسان
کہ از مراتب اعلی الی فروترین پایہ آوردہ بیشمار است منجملہ (رتپتون)
امشیشپنتہ سفنتی اشا انام یزمیدہ - امشاسفندان اشو رامیتایم (رتپتون)
مینیہ و سپنتہ یزہ تم یزمیدہ یو وکہرد ااشہ وئو - ایزدان مینو را
کہ خود اشو ونیکی بخشندہ اند بیستایم (ہادوخت) سروشم[3] اشیم ہورو
دم وریہ تراجنم فرادگیتم اشہ ونم اشہہ رتیم یزمیدہ - سروش
اشو کہ آراستہ وفیروزمند وفراخی بخش جہان واشو وسردار اشوئی است
بیستایم[4] (خورشید نیایش) اشو نام ونگہیش سپیر اسفنتا فرہ
وشیو یزمیدہ - فرہ وہر اشوان وعظمت دارندگان رامیستایم (اردی
بہشت یشت) گرو نمانم برہ یو استہ اشا و ویونا اچیش درو تام
ایپہ نہپیتیش گرو نمانم رہ وہو اشا یوم چیترم اہورم
مزدام - گرو نمان کہ بہشت اعلی ومرتبہ برترین باشد)
برای مردم اشو است وہیچکس از بدکرداران راہ رفتن بگرو نمانی
کہ سراسر آمودہ[5] آسایش وگشایش ومکان اشو وراست وپیدایش

[1] امشاسفند یعنی بیمرگ بزرگ واین لفظ برای شش فرشتگان مقرب ترین خدای واحد استعمال شدہ

[2] ایزد بمعنی فرشتہ یعنی نیایش سزا فرشتہ کہ سزاوار ستایش ودرود باشد وفرشتگان وایزدان فروتر از امشاسفندان اند

[3] جبرئیل

[4] ستائیدن بمعنی مدح وتمجید وستایش کردن

[5] مملو وپر

اهورا مزداست می یابند (آفرینگان دهمان) وهشتم اهیم
اشونام رئوچینگهم ونیفو خاترم — بهشت پر آسایش
روشن ترین اشوان (خورشید نیایش) ونیفچه اشه
وهم منیووم یزه تم یزمیده) تمام اشوان مینوی راکه
نیایش سزاپند میستاییم (خورشید نیایش) ونیفچه اشه وهم گیتیم
یزه تم یزمیده — تمام اشوان گیتی راکه سزاوار ستایش اند
میستاییم (نیایش غذا) وستیچه نی اهوره مزدا اشتا چا
خشیته هوه تام دامه نام وسو ارورا وسو وسپه وهی
اشه چیثره خشته بیم اشه وهم داییه اخشته بیم دروتم — ای اهورا
مزدا توکه بخواهش خود بر پیدایش خویش وخواهش خود به آبها د
اروران[2] وتمام پیدایش تخمهٔ نیک پادشاه هستی یا دم اشو توانا سے وبه
دروند ناتوانائی بخش (ایوه ثریترم) (۱) آثره وهم اشه وهم اشهه
رتهم یزمیده — فرقه علما وزهاد که اشو وسردار اشوئی باشند میستاییم
(۲) رتهشتارم اشه وهم اشهه رتهم یزمیده — فرقه نظامیرا از پادشاه
الی درجات نشیب که اشو وسردار اشوئی باشند ستایش میکنیم (۳) واستریم
فشوهیتم اشه وهم اشهه رتهم یزمیده — طبقه برزگران که اشو وسردا

[5] نیفو بمعنی آخرت ومقامات برتر و اعلے

[2] اروران بمعنی اشجار وسبزه زار وآنکه آنچه رویدنیست

اشوئی باشند میستائیم (۵) نَرِمچه اَشَئونه وِنِم یزمیده فرایوُ
هُومَتنِم فرایوُ هوخْتَم فرایوُ هوُوَرِشتِم وِسْتوُفروارِه نِیم
اوُستوکَیِه وِمْ تنگهی سپنتوتناشُش گَیتا اَشئه فرادونته
زَرَه تُشتَرَ وتِمهِه زَتُو وَبَیشنا نِیچِه وَهماستِچِه - آنمرد اشوئی که
بسیار نیک اندیش و بسیار نیک گفتار و بسیار نیک کردار و دین آگاه
وگناه شناس باشد و از کارهای او جهان برای پرستش و نیایش
زرتشترو تمهه (یعنی سردار کلّ دینی) از اشوئی آباد میگردد میستائیم
(۶) نائِره کامچه اَشَونیم یزمیده فرایوُ هومتام فرایوُ هوختام فرایوُ هوو
وَرِشتام هنش هام ساستام زَتُشترام اَشَونیم - آن زنی که
پارسا و بسیار نیک اندیش و بسیار نیک گفتار و بسیار نیک کردار
و دانش دینی بخوبی یادگرفته و فرمان بردار صاحب خود و راست و پاکست
او را میستائیم (۷) یوانم هومننگهم هووچنگهم هوشیوتنم هوودینم
اشهه وِنِم اشهه رَتیم یزمیده - جوانی که نیک اندیش و نیک
گفتار و نیک کردار و نیک دین و اشو و سردار اشوئی است او را
میستائیم - یوانم اخذو وچنگهم اشئه وِنِم اشهه رتیم یزمیده - جوانی که
راستگو و اشو و سردار اشوئی است او را میستائیم (آفرینگان دهمان) هن نی

انگهایه ویسه همبیا داشچه خشترچه سوسچه خسره تسچه خاترچه
برای اینخانه اشوئی وراستی وکامگاری وآبادی وجلال وآسایش بظهور
رسد وهکذا اگرچه تحصیل خشنودی اهورامزدا درصورت آراستگی
بصفت اشوئی تمام صفات نیک ومستحسن درآن مرکوز ومضمر میباشد
نیز محض توضیحات وارد است که ـ خشنوتره اهوره‌هه مزدا اتروه
دیتی انگرهه مئینی اش ـ خشنودگردانم اهورامزدا را بشکسته وخوار
کردن انگره‌مینوکه (روح خفیف وتیره روانی وتیره دلی باشد)
(درخورشید نیایش میآید) خشنوتره اهوره‌هه مزدا انمه ستی اهوره‌هه
مزدا) خشنودگردانم دادار اهورامزدا را بوسیله نماز اهورامزدا ادا کردن
نیز درنیایش مزبور آمده است (خشنوتره اهوره‌هه مزدا اتروه دیتی
انگرهه مئینو اشش ویتیا ورشتام هید وسنا فره شوتم
فره سنتویه هومتویه بیچا هوختویه بیچا هوورشتویه بیچا
اپیه گیریا دیتی ویسپا هومتاچا هوختاچا هوورشتاچا
نیتیه رچیا دیتی ویسپا دشمتاچا دژوختاچا دژورشتاچا ـ
خشنود دارم اهورامزدا را درخوار وشکسته کردن روح خفیف تیره ضمیری
وتیره روانی بوسیله نیکوکاری کردن بنحوی که بایسته نیکوکارانست ـ فرارستایم

نیک اندیشی و نیک گفتاری و نیک کرداری را - اختیار کنم و ارجمند
دارم جمله نیک اندیشی و نیک گفتاری و نیک کرداری را و ترک کنم و خوار دارم
بد اندیشی و بد گفتاری و بد کرداری را و هکذا و صفت دیگر که بعد از آنچه
گفته شد در نماز وارد است و پیشنهاد هر خواننده میکند ضعیف نوازی و داد
دهش میباشد که چنان میآید (اَخْشَترِمچا اَهُورائِه آیِم دِرِگُو
گُوبِیُو دَدَدْ واستارم) کسیکه پاسبان و پرورنده ضعفا میشود خدای
هستی بخش را بپادشاهی حقیقی پذیرفته است و به فرامین[1] و آگهی اُشِش
وَرْدَایه شنگهو شیوتنه نام آنگهی اُشِش مزدایه) کسانیکه در اینجهان
برای اهورامزدا کار میکنند بخشش وهومن که مینو یعنی بهشت باشد بهره
آنهاست جمله نیکوکاران و اشوان و بینوانوازان را امیدواری میسازد
باز و در این فقره خشنودی خدا را بدو صفت دیگر که بایسته[2] هر انسانی
است دارای آن صفات باشند متذکر شده یکی اعمال و افعال نیک که
شایسته خداپرستی و پسندیده یکتای هستی بخش باشد و دیگری داد و دهش
و برای این صفات دو مقام عالی مهیا کرده - اولاً هر کس کردار نیک شایسته خشنودی خدا
از او بروز کند دارای مقام بهشت خواهد شد که مقام بهشتی عبارت از مقامات عالیتر
از اینمقام است چه که لفظ (بهشت) مرکب از دو کلمه است (به) بمعنی نیکتر و (اشت)

[1] کلام خدا و گفتار آسمانی

[2] فرض

بمعنی نہاد یعنی مقام و مرتبہ که نهادِ آن و وضعِ آن و علوِ آن برتر و
بهتر از این مقام است که عبارت از مقامات عالی و عالیتر تا بمقام اعلی
باشد و آن مراتب عالی عبارت از پله و عمارت مخصوص نیست زیرا ترقیاتِ
عالی مانندِ اطفال مدرسه که مدارجِ عالی تر را بعد از تحصیلات طی مینمایند
در روح است نه جسم و چنانکه در عالم پست روح محتاج بمکان مصنوعی نیست
و در عوالم دیگر سیر مینماید که فضا و حظوظ آنعوالم را انتهائی نیست هر قدر
بر ترقیاتِ روحانی بیفزاید بر وسعتِ عوالم آن خواهد افزود و پس
در طریقهٔ زرتشتی که وعدهٔ بهشت و از بهشت به گرو ثمان میدهد نه عبارت
از اینست که انسان از این باغ بباغی بهتر و یا از این مرتبه عمارت بعمارت
فوقانی تر در جسم خواهد رسید بلکه عبارت از سیرِ مقامات و مراتبِ عالی روحانی است
تا بحدی که انسان با صفات هومت و هوخت و هوورشت و اشوئی ممکن است
فره و هر خود را جزو فره و هرانِ گروثمانی که در اعلی مراتبِ روحانی اند برساند
و ثانیاً خواننده نماز را متذکر میدارد که هر کس دارای صفتِ داد و دهش به نیازمندان باشد
مقام سلطنت حقیقی خداوند بهمنا را شناخته است وازباب داد و دهش در وندیداد
بسه قسم امر مینماید (۱) دستگیری نیازمندان و بینوایان یعنی کسانیکه صاحب احتیاج بوده
درمانده باشند (۲) مدد نمودن در ازدواج بین دو نفر بینوا تا از نداشتن بضاعت احتیاج

جفت وحفظ مقامِ زناشوئی تن به بدکاری ندهند و در سلامتیِ نفس باقی مانده

تولیدِ فرزندانِ نیکوکار نمایند (۳) در راهِ تربیت و تعلیم نوعِ بشر تا تربیت و تمدن

و دانش ستم و شرّ را از جهان بزند و جهانیان را در نظمِ جهانداری و صفای روحانی

و درکِ رهِ خداپرستی و ترقیات از مقاماتِ دانی بمراتبِ عالی بر افزایش و

قرین راسش دارد و مخصوصًا در اوستا در بابِ داد و دهش میآید همانقدر که

داد و دهش بار زانیان یعنی کسانیکه مستوجب و مستحق اند کرفه یعنی صوابست

بهمان اندازه بغیر مستحقین گناه در رهای (۶) بزگرد (۴۶) بزشن وارواست

(براستی بدکارکسی است که گناه کار را تقویت کند) این آیات د اشم وهو

و ینیا اهو ویریو) الخ در هرجایِ نمازهای واجب و مستحب[1] واقع و بسی

مکرر شده است تا از تکرارِ انها معنی آن ذهنی و مرکوزِ خاطرِ هر ذاکر شده

خویش را دارای آن صفاتِ ممدوح سازد و بعد از آنکه با پیشینها این

صفات در فقرهٔ اولِ نماز خاطرها را متوجه میسازد ستایش فرشتگان

پاسبانِ اوقات و ستایش امشاسپندان و ایزدان ادا و از اهورامزدا

نیرویِ روشن دلی و اعمالِ نیک و فرزندانِ خداپرستِ نیکوکار و زندگیِ

صحیح و صحتِ تن و روان درخواست میشود و سپاسِ بخشایشها و نعمتهایِ ربّانی

بجا میآید و در این بهره نماز بعلاوهٔ آنکه می شناساند خدای قادرِ واحد چه خدا هست

[1] واجب آنرا گویند که البته باید بعمل آورد و مستحب شخص مجبور نیست و اگر ادا سازد نیک است و هرگاه نماید مسئول نیست

نیز راه خداشناسی وخشنود نمودن او را بوسیلهٔ اندیشه وگفتار وکردار نیک
وپاکی وراستی وداد ودهش نه فقط بالفاظ بلکه بتاکید ومبالغه در کردار پیشنهاد
وخاطرنشین هر انسان میسازد. بهرهٔ دوم این نماز پتیه توبه واستغفار
از دُشمت ودُژوخت ودُژورشت یعنی اندیشه وگفتار وکردار بد وناسزا است
با همینی که خداوندا بارالها خواه دانسته یا نادانسته گناهی خیالی یا
قولی یا فعلی از من بروز کرده از تو درخواست عفو ومغفرت دارم ودر حضور
تو بجان ودل اقرار میکنم که بعد ازین دارای هومت وهوخت وهوورشت
یعنی نیک اندیشی ونیک گفتاری ونیک کرداری باشم وبا این صفات
خود را لایق گروثمان یعنی آنمقام برتر وبهتر که جای ارواح نیکان وپاکان
حقیقت شناس است ساخته در مجمع روحانیان داخل شوم واندیشه وگفتار
وکردار نیک مرا رهنمای بآنمقام باشد واز صفت آهرمنی که تیره دلی است
دور بمانم ودر اینگامیکه کلمهٔ توبه وآمرزش جوئی بمیان میآید نخست شرایط آن
پیشنهاد شده است که هومت وهوخت وهوورشت باشد وبعد توبه یعنی
مشروط بر اینکه آینده اندیشه وگفتار وکردار من نیک باشد از خداوند
آمرزش خواسته از گذشته توبه میکنم وآن کلمهٔ توبه باین قسم بیان میشود
(هومت وهوخت وهوورشت مَنَشنی وگَوَشنی وکُنشنی تنی

وَرَوانِی گیتی و مینو اُزِشْ هَمَه گونه و ناهی اَواخشْ وَ پشیمان
وَ فه پتت اَم) یعنی باپیشها کردنِ شرطِ پیمانِ نیک اندیشی و نیک
گفتاری و نیک کرداری برای آینده از هر قسم گناهانِ گذشته که خیالاً و قولاً و فعلاً
از روح و جسم من نسبت بدنیا و آخرت صادر شده باز ایستاده پشیمانم و توبه
میکنم و در این بهره هم درخواستِ مقاماتِ روحانی و طلب آمرزش فقط بعنوان
تضرع و توکّلِ خشکِ خالی برحمت خدا و آمرزش او نیشود بلکه اعمال را پیشنهاد
میکند که ندامت و حسرت و غم و دردمن که خوانندهٔ این آیاتم از حیثِ
بداندیشی و بدگفتاری و بدکرداریِ خودم موجبِ نکبت و افسردگی من شده است ای
خداوندِ مهربان رحمتِ تو همین بس که عقوبتِ بدیهای گذشته مرا فوری ندهی
که فرصتِ اندیشه و گفتار و کردار نیک از دست برود بلکه از تو فرصت و مهلت
درخواست دارم تا از نیکیهای آتیه خود تلافی گذشته را بنمایم و نتیجه
حاصل و خلاصهٔ این دو بهرهٔ نماز که مقام خداشناسی و خشنودیِ خدا
و تحصیلِ حیات و درجات عالیهٔ آتیه و سعادتِ انسان را از ابتدا الی
انتها بتوکّل و تکیه براستی و پاکی و اندیشه و گفتار و کردار نیک و رعایت
و دستگیریِ نوع آغاز و ختم مینماید و اینکه شبانروزی پنج مرتبه ادای آن
نماز را فرض و حتم نموده محض آنست که فی الاقل شبانروزی پنج مرتبه باید

آنچه از هر انسان بطور شایستگی خشنودی خدا و حفظ مقام انسانیت صادر شود
تذکار و یادآوری شده اگر بر خلاف آن واقع گردیده فوری متنبه شویم و بکبت
ناشایسته های گذشته را بعادت شایستگیهای آتیه استقبال نمائیم و از
اینجاست که اشو زرتشت ابداً شفاعت احدی را بعهده نگرفته و آن سه کلمه موزون نغز را
که علو بخشندهٔ هوش و مغز و هادی واقعی مستقیم بعلو فوق علو تا گرودمان
که مقام اعلی است یعنی هومت و هوخت و هورشت را با صفات راستی و
پاکی و داد و دهش شفیع و شافی کل قرار داده جملهٔ جهات خداشناسی و رستگاری
در نور حقیقی و زبون و مغلوب ساختن ظلمت و تیرگی و حفظ و ترقی سراسر قوای انسانی
و کافه اصول را چنان در این مختصر گنجانده که بهتر و بالاتر و راهی روشنتر از این امکان
ندارد و اینست که اهورامزدا از کثرت رحمت در اوستا تاکید بنماز نموده بیغمبر تا
د بهروشن نیت ا دوخت) هوودی نمو واشتم زره تشتره گیتا
بیو — یعنی ای زرتشت برای اهل جهان نماز گذاردن بهتر و نماز گذاردن
بهترین است — تد وروه تو دروه تام اروه توفدانه
دارشته — تد دروه تودروی تیاسچه اتشکره نه
گوه دوه رتره زفسره وره زوان فیره اروشتم — زیرا آن نماز
بازدارنده و دافع مخالفت دروندی ترین دروندان است و آن پوشنده

چشم و هوش و گوش مرد دروند و زن دروند است و برای دست و پا و دهان
آنها مانند بند میباشند — یَدْ مُوْ وِهِیْ اَدَهْ وِیْمْ اَدَهْ بِیْشَمْ تَیْرَهْ نامْ
وَرَهْ اَتَشْ دَرْجُوْ وارَمَتْ دارِشْتَه آن نماز بهتر است که از فریب
دادن و آزردن دور باشد پس چنان نمازی در مقابل دُرُج یعنی نادرست
و شکننده احکام خدائی و گمراه کننده و زیان رساننده حافظ خواهد بود تا
هر کس خود را مطیع و منقاد آن امر مقدس ساخته و بنماز واقعی پرداخته مکنونات
و فواید آنرا دریابد و از فکر بذکر و از ذکر بفعل در آورد بنابر آن بیایید ای برادران
مزدیسنی و ای کسانیکه خویشرا از زرتشتی واقعی میدانید از این نعمت عظمی و عطای
کبری که بما بخشوده شده است خود را کاملاً متنعم نموده سپاس گذار منعم آسمانی
شویم و با داشتن چنان رحمت نامتناهی تعلیمی خویش را در اندیشه و گفتار و کردار
نیک و اشوئی و نوع نوازی و دستگیری افتادگان و تربیت فرزندان و برادران
و خواهران روحانی و جسمانی و اتحاد و اتفاق و برادری که فریضه هر شخص مزدیسنی و معنی نماز و عبادت
و اوستاهای ماست آراسته سازیم تا منجمله اشوان محسوب و سزاوار ستایش و تمجیداتی که مخصوص گروه
نیکان پاکدل مقرر شده است گردیده نور حقیقی و حیات جاودانی را استقبال نمائیم
زیرا اگر از نماز و عبادت برای عمل نمودن مطابق با امر الهی است و از اطاعت او امر مقدسهٔ ربانی
خشنودی خالق و آسایش مخلوق و رامش تن و روان خویش بعمل بیاید و بمفاد بخشیهٔ [1] از هیچ

[1] اوستای غذا خوردن

یوزره تشتر و فره تمان نمانناچه ویساچه زنتوناچه دخیاناچه اکهیا
دینیا اوئمتیه بیچه اوختیه بیچه اورشتیه بیچه یا آهیرش زرتشترش
یعنی من که زرتشتم بزرگترین خانه ها و محلّه ها و دهات و بلاد را موافق هومت و هوخت
و هوورشت که نیک اندیشی و نیک گفتاری و نیک کرداری و فریضه دین
اهورایت و بتوسط خود من که زرتشتم ظاهر شده تعلیم به پیروی میدهم بهمین طریق فریضه
سایر پیشوایان است بعمل آورند خود را بنیروی آراستگی در صفاتی که ذکر شد جلوه گر عالم
معرفت و دیگران بچنان آئین با فرهی سازیم و نوع بشر را که بمصداق اشتوییه
دینام مزدیسنیم فرسپایو خذرام نداسپی تشام خشیت
ووده نام اشوییم — همه برادران و خویش و پیوند یکدیگریم از آلایش دور
خواسته جهان را آباد و جهانیان را از قید غم آزاد نمائیم — اشا اوجا
هجا ونگهی اشیچا تنگهو انگهی اشش خشترا دسوتا اشش تواو
اهورا استو تو اهیوایبی اخدو و توا اخدو ایویسنا توا ایسنو
اهیو بیگهی ها تام (هفتن یشت کرده اول) ای خدای هستی
بخش بمعرفت اشوئی و راستی و نیک پادشاهی بهترین ستایشها
و نیک ترین عبادتها و خوب ترین پرستشها را بطریق هدیه نیاز بندگی
تومیکنم (پرستش های ۳۶ پرگرده) نمه خیباهی اشو و باهی توا امزدا

اهورا ویپا اشش تو اهومتا اشش ویپا اشش تو اهوختا
اشش ویپا اشش تو اهورشتا اشش پیری جسامیده
ای خدای هستی بخش دانای بیهمتا ما نماز تو ادا میسازیم و پرستش
تو میکنیم تا بواسطهٔ تمام اندیشهای نیک و تمام گفتارهای نیک و تمام کردارهای
نیک بتو برسیم فیروز باد خره اوشره و بهین مزدیسنان -

سبب توجه زرتشتیان بفروغ[1]

بموجب شهادت اوستاکه کتاب مذهبی ماست و مختصر در فصل وحدت
بیان شد معین و ثابت است که مذهب ما آئین اهورامزداپرستی و یکتا
شناسی و راستی و پاکی است اشو زرتشت که ما را بآن مذهب
پاک رهبری نموده فرموده است خواه در هنگام پرستش و بندگی
اهورامزدا و خواه سایر اوقات نور را بر ظلمت ترجیح داده پیوسته باید
ظاهربین متوجه انوار صوری بوده بآن توجه صوری وجدان معنی بین را
بسوی نور معنوی نگران داریم تا بوسیلهٔ آن توجهات صوری و معنوی
قطعاً از ظلمت و تیرگی وارسته شویم و بعبارةٍ اخری دو فروغ را
متفق و متحد سازیم تا بفروغ حقیقی وحدانیت پی بریم و آن دو فروغی را
که باید متحد سازیم یکی فروغ معنوی خودمان و دیگری فروغ محسوس مر ئیست

[1] بمعنی نور و روشنائی

فروغ معنوی هر انسان عبارت از پاک کردن وجود خود به نور هومت
و هوخت و هوورشت و اشوئی و صفا و نیکی است که در او سپنتا مدگو
واصل جملهٔ صفات و رهنمائی بجادهٔ حقیقت شناسی و رسش بمراتب
و مدارج عالیه است تا کاملاً ظلمت و تیرگی که از دشمت و دژوخت و دژورشت
و ناپاکی و سایر شنایع در وجود انسان غلبهٔ انگره مینیوئی ممکن است
بیاید بواسطهٔ فروغ صفات نیک نابود و وجود انسان تصفیه و فرهمند
گردد و چنانکه مرئیات صوری را امکان ندارد جز بوسیلهٔ نور دیدهٔ ظاهربین
رؤیت کرد نیز باید (مَنْ) یعنی ضمیر و وجدان آدمی که مصدر و منبع
خلقت تمامی تصورات و اقوال و افعال است به نیروی وهومن سراسر
آموده نور معرفت و بوسیلهٔ آن نور ره حقیقت بنور حقیقی یافته خود بشر را
بمراتب عالیه نایل گرداند و این فروغمندی معنوی باعث بینائی راه رستگاری
و محرک ارتقاء آن وجود بمراتب و مدارج عالیه الی اعلیٰ است که بدون این فروغ امکان
ندارد انسان هیچ مقام عالی را بپیماید و اگرچه شخص در مقام جسمانی منزلهٔ سلطنت را داشته باشد
ولی چون فروغ معنوی را ندارد بزودی آن سلطنت و آن وجود زایل و فانی خواهد شد
چنانکه از مقام سلاطین عالم تا هر مقام پست‌ترین ملاحظه شود هر کس اسماً و رسماً دوامی
پیدا کرده است محض فروغ معنوی او بوده و کسانیکه روی بزوال شده‌اند فقط تیرگی

٥ تیرهٔ روانی و تیرهٔ دلی

٦ پیرو مثلو

آنها باعث گردیده است چه که آن فروغ خود سلطان بالاستقلال هر وجودیست
و فروغ معنوی عبارت از روشنائی وجدان و ضمیر روشنائی عقل
روشنائی اندیشه روشنائی و تابش عشق حقیقی روشنائی هوش و هکذا است
و این فروغ معنوی را نیز میتوان بینائی معنوی نامید و اینفروغ و بینائی معنوی
محسوس است ولی مرئی نیست یعنی آن وجودیکه مالک چنان فروغ معنویست مفهمد
چه است و چه می بیند و چه مراتب را می پیماید ولی نمیتوانند با دیده ظاهر آنفروغ را
رؤیت کنند و شاهد آن نیز در مثنوی آمده است : رو تو زنگار از دل خود پاک
کن بعد از آن آن نور را ادراک کن نور حق ظاهر بود اندر ولی نیک بین
باشی اگر اهل دلی : در قرآن میآید در (سورهٔ فاطر) وَمَا يَسْتَوِي الْأَعْمَىٰ
وَالْبَصِيرُ وَلَا الظُّلُمَاتُ وَلَا النُّورُ وَلَا الظِّلُّ وَلَا الْحَرُورُ یعنی و برابر نیست کور و بینا
و نه تاریکی و روشنائی و نه سایه و آفتاب (۲) فروغ محسوس مرئی قصد از
روشنائیهائیست که هم چشم ظاهر بین آنها را می بیند و هم اثرات آن روشنائیها
بباطن و معنی انسان مؤثر میشود مانند آفتاب و ستارگان و هر قسم روشنائی
که از آتش ظاهر گردد و حتی روشنائی آب پاک زلال و هکذا چنانکه در قرآن هم گواهی
آن آمده است (سورهٔ نوح) وَجَعَلَ الْقَمَرَ فِيهِنَّ نُورًا وَجَعَلَ الشَّمْسَ سِرَاجًا یعنی قرار داد
ماه را در آنها یعنی در آسمانها روشنائی و قرار داد آفتاب را چراغ و در (سورهٔ نور)

میباید «وَمَن لَّم یَجعَلِ اللهُ لَهُ نُوراً فَمَا لَهُ مِن نُّورٍ» یعنی و خدا برای هرکس نوری قرار ندادپس او دارای نور نخواهد بود و در (سوره حدید) وارداست «وَیَجعَل لَّکُم نُوراً تَمشُونَ بِهِ وَیَغفِر لَکُم وَاللهُ غَفُورٌ رَّحِیمٌ» یعنی قرار میدهد برای شما نوری که راه بروید با آن نور و میآمرزد شما را خدا آمرزنده مهربان است وهکذا زیرا بعلاوه آنکه این قسم روشنائیها پرورش ظاهری موجودات را مینماید سرایت و اثری کامل بباطن انسان دارد مثلاً هر دزد و بدکاری غالباً در تاریکی باعمال زشت مشغول و مسرورند و به مجرد طلوع کردن آفتاب و ماهتاب یا افروخته شدن چراغی ترس و سستی مخصوص بآنها سرایت کرده مستولی میشود و چون باطن آنها آغشته بخباثت و ظلمت است طاقت آن روشنائی را نداشته گریزان اند و بعکس آنکه بدکار در تیرگی شاد است نیکوکار غمگین و افسرده میباشد زیراکه چون نیکوکار فروغ آمیغی میجوید و فروغ معنوی خود را مستعد دارد بمصداق الجنس مع الجنس یمیلوا ذره ذره کاندر این ارض و سما است جنس خود را همچو کاه و کهربا است منتظر فروغی دیگر است که ثالث فروغ آمیغی و فروغ معنوی شده این دو را بهم برساند مثلاً روزی که هوا ابر است و تیره بالطبع خاطرها افسرده و غمگین میباشند و در شب تاریک هر قدر چراغ بیشتر افروخته باشد موجب سرور و وجد و انبساط است چنانکه برای هر عمل خیر جسمانی یا روحانی بزرگ

بهیچ وسیلهٔ فوق آن نتوانند اسباب شادمانی روحانی را فراهم آورند مگر
چراغان کنند و آتشبازی نمایند که آن آتشبازی هم آنچه باعث فرح شود همان
روشنائیهائیست که از آلات آتشبازی ظهور کند و الّا باقی بوی بد و کثافت است
حتی البته هر یک دیده ایم اکثر مذاهب عالم بر سر قبور اموات چراغ افروخته دارند و
در معابد بزرگ عالم مخصوصاً در کلیساهای اعظم عیسویان و معابد بزرگ چینی ها و هنود و
ایشه ها یعنی پرستشگاه های بزرگ ژاپونیها[1] و معابد ما چراغ و آتش مدام افروخته است
و یهودیان در کنیسه های بزرگ خود عموماً و خصوصاً در اوقات عبادات بزرگ چراغها
افروزند و مسلمانان که بزیارت مزارهای بزرگ و کوچک روند شمع برده روشن
میکنند و چینی ها هر کس از اهل خانه ایشان بمیرد چراغخانهٔ مخصوص برای آن درست
کرده تا چند سال مخصوص شبانروز برای آن میت چراغ افروخته دارند و هنود
در معابد خیلی بزرگ خود برسم مخصوص دایم آتشی افروخته داشته آن آتش را (اگنی)
و نگاهبان آن آتش را (اگنی هتری) مینامند اکثر طوایف در
اوقاتی که مرده را به مدفن میبرند چراغی افروخته جلو آن میکشانند و در
طریقهٔ اسلام که افراط در هر چیز را اسراف دانسته افروزش چراغهای
وافر را ممدوح قرار داده و حتی وارد است که چراغ قبل از غروب
آفتاب روشن کنند و الی وقت طلوع آفتاب روشن نگاهدارند تا اثر

[1] ژاپون اصلاً بزبان خود ایشان ایپان است یعنی خاور بزرگ و اقصای شرق

روشنائی از میان نرود و هکذا غرض آنست که این روشنائیهای محسوس
بعلاوه حظوظ جسمانی و تأثیرات معنوی نیز بعقیدهٔ پیشوایان و روشن
ضمیران و بزرگان هر قومیکه این ترتیبات را داده اند نیک درک اینمعنی
کرده اند که تأثیراتی بروح انسان دارد و چنانکه روح انسان زنده
را مؤثّر داشته منوّر مینماید چون مرگ و ممات در روح نیست نیز تأثیراتی
بروح شخص مرحوم تا بدینکه هنوز چندان مراتب عالی را نه پیموده و با نوار
فایق نایل نشده دارد از طرفی دیگر می بینیم و میخوانیم و می شنویم که روز بروز
ترقّیات اهل عالم بعلوم عالیه جز بوسیلهٔ فروغ نمیشود که آنرا قوّهٔ برق
یعنی نیروی فروغی نامند و تا اشخاصی که اختراع آن علوم مینمایند
معنی خود را منوّر نسازند نیروی آن فروغ و راه عمل آن را نیافته و
بمقصود نایل نشوند و هکذا از این جهت است که ما باید پیوسته خواه در وقت
عبادت و پرستش خدای یکتا و خواه در اوقات دیگر روح منوّر و مصفّای
خویش یعنی قلب و وجدان و متن فروغمند خود را در برابر انوار محسوس مرئی
متوجّه نور حقیقی و فروغ آمیغی سازیم تا بکلّی از جسمانیت و تیرگی صوری
و معنوی مبرّی و پاک شده در آنحال در جسمانیت نیست و در روحانیت
هست خالص کامل شویم + عقیده بعضی بر اینست که توجّه ما بجانب هر فروغی

با مناسبت اینست که ما آن فروغ را قبله و مظهر دانیم و یا آنرا علامت
و نمونهٔ خدای واحد شماریم و حال آنکه چون بدیدهٔ انصاف ملاحظه شود
عقیدهٔ زرتشتیان و تعلیمات زرتشت بکلی ازین تصورات خارج
و اینمذهب کاملاً ازین تخیلات مبرّا است زیرا توجه بنور دلیل واضح در فرار
از ظلمت و قرار ندادن طرفی مخصوص برای خدای واحد است چه که توجهات
خدای واحد بهمه جانب است و ابداً نتوان برای خالق جملهٔ موجودات جای
و سوی و مکان معین نمود و مخصوصاً زرتشت که فرموده مردم متوجه نور شوند برای
اینست که نور سوی و طرف ندارد و هر نوری که تابنده باشد پرتو آن دور و نزدیک
و مشرق و مغرب و اباختر و نیمروز را تماماً منور داشته خارج از طرف توجه یک
محل مخصوص است بمصداق (سورهٔ نور) اَللّٰهُ نُورُ السَّمٰوٰتِ وَالْاَرْضِ مَثَلُ نُوْرِهٖ
كَمِشْكٰوةٍ فِيْهَا مِصْبَاحٌ اَلْمِصْبَاحُ فِيْ زُجَاجَةٍ اَلزُّجَاجَةُ كَاَنَّهَا كَوْكَبٌ دُرِّيٌّ
يُوْقَدُ مِنْ شَجَرَةٍ مُبَارَكَةٍ زَيْتُوْنَةٍ لَا شَرْقِيَّةٍ وَلَا غَرْبِيَّةٍ يَكَادُ زَيْتُهَا
يُضِيْءُ وَلَوْ لَمْ تَمْسَسْهُ نَارٌ نُوْرٌ عَلٰى نُوْرٍ يَهْدِى اللّٰهُ لِنُوْرِهٖ مَنْ يَشَاءُ وَيَضْرِبُ اللّٰهُ
الْاَمْثَالَ لِلنَّاسِ وَاللّٰهُ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيْمٌ — یعنی خدا نور آسمانها
و زمین است مثل نور او مانند چراغدانیست که در آن چراغی باشد
و آن چراغ در شیشه باشد که گویا کوکب درخشنده ایست که افروخته میشود

شمال
جنوب

از درخت خجسته زیتون که نه خاور دارد و نه باختر نزدیک است که روغن آن
روشنائی بدهد و اگرچه نرسیده باشد بآن آتشی نوریست فوق نورها و هدایت
میکند خدا بوسیلهٔ نور آن کسیرا که میخواهد و خدا مثل میزند برای مردم و خدا بر همه چیز
داناست و در سورهٔ (حدید) وارد است - هُوَ الَّذِي يُنَزِّلُ عَلَىٰ عَبْدِهِ آيَاتٍ
بَيِّنَاتٍ لِيُخْرِجَكُمْ مِنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ وَإِنَّ اللَّهَ بِكُمْ لَرَءُوفٌ رَحِيمٌ او
یعنی خدا چنان خدائیست که فرود آورد بر بندهٔ خود (یعنی پیغمبر) آیات روشن
تا بیرون بیاورد شما را از تاریکی بجانب روشنائی و بدرستیکه خدا هر آینه
مهربان و رحیم است و در جائی دیگر میفرماید (سوره بقره) اللَّهُ وَلِيُّ الَّذِينَ
آمَنُوا يُخْرِجُهُمْ مِنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ یعنی خداوند دوست کسانیست که مزدیسنی
شده اند یعنی باو ایمان آورده اند آنها را از تاریکی بیرون آورده بسوی نور رهبری
میفرماید و در سورهٔ (توبه) يُرِيدُونَ أَنْ يُطْفِئُوا نُورَ اللَّهِ بِأَفْوَاهِهِمْ وَيَأْبَى اللَّهُ
إِلَّا أَنْ يُتِمَّ نُورَهُ وَلَوْ كَرِهَ الْكَافِرُونَ یعنی میخواهند که فرو نشانند یعنی
خاموش کنند نور خدا را بدهنهای ایشان و خدا نمیخواهد اینکه فرو نشاند نور
خود را و اگرچه کافران را خوش نیاید. و چندین از این قبیل آیات
در انجیل عیسی میآید که خدا روشنائی است + در توریة موسی در ابتدای
آفرینش میآید - چون ابتدای خلقت جهان تاریک بود خدا امر کرد روشنائی

بشنود و شد و پسندید و هم در آفتاب میآید خداوند خورشید و ماه را برای سلطنت

روز و شب آفرید تا روشنائی را از تاریکی جدا کنند و نیز در توریة میآید

در وقتیکه خداوند میخواست موسی را به پیغمبری مبعوث کند خدا از میان شعلهٔ آتش

که از میان بوته ظاهر شده بود بوی ندا در داد که ای موسی باینجا نزدیک مشو —

و کفشهایت را بیرون کن زیرا اینجا زمین مقدس است و منم خدای پدرت الخ

و نیز در توریة آمده است هنگامیکه یهودیان بمصداق آیهٔ قرآن (سورهٔ بقره) وَاِذْ

قُلْتُمْ یَا مُوسٰی لَنْ نُؤْمِنَ لَکَ حَتّٰی نَرَی اللّٰهَ جَهْرَةً فَاَخَذَتْکُمُ الصَّاعِقَةُ — از موسی

خواستند تا خدا را بآنها نشان دهد رعد و برقی پیدا شد و خدا خود را

چون نور برق هویدا نمود و چون باز یهودیان ایمان نیاوردند همان برق

آنها را خاکستر و مجدداً احیا کرد و در کتب سایر مذاهب بودائی و برهمائی

وغیره بحدی در اینمسئله مبالغه کرده که از اندازهٔ تذکار اینجا خارج است و

اقوامی که خدا را دِیُوس و زِئُوس و تیوس و دیّه میدانند تمامی

اینکلمات مشتق از کلمهٔ (دیوه) میباشد که اصلاً زبان آریائی قدیم و بمعنی روشنائی

آسمان است و هنود خدای اعظم را (مهادیو) میخوانند یعنی

روشنائی بزرگ و هکذا با این تفصیل و دلایل و هزاران براهین فوق آن

براینکه تمامی انبیاء خدای واحد را نور الانوار و نور حقیقی و نور

فوق نورها دانسته و همین قسم بنوع بشر معرفی کرده اند و انوار ضوء بربهترین
مخلوق او تعریف نموده اند جای هیچ شک و شبهه نیست نهایت فرقی که در میان
است بعضی از اینها خدا را روشنائی آسمانها خوانده اند ولی چنانکه در اوستا آمده
است خدا را اهورمزد و خره مند و خرنگهه یعنی خداوند فروغ و خرنگهستم
یعنی فروغمندترین که مقصود از نور الانوار باشد میدانیم و این نامی است که در اورمزد یشت
شرحی که در وحدت گفته شد خدای متعال بخود اطلاق کرده است و هم کلمه اهورا که
مطلقا در اوستا برای خدا استعمال میشود چنانکه در شرح معنی آن آمد هستی بخش
و بصفت مبالغه نور الانوار است که خالق جمله انوار باشد و او را برتر از هر بالائی
میدانیم و جای و سوی و مکان برای او قرار نداده ایم لهذا در صورتیکه
هیچیک منکر نورانیت و فروغ آمیغی بودن خدای واحد نشده و بانواع و
اقسام او را نور حقیقی شناخته اند و با آنکه غالبا مقام او را در اعلی علیین یعنی بالاتر
از تمام بالاها تعریف کرده اند باز او را حاضر و ناظر دانسته اند که حضور و نظر
او هم عبارت از توجه رحمانیت احدیت او بجانب موجودات خود است نه
آنکه خود طی مقامی و اقامت در محلی نماید پس بدیهی است که آن توجه هم
در مکان و زمان جسمی بمقام نورانیت و در نور نخواهد بود و اگر توجه او بجانب
نور نباشد البته بمراتب اولی در ظلمت و خاک و خشت و جسم

وسایر چیزها که موادِ فانی و علّت و کثافت پذیرند منافی خردِ حقیقت بین باشند
واز این جهت است که اشو زرتشت جوهر و بهترین تمام موجودات را که فروغ است
محلِ توجه انسان بآثار عظمت و قدرتِ خدا قرار داده است باینمعنی که ما قدرت
و عظمتِ خدا را در این فروغهای محسوس که مخلوق اویند مشاهده کرده بحقیقت
شیدان شیدی او پی بریم و یقین کنیم که نورِ حقیقی را نتوان شناخت و از او استمداد
نمود مگر بوسیلهٔ نورانیت وجدانِ خود و گریز از ظلمت دیگران هم که محلّی
مخصوص برای توجه قرار دهند و آنرا مظهر دانند مظهر نه عبارت از اصل چیزی
ولی غرض از جای ظاهر شدنِ چیزی دیگر در آن است مثلاً جسم انسان مظهرِ
روح و فَرَه وَهر انسان میباشد یعنی فَرَه وَهر هر انسان قبل از ایجاد
هر جسم و جانی وجود دارد و آن جسم مظهریست که برای ظهورِ روح و فَرَه وَهر که چراغ
هدایتِ روح است ترکیب میشود پس روح و فَرَه وَهری که مرئی نیستند
یعنی دیده نمیشوند چگونه ما حسّ خواهیم نمود؟ البته بوسیلهٔ کالبدی
که آن روح و فَرَه وَهر در آن ظهور کرده است بنابر آن جسم مظهر روح و
فَرَه وَهر میباشند نه عین روح و فَرَه وَهر و همچنین آنچه را که مظهر خدا دانند
محلِ تعمق و توجه در شناسائی خداست پس توجه ما بجانب نور یا بعبارت دیگر فروغ
عبارت از ترجیح نور بر ظلمت و کوشش در منور ساختنِ وجودِ خود برای نزدیکی معرفت

نورالانوار و رستگاری از تیرگی است و آنهم نه با جسم زیرا جسم و نور دو راز
جنسیت یکدیگرند ولی بنور معرفت که نور معنوی باشد بشرحی که گفته شد در جسم نیست
گردیدن و در معنی هست خالص شدن مثلاً اگر چراغی افروخته است آنچه
خارج از جنسیت آن نزدیک بریم بعلاوهٔ نیامیختن با یکدیگر بوسیلهٔ ناهمجنسی
آن نور چراغ از آن ناهمجنس اجتناب کرده خود را فروکشد ولی اگر
هر قدر دیگر از جنس خود آن نزدیک برده شود به نیرو و فروغ آن میافزاید
نهایت فرقی که حاصل است هر یک بحد ظرفیت خود روشنائی میدهند آفتاب
بجای خود و چراغ بجای خود ولی همه از جنس فروغ خارج نیستند و اینکه
گفته شد انسان باید در هنگام توجه بقدرت و عظمت خدای یکتا نیست
گردد تا هست شود شرح آنرا از کلمهٔ (پرستش) که لفظی است برای هنگام توجه بجانب
خدای واحد و قدرتهای او بخوبی میتوان درک کرد چه که اصلاً کلمهٔ پرستش مرکب
از دو لفظ است پر بمعنی پیش و ستش بمعنی هستی یعنی هستی خود را پیش نهاد کردن
در اینصورت مسلم است که جسم فانی است و آنچه فناپذیر میباشد جزو نیستی است پس آنچه
در وجود انسان در مقام هستی و وجود است روح میباشد که باقی است بنابرآن
باید در هنگام پرستش که عبارت از زمان توجه بقدرت و عظمت خداست
بکلی جسم و امور جسمانی را فراموش کرده خود را در جسم مانند مرده و در روح زنده

ومتوجه بمقام اعلی و نقطهٔ مقصود ساخت در صورتیکه ما کسانی را که وطن پرست و ملت
پرست وشاه پرست میگوییم غرض از آنست که آن کسان در مقابل هر یک از اینها
خود را پیشنهاد میکنند و اعتنا بجسم وجان فانی نمینمایند. پس در مقام پرستش خدا
وپروردگار بهمه بچه اندازه باید پاک و خالص فروغمند خاضع شده هستی خود را پیشنهاد
کنیم یعنی از جسم بگذریم تا در روح او را مشاهده نمائیم زیرا غرض اصلی از پرستش خدا
سیر قدرت و عظمت و رحمانیت او نمودن و روح خویش را چنانکه زرتشت در گاتها
در یشت (۲۸) کرده (۱) که در فصل وحدت آمد میفرماید — ای خداوند مهربان
با زبانی پر از احترام نماز ترا ادا میکنم و نیروی کال اَشوئی که فرمان تو
بر پسندیدگی آن روان شده است روح خود را بمقام اعلای تو که گروثمان است
پرواز داده شادی عظیم خود را در پرستش تو میدانم بمقام اعلی پرواز دهیم
وقبل از آنکه جسم فانی را وداع گفته پای بپایه های عالی گذاریم براه المعالی
عالیه برای آینه خود آشنا شویم خلاصه از اصل مطلب خارج نشویم با آنکه
مقصود زرتشت و عقیده زرتشتیان در توجه بفروغ متعین است معهذا با
نسبت بانمیشه داد یا بتصورات برخی بمقام مظهریت دانست که
بعضی عقاید توجه خدای متعال در آن مظهر ظهور میکند و پرستش و نماز و عبادات
ما را المصداق وَاِذَا سَأَلَکَ عِبَادِی عَنِّی فَاِنِّی قَرِیبٌ اُجِیبُ دَعْوَةَ الدَّاعِ

اِذَا دَعَانِ فَلْيَسْتَجِيبُوا لِي الخ یعنی بپرستند بندگانم از من پس بدرستیکه من دعا
می پذیرم خواندن خواننده را وقتیکه خواند مرا پس باید بپذیرند مرا الی آخر آیه
می شنود و یا با آن مظاهر را قاصد رسانیدن عبادات خود بخدا میدانیم زیرا که مقصود
ادای عبادات یکی برای یاد آوری تکالیف دینوی و دیگری عرض حال خود را تقدیم
آستان احدیت نمودن است و آنکه تقدیم میشود غرض از رسیدن بخداست
و یا چنانکه مقصود زرتشت بوده از توجه با آثار عظیمه که از قدرت خدای واحد بوجود
آمده بیشتر در جاده خداپرستی ثابت شویم مصداق (سوره رعد) اَللّٰهُ الَّذِي
رَفَعَ السَّمٰوَاتِ بِغَيْرِ عَمَدٍ تَرَوْنَهَا ثُمَّ اسْتَوَىٰ عَلَى الْعَرْشِ وَسَخَّرَ الشَّمْسَ وَالْقَمَرَ
كُلٌّ يَجْرِي لِأَجَلٍ مُسَمًّى يُدَبِّرُ الْأَمْرَ يُفَصِّلُ الْآيَاتِ لَعَلَّكُمْ بِلِقَاءِ رَبِّكُمْ تُوقِنُونَ یعنی
خدا آنکسی است که افراشت آسمانها را بی ستون تا به بینند آنها را پس یکسان گرد
بر عرش و رام نمود آفتاب و ماه را تماما جاریست تا مدت معین نام برده شد تدبیر
میکند کار را بیان مینماید آیات را تا شاید شما بملاقات پروردگارتان یقین کنید
و بوسیله حسن انوار صوری و پی بردن بنور معنوی از ظلمت و تیرگی صوری
و معنوی خویش را وارسته و مبری و در طریقه اشولی استوار داریم حالا
یا بعقیده بعضی تصور شود که مظهر جای ظهور توجه خدا در آن برای
توجه بآفریدگان و بندگان است و یا مظهر قاصد و رسول رسانیدن آن عرایض بمقام

وحدانیت است یا چنانکه قصد زرتشت بوده توجه در عظمات خلقت خالق حقیقی موحد
استواری قدوم انسان بجاده حقیقت شناسی و توجه بنور باعث گریز از ظلمت
میشود بهر یک از این سه قسم که تصور کنیم ما زرتشتیان با متوجه بودن بسوی فروغ و
و نور پیشیم زیرا اگر توجه نور الانوار ظهور کند جز بوسیله نور نخواهد بود و هرگاه
آنرا نسبت برسولی دهیم که رساننده عبادات ما بخداست یا از هم هیچ قاصد
و پیک و رسولی سریع السیر و مقرب تر از نور در عالم مرئی و غیر مرئی نیست و
در مقام عظمات خلقت هم عظیم تر و بهتر و بالاتر از انوار نداریم و با آنکه یکتاپرستی
ما ثابت و آشکار است اینک مختصری از کلمات اوستا که دلیل شناختن
ما خورشید و آتش را جزو مخلوق اهورامزدا است و حکمتهای آن بیان میشود تا بدانند
که در اوستا تمامی اینها مخلوق و آفریده اهورامزدا که آفریدگار حقیقی است ستایش
آمده اندکی شرح فواید خورشید ذکر میشود تا معلوم گردد برای سایر انوار صوری
هم همینگونه خاطر ما را متوجه ساخته است چه که اگر بخواهیم همه را فقره بفقره در اینجا
درج کنیم کتابی مخصوص برای همین فقرات لازم است در خورشید نیایش پس از
فقره (نمو اهورائه مزدائه) نماز کنم اهورامزدا را — و پرستش و نیایش
امشاسپندان و ایزدان و فره وهران و نیکان و پاکان و توضیحات
بعضی ستارگان وغیره حکمتهای خورشید را چنان واضح کرده است تا بدانید که

خورشید با آن عظمت و نورانیت یکی از مخلوق اهورامزداست بعد از آنکه آمده است
مِثرِم وِسپَنام دخیونام دِنگهو پیتیم پرمیده یِم پیری دسد اهورو
مزدا اخره یِنگهستِم مینییه و نامِم یزه تِنام — مهر[۱] یعنی خورشید که پادشاه تمام
ممالک است و اهورامزدا او را درمیان ایزدان مینو نورمندترین آفریده است
لایق ستائیدنست و در این فقرهٔ مختصره معین گردید که خورشید یکی از مخلوق
فروغمند اهورامزداست چنان میآید (۱) هور خشئتیم امشِم ریم اروَد
اسپم یزمیده — خورشیدی که مرگ ندارد و تیز شتاب بصفات ذیل متصف
است لائق ستائیدن[۲] میباشد (۲) آئد یَد هوره رَوخشنه تافیه ییه
وقتیکه روشنائی خورشید میتابد — آئد یَد هوره رَوچو تافیه ایته — هنگامیکه فروغ
خورشید میافروزد (۳) هِشتِنتی مینیو وا اِزَتَو یزته تا اِگهو ستیچه هزنگره چیه
می ایستند ایزدان[۳] مینو صدگانه و هزارگانه (۵) تد خره نوئمیانی
پیئنتی تد خره نی نفاره یِنتی تد خره نی نِخشِنتی زام
هیتیم اهوره داتام — ایشان آن نور را جمع میکنند و آن نور را پائین
میرسانند و آن نور را بر زمین دادهٔ اهورامزد اکهیره میمایند (۶)
فراده ثِچه اشهه گیتا — برای گشایش جهان اشو (۷) فراده
ثِچه اشهه تنوُیه — برای گشایش تنی که داری اشوئی باشد (۸) آئدید

[۱] مهر اسم فرشته موکل روز داوری هم هست

[۲] مدح و تمجید کردن

[۳] ایزدان جمع ایزد است یعنی فرشته و هر یکی از موجودات عظیم و نورمند که سزاوار تمجید و ستایش باشد

هوره ازخشیه ته بوذرام اهوره ذ اتام یوژداثرم هنگامیکه خورشید
میدمد زمین که پیدا کرده اهورامزدا است از تمام پلیدیها و مضراتی که در شب
روی زمین را آلوده است پاک میگردد (۹) اَئِم تخشتام یوژداثرم —
مایهٔ پاکی آب روان میگردد (۱۰) اَئِم خنیه تام یوژداثرم — مایهٔ پاکی آب
چشمه ها میشود (۱۱) اَئِم زره ینیه تام یوژداثرم — مایهٔ پاکی آب دریا میگردد
(۱۲) اَئِم ارمیشتام یوژداثرم — مایهٔ پاکی آب بی جنبش یعنی آب
ایستاده میشود (۱۳) بوذامه اَتشه وه یوژداثرم یا پتهسته
سفنته مینیو نیشنش — مایهٔ پاکی پیدایش اشوئی که از آن سپنتا مینو یعنی
روح افزایشی و گشایش است میگردد (۱۴) بیده زی هوره نوئد
ازخشیه ته اده دیوه ویسفا هرپیشیه یا مایه اسفنتو گرشنو وهووه —
اگر خورشید در این دنیا ندمد سراسر آنچه در هفت کشور است دیوان یعنی
تیره ضمیران آنها را تباه میکنند و هکذا در آتره نیایش که حلقههای آتشهای
چندگانه از قبیل آتش منبع انوار بزرگ و آتش موجودات و آتش وجود
انسان و آتش مرئی و هکذا بیان شده چنین آمده است — آترش مزدا
اهوره هوذا — یعنی آتش سودمند پیدایش نیک اهورامزدا است
(در پرسش های ۳۶ پرگرد ۵ وارد است) نمه خشیا همی اشوداهی

تو امزدا اهورا ویسپا اشْ تو اهومتا اشتش ویسپا اشتش هوختا
اشتش ویسپا اشتش هو ورشتا اشتش پیری جسامیده - ایخدای
هستی بخش دانای بهیتا ما نماز تو ادا می سازیم و پرستش تو میکنیم تا بواسطهٔ
تمام اندیشهای نیک و تمام گفتارهای نیک و تمام کردارهای نیک بتو
برسیم - نبرشتام ادتوپه کهرفسم کهرفام آویده مهنه مزدا اهورا
امارو چابره رشتم بره زمنام اودیا ادهوه ری اواجی
بیگهی ها تام - ای خدای هستی بخش دانای بهیتا ما خورشید را که ارفع
روشنائیهای میان انوار بالاست بمقام وجودی برتر در میان ابدان
فلکی اظهار میکنیم و هکذا لهذا ای برادران سر از ثری بثریا برافرازید
واز فرودین جهان خود را از وجد و فخر بفرازین جهان رسانید که
با داشتن آئین اهورا مزدا پرستی نیز آنچه جوهر موجودات و عزیزترین
و بهترین و شادی بخش ترین و روح افزاترین است که فروغ باشد
محلّ توجّه خود در درک قدرت و عظمت اهورا مزدا و سرمشق فراز
از ظلمت میدانیم که اصلاً فروغ و اساساً فروغ و رسماً فروغ است
و همیشه در بالا جای دارد و آنچه هم فرودیست در هنگام افروزش
روی ببالا رود نه سراشیب و کثافت پذیر شعر ملای روم در مثنوی نغز

مناسبتی بجمالِ ما دارد که همی سر اپا : نوراو در یمن و یسر و تحت و فوق + بر سر و
بر گردنم چون تاج و طوق + آینه کز زنگ آلایش جداست + پر شعاعِ نورِ
خورشیدِ خداست : و نیز آیاتِ قرآن مانندِ آنچه گفته شد و نیز (سوره انعام)
اَوَمَنْ كَانَ مَيْتًا فَأَحْيَيْنَاهُ وَجَعَلْنَا لَهُ نُورًا يَمْشِي بِهِ فِي النَّاسِ یعنی
یا کسیکه مرده بود پس زنده گردانیدیم او را و قرار دادیم از برای او نوری
که راه برود بوسیله آن نور در مردم و (سوره رعد) قُلْ هَلْ يَسْتَوِي الْأَعْمَىٰ
وَالْبَصِيرُ أَمْ هَلْ تَسْتَوِي الظُّلُمَاتُ وَالنُّورُ — و بگو آیا مساویست کور و بینا
و آیا برابر است تیرگی و نور . زیرا بینائی عبارتست از فروزش نورِ ظاهری
در گنبدِ وجودِ انسان که آنرا نورِ چشم مینامند و اگر آن نور در وجود نباشد
تمام عالم وجود تیره است (سوره حدید) يَوْمَ يَقُولُ الْمُنَافِقُونَ وَالْمُنَافِقَاتُ
لِلَّذِينَ آمَنُوا انْظُرُونَا نَقْتَبِسْ مِنْ نُورِكُمْ قِيلَ ارْجِعُوا وَرَاءَكُمْ فَالْتَمِسُوا نُورًا در روزیکه
میگویند مردان و زنان منافق بآن کسانیکه ایمان آوردند نظر کنید بما تا از شما
اخذ نور کنیم گفته میشود برگردید بعقب خودتان درخواست کنید نور بخود تا نرا
و آیهٔ وافیه (سوره بقره) اللّهُ وَلِيُّ الَّذِينَ آمَنُوا يُخْرِجُهُمْ مِنَ الظُّلُمَاتِ
إِلَى النُّورِ نیک گواهی صادق بجمال ما میباشند که اشو زرتشت
رفتار یار را بوسیله پیرویِ فروغ قرار داده و بوسیله این فروغهای صوری

ومعنوی بفروغ آیینی و اهورامزدای هستی بخشش رهبری وازتاریکی رهانیده بسوی فروغ حقیقی رهنمائی فرموده پس بکوشیم وبجوشیم واز فخر و نازش چون بلبل مست وحدت پرست در فروغستانِ حقیقت شناسی بخروشیم و بنور معرفت مسلی هریک ازماخویشراشمع جمع ودارای بینش هرنابینا سازیم وبجمله (سوره حدید) وَالشُّهَدَآءُ عِندَ رَبِّهِمْ لَهُمْ اَجْرُهُمْ وَنُورُهُمْ یعنی وشهادت دهندگان براستی نزد پروردگارشان بپاداشِ مزد ونور ایشان گردیده ودلیل واقعی: چونکه گل رفت وگلستان شد خراب ۰ بوی گل را ازکه جوئیم ازگلاب: ازخود پدیدار سازیم که اگر بی اطلاعان ازنادانی نسبت های ناسزا به نیاگان ما دادند آنها را به تیغ بیرحمی بخاک وخون کشیدند آن فروغ حقیقت شناسیشان باقی ودر اخلاق اخلافشان ساری مانده وتاپاید این آب زلال جاری خواهد بود وچه سزاوار است همه متفق البیان بسرائیم ـ حبیبه می اَوْ نگهه مزدا ـ بفرادین برس ای دانای بهیستا ـ اهمایه ریشچه خره نیچه ـ کسی که سپاسدار است از روشنائی و نور بهره ور باشد آمین

آتش زرتشت

فاما ـ ازباب آن آتش که زرتشتیان معتقد اند زرتشت بهمراه داشت و بی دود بود

کسی رانمی آزرد و بر گنبدی نشانده بخودی خود افسرده و ختم بود و زوال نداشت
اولاً کنایه از آتش حقیقت است که مذهب مزدیسنی باشد که ابداً تیرگی و دود
و آلایش در آن نیست و برای فروزش آن آلات و ادوات مصنوعی
لازم ندارد و جز فروغ بخشی آنرا کاری نمیباشد سراسر تابش حقیقت
نور معرفت است و بر هر مزدیسنی و زرتشتی واجب میباشد که آن
آتش را بر فراز گنبد قلب خویش روشن داشته دل خود را آتشکدهٔ
آن آتش سازد و با حرارت حقیقت آمود آن خود و اطرافیان را گرم و از نور
بیزوال وی دو دش خویش و بیگانه را روشن و بجادهٔ حقیقت شناسی دلالت
نماید وثانیاً عبارت از آتش (آکاشا) *Akasha. است که زرتشت
بشرحی که در ترجمهٔ بیانات (ائی بیانشت) میآید فرود آورد و لی مناسبت
نیست که در اینجا مختصری در باب (آکاشا) صحبت شود اصلاً این لفظ سنسکرت
است که مشتق از آریائی قدیم باشد و این لفظ را دو معنی است (۱) درخش و
(۲) جائی که در مقام بالا از ابتدای آفرینش نقش حال و اعمال و اوضاع زمانه
و کائنات و آمد و شدها در آن صورت می بندد و عبارت از این است که این
عالم طبیعی صوری را هفت طبقات است تا بکرهٔ اثیر برسد که هر یک از این طبقات
نسبت بعلو آن لطیف تر باشد و کرهٔ اثیر الطف آن طبقات فرودی است

و کرهٔ اثیر طبقه ایست شامل هوای خیلی لطیف بهمچنین که از این عالم تا کرهٔ اثیر هفت طبقه الطف بعد الطف فاصله دارد نیز از کرهٔ اثیر تا (آکاشا) هفت طبقاتی است که هر طبقه نسبت بطبقهٔ دیگر لطیف تر میشود تا بمقام خود آکاشا که از کثرت لطافت تمام آموده از درخش است و تمامی قوائی که برای مراتب عالیه و علوم روحانی و ریاضات و نبوت و روشن ضمیری و نکذا تحصیل میشود از آکاشا است و آن قوائی که از آن خارج و بطرف طالب جلب میشود همه بصورت آتش است و پس از رسیدن بمطلوب هر درخش که بشکل آتشی فرود آمده است بانواع و اقسام ظاهر میگردد همان آتش (آکاشا) است که بموسی جلوه گر شده منادی حقیقت باو رسید و بعصای او موثر شده تمامی اعجازش با عصایش بود و آتشی هم که بزرتشت فرود آمده از همان آکاشا است[له] تمامی انبیاء و روشن ضمیران باندازهٔ خود را لطیف و من یعنی ضمیر خویش را روشن کرده اند که قابل مقابله با (آکاشا) و اخذ فواید از آن شده اند روحانیان و اهل اسرار امروزه هم تا یکدرجه بمراتب آن پی برده اند ولی توجه اکمل و البته آنچه اهل اسرار و روحانیان و عالی طلبان آزاد منش بر دیده اند نور و سالهای فراوان با زحمات زیاد دریافته نتوان باین سهولت و مختصر نویسی درک کرد و خویشتن را هیچ آنجا عالم دانست خلاصه مقصود از مقام (آکاشا) و آشنا کردن آن اسم

[له] در توریته هم پس از علائم چنان آتش سخن سروده منجمله در کتاب دوم تواریخ باب (۷) میآید و چون سلیمان از دعا کردن فارغ شد آتش از آسمان فرود آمده قربانیها سوختنی و ذبایح را سوزانیده و جلال خدا خانه را مملو ساخت

بیگانه با ذهان بود نیز لازم است در اینجا توضیحاتی درباب آتشی که ما در معابد خود نگاه میداریم داده شود تا خاصیت آن معلوم گردد -

آتش معابد

بشرحی که بیان شد در اینکه ما اهورا مزدا پرست یعنی پرستندهٔ خدائی که هستی بخش و نور الانوار و دانای بیهمتا و آفریدگار واحد است میباشیم و فروغهای صوری را فقط مخلوق اهورا مزدا میدانیم جای چه و چون نیست حالا بایست دید اولاً آیا آتشی که در معابد ما محفوظ است از همین آتشهای معمول میباشد یا جنس دیگر و ثانیاً هرچه باشد نگاه داشتن چنان آتشی در معابد برای چیست -

(۱) چنانکه مذکور شد همه روشنائیها را ما آفریدهٔ اهورا مزدا و بمنزلهٔ مخلوق روشنائی بخش میدانیم و بعد از انوار مرئی فلکی چون سایر روشنائیها از آتش ترکیب روشنائی می یابد و تا آتش نباشد آن روشنائیها امکان ظهور ندارد چه که هر نوری را در ظاهر فروغ و در باطن آتش است و حتی انسان و تمامی موجودات و جملهٔ کائنات هر یک بفراخور مکنونات خود آتشی در وجود دارند که موجد حیات آن موجودات است و ممات هر یک از موجودات ممکن نشود مگر بواسطهٔ غیبت آن آتش از وجود اینک لازمست نسبت بجز و خود خود قدری در این معنا غور و خوض نموده به بینیم چگونه مبنای حیات

وزندگی و هستی جملهٔ موجودات منوط و موقوف بآتش میباشد نخست در
آنچه ما نور و فروغ میدانیم اولاً در اشتقاق کلمات و ثانیاً در اصل و منبع
آن نظر کنیم .... بنده که عربی نمیدانم ولی گویا لفظ نور که بمعنی روشنائیست
با نار که بمعنی آتش است راهی بهم داشته باشند و کلمهٔ فروغ که لفظ فرس
و بمعنی روشنائیست مرکب از دو لفظ میباشد (فرّ یا پر بمعنی پیش و اغن
بمعنی آتش) یعنی آنچه از آتش پیش آمده جلوه کند هویداست که کائنات
یعنی آنچه از مبدءِ قدرتِ حقیقی صورت هستی یافته و می یابد رؤیت و حس و
درک هر یک از آن موجودات و عوالم ممکن نشود مگر بوسیلهٔ اجسام و ارواح
لایقِ آن ادراک مثلاً نطفه که در رحم مادر بسته میشود قبل از شکل نطفه یافتن
آن مادّه بشکلی دیگر وجود داشته که غذا چگونه خون شده و خون مادهٔ دیگر که دارای
تخمها در آن است تشکیل کرده و یکی از آن تخمها در محل مناسب خود کاشته و ترکیب
نطفه نموده و بهر یک از این اشکال بمقام و عالمی را بتناسب خود سیر کرده تا از عالم
رحم بجهانی وسیع قدم نهاده داخل عرصهٔ کیهان[۱] میشود و باز در این کیهان
هر طبقه از طبقات هستی را طی کند بتناسب آن طبقه مجهولاتی بر او معلوم
میگردد و هر یک از درجات و پایه های علوم را که سیر نماید بصیرتی بیش
از پیش مییابد و هکذا تا بمقاماتی که عرصات عالیه ارضی و سماوی را طی نماید چه که هر

[۱] جهان

عالمی را بمناسبت یک پیکرهٔ بیستون نمود و با پیکر خورد و اندامی که مناسب
عالمی دیگر است بدون اسباب و تلطیف نمودن آن وجود باقتضای عالمی دیگر نتوان
سیر کرد مثلاً در اینعالم ذراتی هستند که بچشم نتوانیم دید مگر بوسیلهٔ ذره بین و همچنان
چیزهای بزرگتر از اندازهٔ اندام صوری خود مانند اجسام فلکی و غیره نتوانیم رو
کرد و امتیاز داد مگر بواسطهٔ اسباب مناسب آن و علم امتیاز علیهذا
ما را که هنوز بیش از چند طبقه مقامات کم فضائی نموده ایم امکان درک آن نور
حقیقی و آن عوالم بالا بیک لحظه و با این اندام نیست از اینجهت نخست لازم است
درک مواد صوری محسوس و اجسام ظاهری کرده با حیات منصفانه و قوای ادراکیه
این فضا و مرتبت صفای روح خویش که هادی راه و عصای فوق تصورات
است تفوقات هم در موقع خود برسیم در اینکه هر چیز را ماده و هر شاخی
راشه و هر تنه را ریشه ایست شکی نیست اینک در اطاق تاریک نشسته
منتظر نیروی امتیاز هستیم که یا نور آفتاب باشد و یا روشنائی چراغ
اولاً به بینیم این چراغ اگر چراغ دستی است چگونه روشن میشود و هرگاه
برق است بچه وسیله ؟ البته اگر چراغ دستی است باید روشنائی آنرا از آتش
جلب کرد زیرا خواه با کبریت روشن کنیم یا از آتش ناگزیر از آن است که اول
آتش شود و در ثانی نوری از آن آتش ظهور نماید و البته اگر دست نزدیک آن

چراغ بریم آتش وجود آنرا حس خواهیم کرد که اگرچه در ظاهر نور دیده میشود ولی
محسوس است که در باطن آتش دارد و بمصداق اَلظّاهِر عُنوانُ الباطِن آن نور
ظاهری از آتش باطن جلوه گر است واگر بقوهٔ برق باشد آنهم بدیهی است که
تا در کارخانه با آتش حرارت آنرا مستعد ننمایند تولید برق نکند وهکذا هر یک
از انوار مصنوعی که تصور شود امکان ندارد نوری ظهور کند که بوسیلهٔ ناری نبوده
حرارت آتش از آن نور بروز ننماید ثانیاً نور خورشید را که مرئی و محسوس
است ولی بدست انسان روشن نشده و مواد آنرا جز آفریننده اش
نداند ملاحظه نمائیم البته هریک از ما حس میکند چیزی در اشعهٔ آفتاب است
که انسان را از نگریستن بآن عاجز مینماید و آن چیز عبارت از شعله های آتشینی
است که موجد نور آفتاب شده است و اگر آن شعله ها نباشد ابداً دارای اشعه و
آفتابی نخواهیم بود و چون دارای آن نباشیم تماماً در ظلمت زیسته نه از
روشنائی بهرهٔ امتیاز بموجودات رسد و نه از حرارتش نیروی تربیت کائنات
حاصل گردد وهکذا تمام انوار مرئی بالا را تا بجائیکه دیگر از رویت و قوهٔ درک
خارج است وهمینقدر از مصداق شعر شیخ سعدی که از زبان جبرئیل که با پیغمبر
محمد معراج بجانب خدا مینمودند در هنگامیکه پیغمبر به جبرئیل اظهار داشت چرا توقف
کردی جبرئیل پاسخ داد : اگر یکسر موی برتر پرم فروغ تجلی بسوزد پرم !

بتوان درک کرد مقامات غیر مرئی که سراسر آموده انوار است نیز آن انوار
را مادهٔ آتشینی بفراخور خود است یعنی آنچه صورت نور دارد بی‌وجود نار نیست
پس در اینصورت در ترکیب کلمه فروغ و اشتقاق نور از نار ایراد و بحثی نیست
اکنون بنور صوری و معنوی انسان نظر افکنیم چنانکه گفته شد ما باید باطن و ضمیر
خود را منور سازیم علیهذا بایست دید چه قسم یعنی در وجود انسان آتشی است
که باید با آن آتش چنانکه طلا را در آتش گداخته خلط و غل و غش آنرا مجزی
و خالص نمایند هر انسانی چنان باید غل و غش و کثافات طبیعت خود را
در آتش وجود خویش بگدازد و آلایشها را از وجود خود دور سازد تا خالص
محض شده با خلوص بنور حقیقی و فروغ آمینی پی برد آشکار است که وجود
انسان مرکب از چهار مواد است (۱ و ۲) جسم که ممزوج از مواد آبی و خاکی
باشد (۳) جان که مادهٔ بادی نامند (۴) روان که اجرا کنندهٔ
امور وجود است و فشره و بهره وجود سر انسان که بمنزله نور هدایت روان
میباشد و مادهٔ آتشین سر اینش و اینماده محور و مدار تمامی وجود و آن
سه مواد دیگر است زیرا حیات انسان تا آن آنی است که حرارت
در وجود او میباشد و بمجرد غیبت آن حرارت بدن سرد شده و هر یک
از مواد باصل خود عودت می یابند پس جوهر وجود انسان عبارت

از چه بود؟ حرارتی که بدانواسطه دیگ خون حیات انسان را در جوشش داشته
محرک آن سه مواد دیگر بشکل وجودی بود حالا بایست دید آن انسان دارای چه قوای
الطف دیگر بوده که بهمراه آن آتش طبیعت غایب شده است و در هنگام حیات
آن قوی است آثار آتشین و نورانیت معنوی بروز میداد؟ عقل عشق محبت
شعور فهم فراست اندیشه غیرت هوش و هکذا آنچه صورت ظاهر را
نداشت و با بقای آن آتش کار میکرد همه قوای الطف بود یعنی آن نیروهائی که آدمی را
بمقام عالی و مراتب بالا و روحانی میکشاند و رهبری مینمود و بعبارة اخری
آن آتش عنصری و طبیعی وجود انسان تولید آتشی دیگر که آتش حقیقت شناسی
و امتیاز مراتب عالی از سفلی و هد مینماید که بآن اسامی مرقوم نامیده میشود
و فرق میان انسان و حیوان و سایر موجودات همین است که آتش وجود
حیوانات و سایر موجودات فقط آتش عنصری و طبیعی است و از آن تولید
آتش معنوی نمیشود که نور حقیقت در آن وجودها بیفروزد و از اینجهت
است که هر کس با وصف اینکه حرارت جسمانیش غالب باشد چون حرارت حقیقتش
ضعیف بود او را بی غیرت و بی محبت و بیخرد و بی عشق و بهمه چیز دانسته
مرده و شتر که مینامند و نسبت حیوانی باو میدهند شهادت ملای رومی
در اینجا بی مناسبت نیست که گفته است: آتش عشق است کاندر نی فتاد

جوشش عشق است کاندر نی فتاد ⁕ آتش است این بانگ نای و نیست باد
هر که این آتش ندارد نیست باد ⁕ خلاصه بوجود هر یک از موجودات عالم شهود
آنچه باعث احیاء و بقای وجود آن موجودات خواه در عالم جسمانی یا روحانیست
آتش میباشد و از این یک رشته مختصر معلوم میگردد که جوهر کون و مکان و عوالم مرئی
و غیر مرئی و محسوس و غیر محسوس همه آتشی است که در مقام طبیعی از مادّه
خود که آتش طبیعت و باعث وجود طبیعت است و در مقام معنوی از آن
نور حقیقی جذب فروغ و حرارت مینماید حالا بایست دید که این عنوانات
چه مناسبتی با آن آتش دارد که زرتشتیان در معابد خود نگاه میدارند اولاً
زرتشتیان ۲ دو قسم عملیات نسبت بآتش دارند یکی احترام و توجه بنور و
حرارت آن که در شرح فروغ آمد و دیگری پاک داشتن آن که جزو یکی از
عناصر اربعه است زیرا زرتشت امر فرموده چهار عنصر را از تمام آلایشها باید
پاک داشت تا انتقام حفظ الصحه منظور شده باشد و ثانیاً آن آتشی را
که زرتشتیان در معابد خود نگاه میدارند بترتیبانی است که در ترجمات
بعد خواهد آمد که بچه ترتیب جمع آوری و تصفیه نموده بر فراز گنبدی در معبد خود جای
میدهند و آن بچندین علامت است (۱) بعد از انوار اکسیر نور و حرارت آنرا
محل توجه در تربیت و پرورش و فواید دانستن و محض صنعت نورانیت داشتن در مقام بلند

جای دادن (۲) بمنزلهٔ آنکه هر انسانی باید بداند وجود انسان عبارت از آتش است
و مانند آن آتش تصفیه شده وجود خود را مصفی و شایستهٔ نشیمن بمقامات عالیه نماید
و نورِ خود را باطرافیان انداخته از حرارتِ خود دیگران را پرورش دهد (۳)
چون بوی های خوشِ مانند لبان و کندر و چوب سندل و همچنین بر آن گذارده
شود هر زرتشتی باید تصور کند که هر انسانی بایست از آتشِ تصفیه شدهٔ وجود
خود بوی خوشِ هومت و هوخت و هورشت و راستی و پاکی و جملهٔ
صفات حسنه که در اوستا آمده است گسترده نوع خود را خوش و خرم سازد
و قبل از آنکه خاکستر شود فوائدِ فروغ و عطر و بوی خوشِ وجود خود را
بدیگران رسانیده باشد و (۴) هر زرتشتی بداند چنانکه آن آتش از همه جا جمع
آوری و تصفیه و لایق نشیمن بر فراز پرستشگاه شده هرکس از هر طبقه که باشد و
خویشتن را تصفیه نماید لیاقتِ برتری و بهتری دارد و ابداً در مقام زرتشتی
گری تصور نکند که او غنی است و دیگری مسکین او شریف زاده است و دیگری
ذلیل او ارباب است و دیگری رعیت او مخدوم است و دیگری خادم
یا او شهریست و دیگری دهاتی و کذلک هرکس از هر طبقه و اهل هر کجا باشد باید
توجه روحانیت و صفا و خلوص وجود خود میتواند خویشتن را بمقام بالا رسانیده دارای این
شرف و آن مقام و با ارواح پاک که از هر طبقه باشند روح تابناکِ خود را آمیزش

ده و انیست آنچه موجد چنان مرتبه و مقام و نورِ معنوی در هر انسانیست   مخلص جهات
نگاهداشتن آتش در معابد زرتشتیان مطابق کتب زرتشتی بامعلامات است
که ذکر شد و علامت لبِ آن اینکه آتشکده عبارت از نمونهٔ وجود انسانست که هر انسانی
باید آتش خالصِ حقیقت را پیوسته در وجود خود افروخته داشته از فروغ
و حرارتِ آن خود و دیگر از اروشن و گرم سازد و اگرچه در این فقره غالباً امثله
راجع بمسائل محسوس و طبیعی ذکر شد ولی بر کسانیکه بحقایق پی برده اند و انصاف
بانصاف متبدل شده پوشیده نیست که هر شعبهٔ از شعباتِ صوری از طبیعت
معنوی خود بمصداق الظاهر عنوانِ الباطن صورتِ ظهور یافته چیزی نیست که بی
مادّه باشد و مادّه نیست که مربوط به طبیعت نباشد و هیچ متعلقاتِ طبیعت
صوری نیست که رشته بطبیعت معنوی نکشد و اینکه زرتشت فروغهای محسوس
مرئی را باعثِ پی بُردن بفروغ حقیقی قرار داده محض آنست تا طبیعت صوری
شخصِ متوجه در مقابل فروغ صوری از طبیعتِ معنوی و حرارتِ جسمانی از حرارت
روحانی و نورِ وجودِ فرعی از نورِ هستی اصلی جلبِ اصول نموده با پیوندِ طبیعت
صوری و معنوی از فرع باصل و از جزء بکل متوصل و متکی شود بنابرآن
ای برادران باز اسم جای سرافرازی و نازش و شادمانی است که ما در معبد خود
آن داریم که نمونهٔ جوهر و منبع و مصدر و باعثِ حیاتِ جملهٔ موجودات است نه سنگ

وخشت وچوب وآلات منجمد مصنوعی + سراسر مدل حقیقت جوئی وحقیقت بینی وحقیقت شناسی وچیزیست که بی حرارت آن جمله موجودات معدوم اند وبفروغ آن سراسر بینایان کور حال بایست دید که آیا ما زرتشتیان هم فی الواقع خویشتن را چنان تصفیه ودور از ظلمت وحاضر بگستردن پرتوهای خویش وفروغ اندازی بدیگران وبرور گرمی بانوع نموده ایم یا فقط افتخار به بنیادهای عالی داریم اگرچه ما زرتشتیان ایران محض صدمات وارده وآمیزش با اجانب ودور شدن از علم ومعنی هر یک از معانی که بدست ماست در انظار اهل اسرار وصاحبان انصاف معذوریم ولی پارسیان هندوستان که آزادانه زیست کرده اند همه این علائم وآثار را از آتش وجود خود بمعرض شهود آورده اند وامید است بعد از این که درین مملکت محض از دیاد بینائی مردمش بر حقایق ما موجبات آسایش باهم روی بافزونی می نهد وخود هم از حقایق مذهب خویش بیش از پیش آگاه شده ومیشویم تماما فروغ حقایق را از وجود خود بمعرض ظهور آورده مشتق ایشان قرائین مبارکه - نسس وُ وَه وُ قیسر وُ زگر یاد داو ار هوَ مزد را پرستند نرو همتد هر وستن آگاه - را آیین گوییم +

اهرمن و دیو و انگره مینیو و سپنتا مینیو

بنحوی که مختصراً بیان شد بمدلول کتب مذهبی زرتشتیان در وحدت و حقیقت
شناسی زرتشتیان هیچ جای چه و چون نیست ولی افسوس که از زمان اضمحلال
این قوم نظر بمستور ماندن حقایق مذهب زرتشتی و ضعف بیعلمی زرتشتیان
و بهانه جوئی ناهرین برای انعدام و استیصال ریشهٔ حقایق اینطایفه هر روز در صدد
یک تهمت و خرابی نسبت به آئین پاک زرتشتیان برآمدند منجمله یکی از تهمتهایی
که جعل کردند با وصف آنهمه دلایل یکتاشناسی نسبت دادند که زرتشتیان معتقد به
دو خدا هستند یکی یزدان خدای نیکی و دیگری اهرمن خدای بدی و حال آنکه نه آن
بیچاره تهمت زنندگان دانسته اند چه میگویند و نه شنوندگان علم و قوهٔ جوابی
بر ایشان باقی مانده بود اولاً چنانکه بیان شد و تمام کتب مذهبی مان شاهد
است کلمهٔ واحده که در همه جای اوستا برای ذات احدیت استعمال شده
(اهورا) است که معنی و شرح ترکیبی آن با کلمهٔ مزدا در فصل وحدت گفته شد
و لفظ (اهورامزدا) یا چنانکه امروزه میگویند (اورمزد یا هورمزد)
ابداً اشتقاقاً و معناً و لفظاً ربط و شباهتی بکلمهٔ یزدان ندارد یزدان
مخفف ایزدان است که مفرد آن ایزد باشد یعنی فرشتهٔ پرستشی سزا
که شرح این فقره در فصل فرشتگان خواهد آمد و ثانیاً اصلاً کلمهٔ اهرمن مرکب

از سه لفظ است (دا) کلمهٔ نفی است بمعنی نه و بی و بدون و (هری) بمعنی روشنائی
و (مَن) بمعنی ضمیر یعنی ضمیر بی روشنائی و این کلمه را در زمان نگارش
پازند که عصر ساسانیان باشد برای مقام شیطنت و تیره دلی ترکیب کرده اند و ابدا
در کتبی که قبل از افشاء و انتشار زبان پهلوی و زمان ساسانیان نوشته شده یافت نمیشود
و در زمان ساسانیان هم که در پازند کلمهٔ اهرمن نوشته اند از معنی آن بخوبی
استنباط میشود که نه برای وجودی خارق عادت و خارج از این مخلوق بوده
بلکه هر کس تیره دل و ستمگار و دور از صفات و خصایل حسنه بوده او دارای آن
صفت اهرمنی می شد در بعضی ترقیمات پهلوی نیز می آید (اهرمنان)
که جمع اهرمن باشد چنانکه در قرآن هم وارد است (وَاِذَا خَلَوْا اِلی
شَیَاطِینِهِم) یعنی و هر اوقات که خلوت کردند با شیطانهایشان یعنی
تیره ضمیران و خدانشناسان پس اهرمن یک وجود نبوده که در مقام خود
نسبت وحدت بیابد و او را غیر از مخلوق بدکار تیره دل ندانسته اند
و دیو را که از تخمه و نژاد اهرمن دانند بی مناسبت نیست زیرا معنی دیو
اگرچه اصلاً کلمهٔ (دیوه) یکی از کلمات باستانی آریائی و بمعنی روشنائی
آسمان بوده چنانکه هنوز اکثر اقوامی که رشتهٔ نژادشان با آریائی میکشد مانند
یونانیها که خدا را (دیونس) و (زیونس) و رومانیها (دیونس)

و آلمانیها بتعبیر لهجهٔ (تیوس) و فرانسویان (دیو) و لیتوانیان (دیواس)
و هنود مطلق خدایانشانرا (دیو) و خدای اعظم را (مهادیو) مینامند
و هکذا ولی چون زرتشت دید آن کلمه که اصلاً کلمهٔ خیلی قدیم آریائی بوده و نخست
برای خدای واحد که آنرا روشنائی آسمانست استعمال میکرده اند بمرور
ایام خدایانی متعدد برای خود جعل نموده و همه آنها را دیو می نامند
جداً در آن کلمه تصرف کرده و بکلی معنی آنرا دارونه نمود و فرمود (دیوه) یعنی
تیرگی است و ابداً این صفت سزاوار خدای یکتا که فروغ حقیقی است
نباشد و در اوستا هم هرکجا آن کلمه وارد است بمنزلهٔ تیرگی میباشد
و کلمهٔ (اهورا) را برای خدای واحد قرار داده چنانکه در کلمهٔ شهادت زرتشتیان
گواهی هر دو این کلمات میآید (فره وَرانه مزدیسنو زرتوشتریش
ویدیوو اهوره دکیشو) (اصلاً بلفظ اوستا تکیشو آمده است) یعنی اقرار
دارم و استوارم بکیش دانای بیهمتا پرستی که آورده زرتشت و از دیو یعنی
ظلمت پرستی جدا و آئین خدای هستی بخش شناسی است) پس اینکه دیو را از تخمه
و نژاد اهرمن میدانند بی مأخذ نیست زیرا بدیهی است ضمیری که
بیفروغ شود تولید ظلمت مینماید و ظلمت نژاد بیفروغی است
و دیوانی که در روی زمین برشمرده اند عبارت است از تیره ضمیران و تیره دلانی هستند

اهل یکی از ولایات آسیای صغری است

که در آنجا فروغ خداشناسی نبوده جفا و ظلم و مردم آزاری را پیشه کرده اند چنانکه
بموجب تواریخ ایرانی اکثر اوقات ایرانیان با دیوان رزم می جستند و کمر به تباهی
دیوان می بستند یعنی چون ایرانیان آئین خداپرستی و روشن ضمیری داشتند
همواره بدخواه و دشمن تیره دلان ستمگار بودند و حکیم فردوسی شاهد این حال را
میآورد: تو مر دیو را مردم بد شمر : و لفظی دیگر که در اوستا برای تیره دلان آمده
دُرُوَنْد است که اینهم مخصوص تیره دلان و بجای کلمهٔ کافر که در عربی استعمال میکنند و
بمعنی پوشنده و ساتر است بکار میرفته چه که اصل کفر بمعنی ستر یعنی پوشش
است چنانکه در قرآن میآید و (یُکَفِّرْ عَنکُم مِن سَیِّئَاتِکُمْ) یعنی میپوشد بدیهای
شما. در عربی کافر آن معنی دارد و در اوستا دُرُوَنْد یعنی تیره دل و مسلم است
کسی که ظلمت او را فرا گرفت از فروغ بی بهره مانده ظلمت او ساتر
فروغ میشود باری از مطلب خارج نشویم اصلاً کلمهٔ اَهْرِمَن در تعلیمات
و بیانات زرتشت نیست تا چه رسد باینکه او را قوهٔ مقابل قادر واحد
قرار داده باشد لفظی که در اوستا بجای اَهْرِمَن میآید (اَنگره مَینیو)
میباشد که مرکب از لفظ انگ است بمعنی بهم فشردن و خلل رسانیدن
و کاستن که در زبان سنسکرت (اَنْهْ) و بزبان لاتین (اَنگِر[2]) و بزبان انگلیسی
(اَنگری) میگویند که بمعنی بهم فشرده و خشم آلوده باشد آمده

1. Anh. 2 Angere. Angry.

و مینو مَن است یعنی ضمیر و روح و معنی جامع آن   روح کاهش و اخلال و
آن کلمه را هم زرتشت در مقابل خدا نیاورده بلکه آن کلمه را در مقابل لفظ (سپنتا مینو)
استعمال نموده که این لفظ نیز مرکب از دو کلمه است (سپنتا) بمعنی افزایش
و گشایش و (مینو) بمعنی روح و ضمیر یعنی روح افزایش و گشایش
و توضیحات آن اینکه چون کتب زرتشت که جامع جمله علوم روحانی و جسمانی
بوده نیز شامل حکمتهای آفرینش و خلقت کائنات و جمادات و مواد آن بود
در ضمن حکمتهای آفرینش زرتشت همیفرماید خلقت بر چند قسم است یکی خلقت
کل که منحصر بخالق یکتا است و خلقت خالق یکتا پیوسته پاک است و با هیچ بدی
از آفرینشهای آفریدگار حقیقی نیست و خلقت ثانوی را موادی است که در هم
وجودی صورت یافته و آنچه بعد از خلقت نخستین که خلقت کل باشد بوجود آید از آن
مواد و صورت ظهور و خلقت یافته است و انسانرا دو خلقت باختیار خود او است
یکی خلقت معنوی و دیگری خلقت صوری که آن خلقت صوری نیز از نتیجه خلقتهای
معنویست چنانکه ضمیر اصلاً از خلقت خالق کل است   ولی خود نیز در مقام
خویش قوهٔ خالقیت دارد که اندیشه باشد و اندیشه خالق گفتار میشود و
گفتار خالق کردار   و همچنین منبع و مصدر تمامی خلقتهائی که بدست قدرت
خود انسان است منوط و موکول و منحصر بضمیر میباشد   زیرا نخستین خلقت

هر گفتار و کرداری اندیشه است و اندیشه از منبع ضمیر صادر میشود و این صدور را خلقت معنوی دانسته و خلقت دیگر را که صادرات از جسم است خلقت صوری

ضمیر مشابه بچشمه ایست که کار آن جریان آب زلال است پس آن آب چه شود که بمجرد جریان گاهی تیره و گاهی روشن پدیدار گردد؟ البته یک مادهٔ دیگر باید چسپیده به ضمیر باشد که باعث آن تلوّن شود و بعبارةٍ اُخری انسان گاهی دارای هُومَت یعنی اندیشهٔ نیک است و وقتی دارای دُشمَت یعنی اندیشهٔ بَد و در صورتیکه ضمیر مخصوص صدورِ اندیشهٔ نیک از مصدر خلقت حقیقی که آفرینندهٔ نیکی است وجود یافته اینکه آلوده باندیشهٔ بد میشود باید علّتی داشته و مادّهٔ دیگر درکار باشد که موجد آن آلایش میگردد آن مادّه که تولیدِ نیکی مینماید در اَوِستا (سپنتامینو) و مادّهٔ دیگر را (اَنگره مینو) نامیده است که آن نخستین مادّهٔ روحانیّت و دوّمین مادهٔ جسمانیت باشد و در صفات این دو مادهٔ متضاد در اوستا چنین میآید که آفریدگار واحد و واجب الوجود یکتا برای ترکیب و ترتیب مدارِ عالم و اوضاع کائنات بمصداق (جاعلُ الظُّلُمٰتِ وَالنُّور) دو موادِ اصلی محض تشکیل و تنظیم هر شیئی از اشیا و هر فردی از افرادِ موجودات خلق فرمود و تمامی موجودات از داشتن آن دو مواد در خود ناگزیرند و بدون آن دو موادّ هیچ شیئی صورتِ وجود نخواهد یافت

وآن دو مواد نامزد به سپنتامینیو و انگره مینیو میباشد که از نخستین تولید
خلقت متعلقات روحانی میشود و از ثانوی تولید مواد جسمانی سپنتامینیو و غلبهٔ
آن باعث سعادت و پیوسته مستحسن است و هر قدر بر فیروزی و غلبهٔ آن افزایشی
حاصل شود بر سعادت و وسعت مراتب عالیهٔ روحانی خواهد افزود و انگره مینیو
تا در عین اعتدال است مذموم نیست ولی اگر از عین اعتدال تجاوز نماید هر قدر
افزونی یابد قوای روحانی کاسته و باعث نکبت و هلاکت خواهد شد و
همین قدر باید که پیوسته سپنتامینیو و انگره مینیو در جدال و زد و خورد اند و انگره مینیو
همواره خلقتهای اشو را زبون دارد و آفرینشهای اشوئی را بهم میزند
ولی عاقبت غلبه با سپنتامینیو خواهد بود و مخلوق انگره مینیو ذلیل و هلاک و خود
انگره مینیو مغلوب و مقهور و تباه گردیده مردگان احیا و بدون مداخلهٔ ثانوی انگره
در جهان آزادی آزادانه زیست و در تخت سلطنت لایزال سپنتامینیو مسرورانه
زندگی خواهند نمود و توضیح آن چنین است که همواره روح با جسم مقابله دارند
چه که روح بطرف اشوئی و هومت و هوخت و هوورشت یعنی نیک اندیشی
نیک گفتاری و نیک کرداری که پایهٔ رستگاری و آزادی حقیقی و ارتقا
بمدارج عالیه و علو مراتب است و جسمانی بنیاد جسم که عبارت از نفس اماره
باشد بسوی دشمت و دژوخت و دژورشت که بداندیشی و بدگفتاری و

بدکرداریست میکشاند ومسلّماً این کشمکش نظیر زد وخورد وجدال میباشد که
همیشه روح باجسم دارد که مجادله با نفس باشد وتا زمانیکه روح در جسم
باقیست این کشمکش وجدال مداومت مینماید نهایت قوت با یکی وضعف
با دیگری است وچون روح از قالب جسم منفصل شود قوای جسم که مخلوق او
محسوب میشوند باخود جسم نابود وتباه میگردند وروح آزادانه در محل آزادی
خود مدارج عالیه رامی پیماید وروحی که هنگام بودن در جسم ضعفی حاصل
کرده وآلوده شده بمحل مکافات که مشابه بوتۀ[له] زرگر است رفته پس از
تافته شدن باندازه جرم آن بر آتش تصفیه وخالص گردیده در صف خالصان
داخل میشود زرتشت در حکمتهای خلقت چنانکه فرموده است مخلوق از داشتن
این دو مواد که ماده روحانی وجسمانی باشد ناگزیرند نیز فرموده است که انسان
در ابتدای خلقت نسبت بآن هر دو مواد در عین اعتدال آفریده میشود —
جسم پاک ومبری از آلایش وروح در قالب پاک یعنی مقام انسانیت را بظهور
میرساند وپس از آن خلقت معتدل تجاوز است وغلبه هر یک از آن دو مواد
موکول باختیار خود انسان است که بر قوة وغلبه یکی بیفزاید واز دیگری بکاهد
واین افزایش وکاهش را برهنمونی دو خرد قرار داده است که یکی (آسنیده
خرد) باشد یعنی خرد جبلی وبعبارۀ اخری خردی که بهمراه خلقت معتدل در

[له] ظرفیست که از گِل مخصوص برای گداختن زر وسیم سازند

آنوجود گنجانیده شده است و دیگری موسوم به (گوشوسرووتوخرت) یعنی
عقل اکتسابی وتحصیلی که عبارت از تجربیات وعلم عملیات باشد واین دو خرد را
ممیز آن دو مواد قرار داده است تا براهنمائی آن دو قوای ممیز پیوسته
انگره مینو در عین اعتدال بماند وبر وسعت وقدرت سپنتا مینو بیفزاید
واز همین جهت است که امر فرموده است هر مرد زرتشتی که نیروی جلوگیری حظوظ
شهوانی نداشته باشد از سن پانزده وهر دختر زرتشتی که نتواند از نفس اماره
جلوگیری نماید از سن چهارده برای خود جفتی اختیار کنند تا انگره مینو
یعنی قوه جسمانی که یکرشته آن شهوت است وهر جسم وجانی ناگزیر از شمول آن میباشد
در هنگام غلبه بطریق صحیح دفع وجلوگیری شده از حد اعتدال تجاوز ننماید
چه که در عین غلبه جوانی جفتی بقانون صحیح انسانیت اختیار کردن عنانیست بر سر توسن
سرکش شهوانی زدن تا از سرکشی جلوگیری نماید وبرای اکل وشرب هر چیز عین
اعتدال را قرار داده واز آنچه بر قوای شهوانی میافزاید منع کرده است و آن سدره
وکشتی که هر شخص زرتشتی بهمراه دارد نمونه زره جنگ است که دارندگان سدره
وکشتی باید بنیروی آلات آن جنگ که اشوئی وهومت وهوخت وهوورشت
وراستی وصلح وصفا وتمام صفات لازمه سدره وکشتی داران است
بر انگره مینو که منشاء ومولد دشمت ودژوخت ودژورشت ونا اشوئیست

و نا راستی و ناپاکی است مظفر و پیروز نشده غالب آید و از این میدانِ جنگ سرافراز و مسرور و خرسند و خشنود بجانب سردارِ کل خود که آفریدگار و هستی بخش و رهنمای حقیقی هر فردی از افراد بظفر و غلبه بر بدی است بازگشت نماید و آنکه اعتقاد زرتشتیان بموجب شهادتِ اوستا اینست که تمامی پیدایشهای نیک از خالقِ یکتا است چون برخی بر آنند که اگر تمامی موجودات را از خالق دانیم و باور داریم خالق یکی است و کل کاینات و موجودات بامر او صورت وجود یافته است پس بدیرا چگونه از موجودات او ندانیم مطابق بیانات حکمت آمیز اوستا (۱) چنانکه تصریح شده پس از خلقتِ کل سایر خلقتها از مواد میشود یعنی بعد از آنکه برای پیدایشِ هر چیز موادی تکوین یافت خود آن مواد در خلقتِ ثانوی آنچه از آنها بوجود آید مخلوقِ مواد محسوب میشود و بعبارهٔ اخری چون ما گوئیم انسان مخلوقِ خالقِ حقیقی است غرض از وجودیست که مادهٔ خلقتِ خیال و قول و فعل و غیره است پس در ابتدای آفرینش خالق یکتا آن انسانرا بهتری و پاک آفریده پس آنچه از آن انسان بوجود آید از انسان خلقت و ظهور یافته و مربوط بخلقت نخستین نیست (۲) یکی از شرایط عمدهٔ انسانیت سلامتی اوست و سلامتی عبارت از موافق بودن حیات انسان با اساس طبیعت است و آنچه باعث عدم سلامتی انسان شود محض مغایرت و انحراف

از جادهٔ طبیعت بیاشد مثلاً ما آتش را مخلوق پاک و پیدایشش سودمند خالق
حقیقی میدانیم و آنهمه تعریف برای آن برشمردیم و انسان هم یکی از مخلوق عزیز خدای
واحد است که با شمول صفات انسانیّت اشرف مخلوق نامیده میشود همان خالق واحد
در هر انسانی لوازم و اسباب تکمیل انسانیّت را مضمر و موجود نموده و قوی و آلات ممیّزه
که عبارت از چشم و گوش و هوش و عقل و شعور باشد قرار داده است تا به ممیّزی
آن اسباب هر یک از مقامات طبیعت را بجای خود حفظ نماید پس در صورتیکه
انسان تعقّل نمود و درک کرد که آتش با همهٔ فوایدش اگر بجای نامناسب نهاده شود
تمام سودش بزیان مبدّل خواهد شد هرگاه بعد از آن آتش را لمس نمود و
اندام خود را سوزاند این درد و سوزش و وقوع حادثهٔ ناگوار را از که باید دانست؟
از خالق؟ استغفر الله. از خلقت اوّل؟ نعوذ بالله. از آتش؟ حاشا
از جسم؟ ابداً پس از چه؟ البته از وقوع منقصتی در قوای ممیّزه که از
اعتدال طبیعت خارج شد و همچنین فلان دوا یا شربت یا غذا همه برای
اوقات معیّن آکل و شارب تحصیل شده است هرگاه هر یک از اینها که با یکدیگر
مناسبت ندارند با هم یا بیموقع و یا زیاده از اندازه صرف شود و مورث
صدمه تا بهلاکت گردد گناه آنرا از کی خواهید دانست؟ مسلّماً از رفتار
کردن برخلاف طبیعت و عدم موافقت آلات حفظ سلامتی طبیعت یعنی جمله موجوداتی

که از جانب خلّاق کُل صورت وجود یافته است تا با بجای خود در عین اعتدال و
خوبی خلق شده و با وجود خوبی و اعتدال آنچه بمحل مناسب خود بکار برده نشود
همان نامناسبتی خوبی را به بدی و صحت را به بیماری و درستی را به شکستگی مبدل
خواهد نمود: در رهگذر بلا منشینی. گوئی که رضای حق چنین است: این عدم
اعتدال و ناموافقتی و بی مناسبتی را قوّه انگره مینیوئی دانند و همین قوّه
سپنتا مینیو و انگره مینیو است که حکما و عرفا یکی را روح انسانی و دیگری را روح
حیوانی یا یکی را مقام فرشتگی و دیگری را بمنزله دیوی یا یکی را آلت نور و دیگری را
آلت ظلمت و یا یکی را روح شریف و لطیف و دیگری را روح نحیف و خفیف
تعبیر کرده و گفته اند (بگذر از خط بخطا یم کز ملایک بگذری) در قرآن آمده است
ما اصابک من حسنة فمن الله و ما اصابک من سیئة فمن نفسک یعنی
آنچه رسید ترا از خوبی پس از خداست و آنچه رسید ترا از بدی پس از نفس
خود تست — نیز در اوستا سپنتا مینوئی را از صفات وهومنی یعنی نیک
ضمیری که منسوب با مشاسپند وهومن یا وهمن میباشد نموده و مقام انگره
مینوئی را رتبه اکومنی یعنی بد ضمیری دانسته است اینک مختصری از بیانات
اوستا که ذکر مقامات انگره مینیو و دیو و دروند و دروج را که از معنی هر یک
بخوبی استنباط میگردد فقط غرض از مقامات و رتبه نفسانی و حرکات بی اعتدالانه

و مخالف طبیعت بوده و هست محض توضیحات بیان میشود (۱) (اوستای کشتی
خشنوثره اهورهه مزدا ترده دیتی انگره مینیواش هیتیا
ورشتام هید وشنا فره شوتم ستومی اشم خشنو
گردانم اهورامزدا را لشکسته و خوار کردن انگره مینو که روح خفیف و تیره دلی
و تیره روانی باشد بوسیله نیکوکاری کردن بنحوی که بایسته نیکوکاران است
وستایم اشوئی را — درین فقره متعین شد که انگره مینو با قوه خارجی نیست بلکه
قوه خیلی ضعیف شهوانی و جسمانی است که بیک اقدام در عمل نیک و صفت اشوئی
و پاکی آن مغلوب و مضمحل است (۲) (اردی بهشت یشت) جلنته و بیقی
شو انگرو مینیواشش اهمایه یاتوام فیره کنا مچه ایریه منم
نام — از یا من که اعظم مانتره ها است (یعنی کلام موثر ترین اعظم الهی)
شکننده تمام جادوان و متعلقات انگره مینو است — و متعلقات
انگره مینو را در همان یشت چنین ستذکر میشود — یتکه افه دوه
رته — اے دردها نابود شوید — مخمر که افه دوه رته —
اے مرگها (بے موقع) نیست گردید — دیوه افه دوه رته —
اے دیوان نابود شوید — پتیاره افه دوه رته — اے
مخالفین نیست گردید — اشمو غه افه شوه افه دوه رته — ای اشموغان

ناپاک (یعنی تغییر دهندگان حکم دین) نابود شوید - شیوساسته
اَفَهْ دُوْهْ رَتِهْ - اے مردم آزاران نیست شوید - اَژْدَهْ چشتره
اَفَهْ دُوْهْ رَتِهْ - اے اژدها نژادان نابود گردید - وَهْرکوچشتره
اَفَهْ دُوْهْ رَتِهْ - اے گرگ نسبان نیست شوید - بزنگر وچشتره
اَفَهْ دُوْهْ رَتِهْ - اے تخمۂ مردمان بد نابود گردید - ترومته اَفَهْ دُوْهْ
رَتِهْ - ای فرمان نابرادران نیست شوید - فیره مته اَفَهْ دُوْهْ
رَتِهْ - اے مستکبران نابود گردید - تفنو اَفَهْ دُوْهْ رَتِهْ - اے
تشنه خوبان نیست شوید - سپرگه اَفَهْ دُوْهْ رَتِهْ - ای غیبت
کنندگان نابود گردید - آناخشته اَفَهْ دُوْهْ رَتِهْ - ای اہل خصومت
نیست شوید - دُژْ دُوْ اَثرَهْ اَفَهْ دُوْهْ رَتِهْ - اے بدچشمان نابود
گردید - دَرَهْ گُوْ وَاخشْ دُرُوجِشْتَه اَفَهْ دُوْهْ رَتِهْ - ای دروغگوترین
دروغگویان نیست شوید - جَهِهْ یاتُوْمَیْتِهْ اَفَهْ دُوْهْ رَتِهْ - اے
زنانِ جادوگر نابود گردید - جَهِهْ کَهْ خَشْرَهْ دَیْنَهْ اَفَهْ دُوْهْ رَتِهْ -
اے زنانِ بدکردار بدخُره (یعنی تیره روان) نیست شوید
وہکذا دراین تسلسل بیانات بعلاوه آنکه معیّن شد اگر مبتوغباشت
از جیست نیز از آنچه مقام انسانیّت باید منزّه باشد پیشنهاد نوع

بشر نموده است (۳) (اورمزد یشت) - کد اَشَه وُهُ مزدَه وَنْدَدرو
نتم - اَشَه وَنْد درجم - اَشَه وَناد درو نتم - آیا اے دانا ہے
بہمت نیکم داشو درو ندرا نیست خواہد کرد؟ نیکم داشو درج - یعنی
دروغگویان وپیمان شکننده وفریبنده وزیان رسانندہ - را نیست
خواہد کرد - نیکم داشو درو ندرا نابود خواہد ساخت - اَیَنْدْ دم وِیسْفنام
مزستم دزدیاته اَہِیچه تِیمچه یم اہورم مزدام سِنه تاته
انگره مینی اُشْش دُرُوه تُو سِنه تاته وِیسفنام دیوه نام وره نیه
تامچه دروه تام - این کلامها که از ابتداء الی انتہا گفته شد برای
عظمت اہورا مزدا در شکستن انگره مینوی دُروند وشکستن تمام دیوان
وبدکاران کینه ورزاست - در این فقره ہم مدلل ومبرہن ساخت
که انگره مَینیو ودیو ودروند و دُرُج ہمه عبارت از بدکاران اند که ہر کس
بصفت اَشُوئی متصف وبکلمات خدائی که تمام رہبری به نیک اندیشی
ونیک گفتاری ونیک کرداری وپاکی وراستی است مستند گردد
بر ہمه بدیہا وبدکاران غلبه خواہد نمود (۴) (سروش باج) نسته دیوُ
وَدَرَخْش - نسته دیوُ وچیتره - نسته دیوُو فره کرشته
نسه دیوُو فره دانته - افه درخش نسه - افه درخش دواره - افه

درخشِ وِری نسه ـ افا خذره افا نسیهه ئامرن جنبش گیتیا استه وینتیش اَشهه ـ نیست شوای دُرج ـ نیست شوای تخم دیو ـ نیست شوای کاشته دیو ـ نیست شوای سالک راه دیوی ـ نیست شوای درج باز نیست شو و بسوی اواختر (یعنی شمال) نابود شو تا جهان صوری اشوئی محل ضرر واقع نشود

ازین عبارت مفهوم و روشن است که مردمان نااشو و ناپاک و سالک راه دیو یعنی رونده بطریقه ظلمت و تیره دلی و دُرج (یعنی دروغگو و پیمان شکننده و فریبنده و زیان رساننده) را مخاطب است (۵) (هفتن یشت مقدم)

یا تُو یَزی زره تشتره وند دیو وَ مَشیو کو یه نمانهه باده سفنه زره تشتره ویتفه درخش جاناتِه دبیفه درخش ناشا اته بیتِه هُوتُو آتِه اِیتْشام وَ چام ـ ای زرتشت بیکمت مردم دیو خورده و شکسته شوند ـ ای زرتشت اسفنتمان هرکس این کلمات را میخواند از خانه او دُرج شکسته میشود و هر دیج تباه و نابود میگردد) در این جمله هم مشخص گردید که دیو و دُرج عبارت از مردم اند که با نیروی ذکر کلمات اوستا و عمل نمودن بر طبق آن کلمات دست اینده و فرقه از چنان خانواده کوتاه میماند (۶) (آفرینگان دهمان) در جائیکه برای پادشاه دادگر دعا میکند وارد است ـ آفرینامه و وه نوادند فشینه بیه و سفم اروه تم

دبیشیه یئیتم وتیشیم اغشم دبیشیه بیئیام ازتویو منگهم ازتویو جنگهم

ازتویو فشیوتیهم — ووه وبه بیه رتوبیه منگهه رتوبیه وجینگهه رتوبیه

بشیوتیمه — نج بیه بیه وبیشی دشش یئیی وبیشی دیوه

یشمه — یزده بیه ونگهاچه تشره وهیه ازویچه دره غشم

هونگهه — دعا میکنم که در جنگ بر هر دشمن کینه ورز نا راست اندیش

نا راست گفتار نا راست کردار و بر هر تن بدکینه ورز فیروزمند بشود — و

بر آنها باندیشهٔ راست و گفتار راست و کردار راست غالب آید و بر تمام دشمنان

و تمام دیوپرستان مظفر گردد — و در پاداش نیک و نیکنامی و پاکی دیرین برای

روان بیاید) اینجا هم ثابت نمود که دیوپرستان گروه ناراست و کینه ورز

و بدکردار مقصود است که دعا میکند پادشاه دادگر و راستکار بر ظالمین ناراست

و ناپاک فیروزمند بشود و تخم بدی و بدکاران از جهان برافتد خلاصه با

این درجه توضیحات و بیانات حکمت و حقیقت روایت که سراسر آسوده

صحت روح و جسم آدمیست برخی که از حقایق آن بی اطلاع بوده اند —

اولاً اهریمن را نسبت خدائی دیگر دانستن داده اند و ثانیاً با آن بیاناتی

که روح و جسم در زد و خورد چنان تصور کرده اند که سپنتامینو مقصود از خدا

و انگره مینو عبارت از قوهٔ برضد کارهای خداست که اینها جدال میکنند و

قیامتی برپا خواهد شد و انتقام از اهرمن کشیده و او و مخلوقش نابود میشوند و هٰذا که فی الواقع (برای عقل و فکرت باید گریست) شرح این دو مواد را (سامونیل لانگ) وزیر مالیهٔ هند در کتاب خود موسوم به (جدید الزرتشتی) از روی علم شیمی و سایر علوم در (۲۷۴) صفحه سی و سه سطری بخوبی بر اهل عالم ثابت و حقیقت مذهب زرتشتی را واضح کرده و بدانواسطه خویش را جدید الزرتشتی نامیده است و با آنکه او در آخر کتابش میگوید هنوز یکی از هزار نگفته است آنجمله را چگونه توان در این مختصر گنجاند همینقدر ای برادران از این آیین پاک خود که سراسر انباشته روحانیت و حقیقت و حکمت و معرفت اصول است شادی نمائید و سپاس اهورامزدا بجا آورید و خویش را بالعلیهٔ سپنتامینیو به انگره مینیو محبوب اهورامزدا سازید و با آن فیروزی خود را چون آفتاب درخشان در عالم انسانیت جلوه گر خاص و عام نمائید از آنجائیکه هر یک از ایرادات بی اطلاعان یکباب معرفت و حکمت حقایق مذهب زرتشتی را باز کرده باعث ازدیاد بینش نابینایان میگردد — زرتشتام چیستام مزده داتام اشونستیم یزمیده —

راست ترین دانش پیدا کرده دانائی بهیست را که آموده پاکی است می ستائیم — آمین

(زناشوئی)

بدیهی است آئینِ پاکی که درجهٔ حقیقت شناسی و حکمت و معرفت را بانتها رسانیده و تمام اوامر و تأکید اتش بر تنظیم و ترتیبِ امورِ عالم و صحّت جسم و سلامتی روح و حفظ مقامات انسانیّت باحسن وجهِ مردمی بوده هرگز کاری شنیع را تجویز نموده است یکی از مسائل مهمهٔ عالم‌گل ازدواج یعنی زناشوئیست که در طریقهٔ زرتشتی امر به (وه) یعنی اختیار کردنِ یک تن شده است و بعبارهٔ اُخری چنانکه زن نمیتواند بیش از یک شوهر داشته باشد شوهر هم اجازهٔ اختیار نمودنِ بیش از یک زن ندارد و طلاق یعنی رها کردنِ جفتِ خود هم در طریقهٔ زرتشتی تجویز نشده است و درضمن اگر مردی یا زنی بدکار بیرون آید و بدکاریِ او باندازه باشد که بزرگان و قضاتِ مذهبی تصویب در مفارقت نمایند سزاوار چنان است ولی آن مفارقت باید اعلانِ عام داده و ثبتِ دفاتر شود تا بعلاوه عبرت سایرین اتفاقاً نشناخته ازدواجی بین فرزندانِ آن مرد که از جفت دیگر تولید بیابد و یا فرزندان خود آن اشخاص که محض مفارقت از شناسائی دور گردیده اند واقع نشود و شباب از ازدواج هم اولاً پسران را از سنّ پانزده و دختران را از سنّ چهارده بطریق آئینی مجاز فرموده است تا زودتر عنان اختیار بر سر توسن سرکش شهوانی زده از تجاوزات نفس امّاره جلوگیری شود و ثانیاً در عقیدهٔ

زناشوئی در اتحاد

زرتشتیان اختیار جهت هر چه بیشتر مسافت در خون داشته باشد باعث صحت آن خود
خواهد شد ولی نه از خون قومی دیگر یعنی ایرانی با ایرانی و آنهم از اهل مذهب خود
تا آلودگی خون و اختلاف عقیده حاصل نشود نزدیکتر از دختر عمه برای پسر عم و
دختر خاله برای پسر خالو نکاح نمینمایند و نکاح مادر و خواهر و دختر و عمه و خاله و
اگر زن مرده باشد مادر زن و حتی دایه که شیر بطفلی از آن خانواده داده باشد و
نکاح اولاد آن دایه با کسی که شیر آن دایه خورده باشد و هکذا ابداً تجویز نشده و
از ابتدای پیدایش آیین پاک مزدیسنی تا کنون این عقیده پاک مرسوم و معمول
بین زرتشتیان بوده و هست و کتب زرتشتی و عادات و رسوم هر عصر بین
زرتشتیان گواه صادق این آیین پسندیده میباشد اما افسوس که بی
اطلاعان یا نادانسته یا از روی غرض بیجه نسبتهای ناسزا باین کیش با فرهنگ
داده و آنچه از روی عناد پیشه خود کرده اند اینست که نعوذ بالله زرتشتیان مادر
و خواهر و دختر و هر یک از نزدیکان خود را که ممکن باشد بدون ترس خدا و خلق
بعقد نکاح خود در میآورند (خداوندا مرا از تکرار این ناسزا بیامرز زیرا غرض
از ذکر در اینجا رفع این ناسزای کذب محض است نه شرکت در اقرار) و شما که
قول خود و مسئله نماد بهمن قرار میدهند یعنی میگویند بقول شاهنامه چون
بهمن دختر خود همای را بعقد مناکحت خویش در آورد که وارث تاج و تخت

شد محض آنکه بهمن زرتشتی بوده البته این عمل را بقانون زرتشتی نموده حالا باید
در چه کژی اندیشه و عدم اطلاعات را دید اوّلاً فرضاً شبهه را قوی گیریم بهمن اینکار
را کرده باشد آیا عقلا و صاحبان انصاف و محققین پیوسته جزء را دلیل کلّ قرار
میدهند یا کل را دلیل جزء و غیر از سند شاهنامه که سایرین از روی آن چیزی
و چیزها نوشته اند و این نسبت به بهمن چه سندی دیگر و نسبت بکدام یک از سلاطین
و شیوخ و اکابر و اصاغر این طایفه دارند + چنانکه گفتیم فرضاً بهمن چنان عمل
زرتشتی را مرتکب شده باشد دلیل امر مذهب و عادت کل نشود چه که ایراد بر کل
در صورتیست که یا چنان امری را از کتب مذهبی بیرون آورند و یا عادت معمول
میان زرتشتیان باشد که هیچیک از اینها نیست و امکان یافتن چنان ایرادی
در کتب مذهبی و عادت میان زرتشتیان ندارد بسیار سلاطین عیسوی و یهود
و هنود و مسلمان و غیره هم در حین استقلال بسی کارهای مخالف مذهب خود
نموده و ناموس اهل یک مملکت را برباد داده اند که دورهٔ تواریخ عالم گواهی
بر اعمال شنیعهٔ آنها میدهد آیا آن حرکات دلیل این میشود که مذهب آنها
امر بآن کار نموده است حاشا و ثانیاً شاهنامه را ابداً نتوان دلیل
کلیات حقایق قرار داد زیرا در بسی چیزهای خیلی بزرگ اشتباه کرده اسم
ولایت را تعبیر باسم آدم و نام پادشاه را بر پهلوان و نام طبقه را بر شخص واحد

قرار داده است که تواریخ جدید محققین بعد توضیحات آن اشتباهات را داده است
و این قصور نه از فردوسی است زیرا او فقط آنچه در باستان نامهٔ نثری بوده
با انتها درجه حسن علم عروض بکمال سلیسی برشتهٔ نظم درآورده ولی قصور از نویسندهٔ
باستان نامه بوده که تاریخی ناقص نوشته است و منقصت آنهم ازاین
جهت بوده که پس از سوخته شدن کتب ایران بدست اسکندر و بعد بامر
عمر کتاب تاریخ صحیح بدست بعدیان نیامده و ابتدای سلطنت اعراب
برایران هم ابدًا در خط تاریخ نویسی ننموده اند و کاری باسم و رسم سلاطین
ایرانی نداشته بلکه چنانکه حتی از محاوره و تحصیل زبان و خط فارسی منع کردند
در صدد فقدان نام و نشان پیشینیان ایران بوده و فقط سلسله نامهٔ برای
خود نوشته اند بعد از آنکه ضعفی در قدرت خلفای بنی امیه و بعدیان واقع
گردیده و خون ایرانیت در عروق ایرانیان طغیان نموده و سلطنت ایران
از ید خلفای اعراب منتزع شده است در صدد نوشتن تاریخی برآمده
و آن تاریخ را از بعضی اوراق ناقص که بدست آورده و از روایت
پیرمردان تشکیل داده اند بنحویکه در شاهنامه اکثر میآید (چنین گفت دهقان)
یا شنیدم ز دهقان آزاده وهکذا و اینقسم تحقیقات دلیل حقایق تاریخی نمیشود چنانکه
بکلی از طبقهٔ هوا فراتیان و هخامنشان و غیره که بعد از آثار خط میخی و غیره بظهور

رسیده واکثر مسکوکاتی که از اکتشافات بعد یافته اند ابداً در شاهنامه از آن طبقات نام ونشانی نیست آنچه محققین بعد و زند و پهلوی دانان تعبیر کرده اند آن لفظی که معنی معقود بوده مترجمین یا بعد یا اشتباهاً ویا از روی نواقص علمی خود دختر معنی کرده اند در بهمن نامه میآید که همای دختر تشرزاارس یکی از سلاطین مصر بوده که بعقد مناکحت بهمن درآمده است و بعلاوه آنکه این مسئله مشخص مینماید که همای دخت بهمن نبوده نیز میفهماند که ایرانی هم نبوده وچون همای بصفات نیک آراسته بوده قابل مقام سلطنت شده واقتدارش بپایه اقتدار بهمن رسیده است در شاهنامه بهمن را بنام اردشیر دراز دست نیز نامیده است وبموجب بیانات مورخین معروف یونانی این اردشیر دراز دست پادشاه دهم سلسله هخامنشان بوده که پس از وفات او پسرش داریوش ناتس بجای او بتخت سلطنت جلوس نموده و (پریسایس) یعنی پریزاد زنش بواسطه علو فطرت وقدرت جبلی شریک وسهیم سلطنت گردیده وپس از وفات شوهر خود که پسرش (اردشیر نیمین[1]) باورنگ خسروی برآمده باز تا مدتی عنان اختیار بقبضه اقتدار پریزاد بوده است بهمن که در شاهنامه باسم اردشیر دراز دست میآید سلسله او هخامنشی بوده که ابداً در شاهنامه سلسله هخامنشی را نشناخته وچیزی درهم برهم گفته است

[1] خسروی اردشیر بهمن از سنه ۴۵۹ تا ۴۰۴ پیش از میلاد چهل و پنج سال امتداد بهم رسانیده

بعد از انکشافات کتیبه های خط میخی در طاق بستان[1] و تخت جمشید و گنج نامهٔ کوه الوند حوالی همدان وغیره که تاریخ سلسلهٔ جلیلهٔ سلاطین مقتدر رهنما نشان مکشوف گردیده این انکشافات مصدق تاریخ یونانی شده وچون تاریخ این سلسله در کتب یونانی مشروح میباشد در هیچ جای آن ذکری از بهمن نیامده است وبا آنکه یونانیان از روی تعصب تا توانسته اند در تواریخ خود عیوبی نسبت بسلاطین ایرانی برشمرده و هرگونه ایرادی جعل کرده اند بهیچ وجه نه ذکری از بهمن (اردشیر دراز دست) و نه ایرادی در آنباب مثلاً اگر چنان چیزی بود مورخین یونانی که با اندرجه در پی عیب جوئی ایرانیان بودند مراتب اولی اینمسئله را مذموماً ضمیمهٔ تواریخ خود مینمودند ولی بعکس از اقتدار و عصمت ملکه (پریسایس) پریزاد منکوحه داریوش هاتش که مادر اردشیر بهمن باشد مشروحاً بیاناتی کرده اند و بموجب تواریخ یونانی سلطنت اردشیر دراز دست از سنهٔ (۴۶۵) میلادی الی سنهٔ (۵۲۵) بوده که شصت سال امتداد آن باشد در روضة الصفا و مفتاح العلوم و بعضی تواریخ دیگر هم بهمن را اردشیر دراز دست نوشته است که بقول بعضی مورخین بمحض کثرت جود و سخا باین اسم معروف گردیده و بقول برخی دیگر بواسطهٔ وسعت مملکتش که بسی ممالک را بحیطهٔ تصرف خود درآورده مشهور بدراز دست شده و دلیل دیگر که بهمن یعنی اردشیر دراز دست از سلسلهٔ کیانی نبوده اینست که اکثر اسامی ولایات و محال و بلاد وغیره که در تاریخش

[1] اصلا بستان در شمال شرقی کرمانشاه واقع است

ذکر است قرنها بعد از ختم سلطنت کیان معمور و معروف شده بود سلاطین کیان
فقط در دایرهٔ ویژهٔ خسروی داشته اند ولیک سلاطین هخامنشی تا مصر و شام و عربستان
و هند قلمرو سلطنت بهم رسانیده بودند و تمام این اسامی در کتیبه‌های خط میخی حاضر و موجود
است بعید نیست که مورخین بتقلید نه محقق خیلی اشتباهات کرده باشند چنانکه
اکثر مورخین عمارات استخر فارس را نسبت بجمشید داده تخت جمشید نامیده اند و
چقدر را اوصاف برای سلطنت جمشید در آنجا جعل کرده برای کلمهٔ استخر لغت سازیها
نموده اند و حال آنکه ابداً جمشید که از سلاطین پیشدادیان و قبل از طبقهٔ کیانیان
بوده فارس و استخر را ندیده و خسروی جمشید در دایره ویژه و پای تخت او بلخ بوده
و آن عمارت استخر را داریوش اعظم بپا کرده کلمهٔ استخر هم مرکب از دو لفظ
است (استو) یعنی شهر که اصلاً استه باشد و بزبان سنسکرت هم سته آمده
و یونانیها هم فعلاً شهر را استو و انگلیسی سیتی میگویند و (خور) عبارت از خورشید باشد
مانند شمس المداین و شمس العماره و همچنین دیگر نه محض آبگیر بزرگ استخر نامیده شده
و نه عمارت آنجا نسبتی بجمشید دارد خلاصه اولاً مصداق لاتزر وازرة وزر اخری
که گناه دگری بر تو نخواهند نوشت لها ما کسبت و لکم ما کسبتم فرضاً
سلطانی یا رعیتی خلاف قانونی نماید حمل بر امر قانون نامه با تخلاف نمیشود و حال
آنکه در آن قانون نامه مکافات متناسب هر خلافی قرار داده باشند و ثانیاً

بعلاوه آنکه ما مذهب پاک خود را مبرّی از این آلایشها میدانیم بهمن راهم
که پادشاه جلیلی بوده ازین تهمت پاک میشماریم و تواریخ تحقیقات و آثار معتبر عالم
راه گواه صدق قول خود قرار میدهیم لهذا ای برادران اگر بیگانگان نمیدانند
یگانه حقیقی واقف و بمصداق وکفی بالله شهیداً وکفی بالله نصیراً وهو خیر
الحاکمین و بیگانگان این کیش با فرهی آگاهند و بر محققین منصف معلوم و روشن
شده است که چه ایم و چه طریقهٔ خالصی داشته بچه اندازه مقام عقد و
نکاح مان که گواه نامیده شود یعنی باید جمعی بزرگان و مؤبدین کیش به در وقت
عقد بشهادت حاضر باشند و هم در هنگام گواه چنانکه موبد مت ذکر بشود بگواهی
اهورا مزدا و بگواهی امشاسفندان مقرب و بگواهی وهان یعنی نیکان حاضر
آن عمل واقع میگردد با جشن و جاد اینشود و حتی بعد از گواه عروس و داماد
که دست پیوند بهم میدهند با حضور جمعی بزرگان دینی دور آتش میگردند که
عبارت از اینست آتش حقیقت و نور آمیغی در میان آنها احاطه باشد که
سراسر زندگی آنها از روی پیوند حقیقی و گرمی و نور معرفت خداپرستی واقع شود
چون بقدر لزوم در باب قانون گواه گبران که عقد نکاح باشد در آئینه
آئین مازدیسنی و سایر کتب توضیحات داده شده در اینجا تکرار نمیشود
پس بیائید ای زرتشتیان حقیقی و ای بهدینان واقعی با پیوند

وحدت شناسی چنانکه شرطِ کیش بافرهی ماست برحقایق وصحت کیش خجسته خویش شادمانی کنیم وفرخنده بادی گوییم ودرحقایق آن استوار باشیم ومتحداً لعقیده ومتفق البیان بسرائیم (ایوه ثریترم) ترجمه اَشه وَهِم یزِمیده فرایو هومتم فرایو هوختم فرایو هوورشتم وسپنو فرد ارزیتم اوستوکیه دم بیکهی سپنو شنا اِش گیتیا اَشه فرادیته زرتشترو تمه رتو دبیشنائچه وهمائچه — مرداشوی راکه بسیار نیک اندیش وبسیار نیک گفتار وبسیار نیک کردار ودین آگاه وگناه نشناس باشد وازکارهای اوجهان برای یزشن ونیایش زره تشتروتم (یعنی سردار کلّ دین) ازاشوی آبادمیگردد می ستائیم[1] — ناره کاچه اشونیم یزه میده فرایو هومتام فرایو هوختام فرایو هوورشتام هشن هام ساستام رتخشتر ام اشونیم — زنی که پارسا وبسیار نیک اندیش ونیک گفتار ونیک کردار ودانش دینی بخوبی یادگرفته وفرمانبردارِ صاحبِ خود وراست وپاکست اورامی ستائیم —

امشاسپندان وایزدان وفره وهران

درآیین زرتشتی بعدازذاتِ واجب الوجودِ هستی بخش یکتاکه اهورامزداومنزه

[1] ستودن به معنی مدح وتمجید کردن

از تعیین جای بی سوی و مکان است مقامات عالی روحانی را چند طبقه منقسم کرده است
نخست مرتبهٔ امشاسپندان که اصلاً این لفظ اسم جمع و مفرد آن امشاسپند
و مرکب از سه لفظ است (ا حرف نفی یعنی بدون و مشا بمعنی مرگ و سپند اصلاً
سپنت است و تا بدال مبدّل شده بمعنی بزرگ) که معنی مرکبهٔ لفظ امشاسپند
چنین خواهد شد بزرگ بیمرگ و امشاسپندان بمعنی بزرگان بیمرگ . در اوستا درجهٔ
این امشاسپندان را خیلی بالا قرار داده و آنها را بمقام فزون عالی ستوده
است نسبتهٔ خدای متعال بمنزلهٔ پادشاه و ایشان بمرتبهٔ امنا و وزرا
و اجرا کنندگان اوامر الٰهی مسلّماً در اینصورت سلطان که بر تخت جاوس
دارد وزرا و امنا هم در پای تخت دست بندگی و پرستندگی و طاعت و
اطاعت بر سینه نهاده اند و بعبارةٍ اخری این امشاسپندان ملائکه و فرشتگان
مقرب ترین بارگاه الٰهی اند انچه در اوستا بیان شده عدد آنها را شش بر
شمرده (۱) وهومنهٔ یا باصطلاح حالیه میان زرتشتیان و ترقیات اخیره بهمن
یا وَهمن که اصلاً لفظ اوّل مرکب از دو کلمه است (وهو) بمعنی نیک و
مَن ضمیر وجدان و مصدر اندیشه) و بعبارةٍ اُخری وجدان نیک و خرد
کامل و آنند و لفظ مصطلح اخیر هم مرکب از دو کلمه است (۱) بِه - نیکو و مَن
ضمیر و وجدان (۲) وَه - مخفف - وُهُو - بمعنی نیک و - مَن ضمیر و وجدان

و از روایات اَوِستا چُنان استنباط میشود که صحّت و سعادت و نیکیِ تمامِ
ضمائر و قلوب باین امشاسپند مفوّض است و ستودن و تمجید نمودن این
امشاسپند عبارت از استقبالِ اقبالِ نیک ضمیری و صاحبِ وجدانِ نیک
شدن است و در روایات اَوِستا که میآید وَهُومَن امشاسپند از هرکس ناخشنود
باشد در دنیا سعادت و در عقبی بهشت و مقامات عالیه نصیب آن شخص نخواهد شد
غرض از تحصیلِ رضایت آن امشاسپند تهذیب و صحّت و سلامتی و صفای
وجدان و ضمیر است که انسان را از هرگونه ذلّت و نکبت و مرتبهٔ نشیب رهانیده
بمقامات عالیه راهبری نموده رستگاری خواهد بخشود (۲) اَشَه وَهِشتا یا
باصطلاحِ بعدیان اُردی بهشت امشاسپند که معنی اَشَه تقدّس و وَهِشتا
بهترین است یعنی تقدّسِ افضل و احسن و از اوستا چنان دریافت میشود که
حفظِ مقامِ تقدّسِ احسن و نظمِ کامل در میان مخلوق سپرده باین امشاسپند است
و اینکه در روایات اَوِستا تحصیلِ خشنودیِ این امشاسپند تأکید شده و تلقین
مینماید که هرکس خشنودیِ این امشاسپند را بجا نیاورد در جهان خوار و بیمقدار
و در آخرت شرمسار و محروم از بهشت خواهد بود محض آنست که هر فردی
از افرادِ انسان بکوشند و بجوشند و در وجود خود و در میان نوع اشوئی
و تقدّسِ کامل و نظمِ واثق وارد و ثابت نمایند چه که ارتقاء بمدارج عالیه و بهره مندی

از خطوط و مراتب روحانی جز بوسیله پاکی و پارسائی و ایجاد نظم ممکن نشود و هیچ
کسی نتواند با پیکری آلوده در صف پاکان و روحانیان داخل شود و بدون اشوئی
که تقدس و پاکی صوری و معنوی است و بدون انتظام اساس عالم بر پایه
نیکمداری قائم و ثابت نماند (۳) خشترایا باصطلاح متاخرین شهریور امشاسپند
که معنی آن قدرت و تسلط کامل است و از عبارت اوستا معلوم است که این
امشاسپند حافظ و حارس قدرت و تسلط کامل در مخلوق میباشد و اینکه
در خوشنود داشتن این امشاسپند مبالغه شده است معین است که بدون
قدرت و تسلط کامل حفظ انتظام و تقدس محال مینماید چه که هر دو را قدرت
و تسلطی کامل باید اولاً قدرت و تسلط بر نفس اماره یعنی بر وجود خود که عنان
اختیار هر وجودی در کف اقتدار صاحب آن وجود بوده از سرکشی جلوگیری نموده
و وجدان را نیک و پاک دارد و ثانیاً قدرت و تسلط هر کس در حفظ مقام تقدس
و انتظام نسبت بحول و حوش خود حتی مقام سلطنت که بدون قدرت و تسلط
کامل نتواند مملکت را منظم و مخلوق را از شنایع منع و در جاده تقدس و پاکی ثابت
نماید (۴) سپنته آرمیتی یا بطور متداول سفندارمذ امشاسپند که
بمعنی محبت سود رساننده میباشد این امشاسپند هادی و مستحفظ مقام
محبتی است که حاوی سود رسانیدن بدیگران باشد و اینکه در اوستا بجا

آوردن خشنودیِ این امشاسپند الحاح شده است بدیهی است معنی انسانیتِ
واقعی افشا و بروز مراتبِ محبّت مملو از سود و صرفهٔ نوع میباشد و بدون حصول این
نعمت تحصیلِ مقام انسانیّت اصلی مجهول و خارج از اصل و معنی است و آبادانی
زمین از حیث زراعت و عمارت و هر قسم معموریت که موجبِ سود و فائدهٔ مخلوق
باشد منسوب باین امشاسپند شده است (۵) هُروتات یا معمولاً خُرداد امشاسپند
که بمعنیِ سلامتی و عافیت و کمال است این امشاسپند موکّل و حافظِ سلامتی و رسائی
در مخلوق میباشد و از اینجهت است که در اوستا سلامتی جسم را موجبِ سلامتی
روح تعیین و در حفظ آن مبالغه و در رسائی و کمال انسان اصرار و تاکید
نموده است چه که طیّ مدارج و مقاماتِ انسانیت خارج از صحت و کمال
ناقص است و هیچگاه نتوان ناقص را با کامل و سقیم را با صحیح هم ترازو و عدل
کرد پس اینکه برای خشنود داشتنِ این امشاسپند تاکید و مبالغه شده است غرض از
حفظِ صحتِ روح و جسم و کمال در مقاماتِ عالیهٔ انسانیت (۶) اَمِرِتاتات
باصطلاح اُمُرداد امشاسپند یعنی بیمرگی و جاویدی و حفظ این مقام عالی
وابسته باین امشاسپند میباشد و قصد از خشنود داشتن این امشاسپند
صاحبِ صفات مذکور که متعلق به پنج امشاسپند سابق الذکر که وجدان
و ضمیرِ نیک و تقدّس و نظم و تسلّط و قدرتِ کامل و محبّت سودرساننده و حلم

و تواضع و سلامتی و کمال باشند بودن است تا بوسایل آن صفات انسانِ اصلی
که عبارت از روح انسانیست مراتبِ عالیه را که حاوی سلسلهٔ جاودانیست
بپیماید و با آن بیمایش خود را در صفِ ارواح پاک و فرّه وَهران تابناک داخل
و در بندگی و پرستندگیِ اهورامزدا که خدای هستی بخش یکتای بیهمتاست باقی و جاوید
وارداد در اوستا درباره این شش امشاسپندان چنان وارد است (اورمزد یشت
۲۵) (۱) اَدَه اَسْتَه وَهومَنَه دَامَه زَرَتُشْترَه — ای زرتشت
و همن پیدایش من است (۲) اَدَه اَشِم وَهیشْتِم مَنَه دَامَه زَرَتُشْترَه
ای زرتشت اردی بهشت پیدایش من است (۳) اَدَه خشَثرِم وَیریم
مَنَه دَامَه زَرَتُشْترَه — ای زرتشت شهریور پیدایش من است (۴) اَدَه
سپِنتَه آرمَیتیش مَنَه دَامَه زَرَتُشترَه — ای زرتشت سفندارمد
پیدایش من است (۵) اَدَه هَه اُرودَتَه اَمرِه تاتَه یوسْتُو فْرَدِم
اَشَاآنام فْرَوَاسْتَه خشنَثام مَنَه دَامَه زَرَتُشترَه — ای زرتشت
خورداد و امرداد که هر دو برای آن زندگی یعنی مینو اشوان یعنی
مقدسین و پاکان را فرد رسانندہ اند پیدایش من اند۔ و در ستایش
آنها میباید (رپتون) اَشتیَه سپِنتی اشَا آنام یزَمَیدِه —
امشاسپندان اشو را میستائیم اینکه زرتشتیان عدد امشاسپندان را سی و سه

نمبر (۷)

دانند محض دور ماندن از علوم مذهبی خود بوده در اوستا امشاسپندان
را گاهی هفت و وقتی شش سروده آن هنگام که هفت آورده عبارت
از مجمع سلطان علی الاطلاق که اهورامزدا باشد و آن شش امشاسپند مرقوم
است بنحویکه گفته شد و چون امشاسپند بمعنی بزرگ بیمرگ است مسلماً بزرگترین
بیمرگان که نه زاینده شده و نه میرد و وجود و عدم جمله معدومات و موجودات بدست
قدرت یکتائی اوست اهورامزداست و او که بر تخت سلطنت قدرت
مطلق و خلقت مطلق و عظمت مطلق جای دارد آن شش امشاسپند مقرب
ترین او هم در اجرای اوامر الهی دست بندگی و پرستندگی بر سینه دارند از
اینجهت هفت امشاسپند میآید و بعبارة اخری امشاسپند نخستین آفریدگار
بیهمتا است و شش امشاسپند آفریدگان مقرب که از جانب اهورامزدا بان
صفت موصوف شده [illegible] و از همین جهت است که زرتشتیان عدد هفت
را بسی مقدس و مبارک دا[illegible] و در اکثر کتب مذهبی سایرین هم عدد هفت
مبارک آمده و در وقتیکه شش امشاسپند میآید قصد از همان شش وجوداست
که بیان شد نظر بمعنی و صفات این امشاسپندان بعضی و حتی پرافسر ڈکتر میلز که
اول معلم کل زنددان و مترجم نخستین گاتها است ابتداءً آنها را صفات منسوب
بخدا دانسته و در ترقیات خود همین قسم نوشته اند ولی بعد که درست بعبارات

اوستاپی برده اند بشرح فوق معلوم شده است اینها وجودی اند که حافظ آن
صفات در بین آفریدگان میشوند چنانکه در ترجمه بعد که نطق اخیر پرافسر مزبور در
چندسے قبل واقع شده ملاحظه میفرمائید و ازاینکه در تسبیحات گاهی اسم اهورامزدا
وامشاسپندان باهم آمده است ابداً بعید نیست چه که اولاً بمفاد تُعِزُّ مَنْ تَشَآءُ
وَتُذِلُّ مَنْ تَشَآءُ خالق حقیقی هر موجود را بهر مرتبه و مقامی مشیتش قرار گیرد
صورت مکانت و امکانیت می بخشد و ثانیاً چون بسایر کتب مقدسه هم توجه
شود بسیار از لفظ جمع آمده است در قرآن هر صفحه نیست که چندین مرتبه خدای
متعال در خطابات و نزول آیات خود را بلفظ جمع معرفی نکرده باشد منجمله (در سوره
بقره وارد است) وَاِنْ كُنْتُمْ فِي رَيْبٍ مِمَّا نَزَّلْنَا عَلٰى عَبْدِنَا فَاْتُوا بِسُوْرَةٍ
مِنْ مِثْلِهِ یعنی و اگر هستید شما در شک از آنچه فرود آوردیم ما بر بنده مان
پس بیاورید سوره مثل این (در سوره ایضاً) وَاِذْ قُلْنَا لِلْمَلٰئِكَةِ اسْجُدُوا لِاٰدَمَ و چون
گفتیم ما برای فرشتگان سجده کنید آدم را (ایضاً) وَقُلْنَا يَا آدَمُ اسْكُنْ اَنْتَ
وَزَوْجُكَ الْجَنَّةَ گفتیم ما ای آدم ساکن شو تو و زنت در بهشت (ایضاً)
وَقُلْنَا اهْبِطُوا بَعْضُكُمْ لِبَعْضٍ عَدُوٌّ گفتیم ما فرود آئید بعضی شما برای بعضی
دشمن (ایضاً) وَالَّذِيْنَ كَفَرُوْا وَكَذَّبُوْا بِاٰيٰتِنَا و آنکسانیکه کافر شدند و دروغ گفتند
بآیات ما (ایضاً) وَاِذْ نَجَّيْنٰكُمْ مِنْ آلِ فِرْعَوْنَ و چون رستگار کردیم ما شما را از آل

فرعون (ایضاً) وَاِذْ فَرَقْنَا بِكُمُ الْبَحْرَ وچون شکافتیم برای شما دریا را (ایضاً)
وَاِذْ اَخَذْنَا مِيثَاقَكُمْ وَرَفَعْنَا فَوْقَكُمُ الطُّورَ خُذُوا مَا آتَيْنَاكُمْ بِقُوَّةٍ الخ ووقتیکه
گرفتیم ما پیمان شما را و بلند کردیم بالای شما کوه طور را بگیرید آنچه دادیم
ما بشما بقوة خود (سورهٔ ابراهیم) وَمَا اَرْسَلْنَا مِنْ رَسُولٍ اِلَّا بِلِسَانِ قَوْمِهِ الخ — و
نفرستادیم ما پیغمبری را مگر بزبان گروه خود (سورهٔ اعراف) وَلَقَدْ مَكَّنَّاكُمْ فِي الْاَرْضِ
وَجَعَلْنَا لَكُمْ فِيهَا مَعَايِشَ قَلِيلًا وهر آینه براستی جا دادیم شما را در زمین
و قرار دادیم برای شما در آن گذران کمی (سورة القصص) وَاَوْحَيْنَا اِلَى اُمِّ
مُوسَى وچون وحی فرستادیم ما بسوی مادر موسیٰ (سورة الکهف) فَوَجَدَا عَبْدًا
مِنْ عِبَادِنَا آتَيْنَاهُ رَحْمَةً مِنْ عِنْدِنَا وَعَلَّمْنَاهُ مِنْ لَدُنَّا عِلْمًا پس یافتند بنده
از بندگان ما را که دادیم او را بخششی از نزد خودمان و باو دادیم او را علمی از نزد
خودمان (سورة الحجر) مَا نُنَزِّلُ الْمَلَائِكَةَ اِلَّا بِالْحَقِّ نمیفرستیم ما فرشتگان را
مگر بحق + وهکذا از این قبیل آیات بیشمار + در توریة هم بحدی آمده
که نتوان بشمار آورد منجمله در توریة سفر پیدایش باب اول وارد است
(خدا گفت آدم را بصورت خودمان و موافق شبیه خودمان بسازیم تا بر
ماهیان دریا و پرندگان آسمان و بهایم و بر تمام زمین و همه حشراتیکه
بر زمین میخزند حکومت نماید) وهکذا — اکنون با این تفاصیل غرض از اینکه

خداوند یکتا در سایر کتب اطلاق لفظ جمع بخود نماید چیست جز ذات احدیت او
کسی نداند ولی آنچه از اوستا معین و مبرهن است مقصود از ذات واحد
و مجمع امشاسپندان یا فرشتگان مقرب ترین باشد چنانکه هریک از سلاطین
اینجهان هم که ظل الله محسوب میشوند خود را بلفظ جمع معرفی کنند که ما فرمودیم
یا رای مبارک ما مقتضی چنین و چنان است و هکذا که اینهم قصد و عبارت از
آن چیزیست که از مصدر سلطنت صادر میشود و مقام سلطنت غرض از شخص
سلطان و امنا و مقربین سلطانند که صادر و اجری کننده امری از مصدر
خود باشند و قسمی دیگر از فرشتگان را که در تحت امشاسپندان واقعند در
اوستا ایزد و جمع آنرا ایزدان آورده که مخفف آنرا ایزدان استعمال کنند۔
اصلاً معنی ایزد به پرستش سزا یعنی سزاوار ستایش و نیایش است و در صورتیکه
اهورامزدا بمقام سلطان علی الاطلاق و امشاسپندان بمنزلهٔ وزرا و امنا
روحانی بارگاه الهی تعبیر شده اند ایزدان هم برتبهٔ حکام روحانی
شناخته اند چه که سلطان و وزرا پیوسته بر مقام منیع خود اقامت دارند و حرکت
و اجرای اوامر صادره بتوسط حکام میشود و اینست که ایزدان هم بمنزلهٔ حکام و اجری
کننده گان احکام در بین خالق و مخلوق میباشند و اینها هم در رتبه فرق دارند بنحویکه
یک قسم از این ایزدان سروش است که بعربی جبرئیل گویند بمصداق (سورهٔ بقره

قُلْ مَنْ كَانَ عَدُوًّا لِجِبْرِيلَ فَإِنَّهُ نَزَّلَهُ عَلَىٰ قَلْبِكَ بِإِذْنِ اللَّهِ مُصَدِّقًا لِمَا بَيْنَ يَدَيْهِ وَ
هُدًى وَبُشْرَىٰ لِلْمُؤْمِنِينَ یعنی بگو کیست که باشد دشمن سروش پس بدرستیکه
او فرود آورد آنرا بر دل تو با جازه خدا تصدیق کننده با آنچه میان دستهای
اوست و راهنما و مژده دهنده است مر ایمان داران را در اوستا مطابق
آن میآید (سروش بشت ها دوخت) سروشم اشیم هور و دم ورد
تراجنم فراد کیستم اشه وخم اشهه ریتم یزمیده ـ یو دنیو دئو
دینیا اهمائه دینام وبسه پداهور و مزدا اشه وه ـ یعنی سروش پاک
خوبروی قسیم ورزمند فراخی بخش جهان که پاک و سردار پاکی است او را ستایش
میکنیم زیرا او بمخلوق آموزنده دین است و آن دین را خدای هستی بخش
دانای بهیتا باو نموده است وقسم دیگر رشن است که ترازو دار عدالت باشد
بمفاد (سوره بقره) مَنْ كَانَ عَدُوًّا لِلَّهِ وَمَلَائِكَتِهِ وَرُسُلِهِ وَجِبْرِيلَ وَمِيكَالَ فَإِنَّ
اللَّهَ عَدُوٌّ لِلْكَافِرِينَ یعنی کسیکه باشد دشمن خدا و فرشتگان و پیمبران و
سروش و رشن پس بدرستیکه خدا دشمن کافرانست میکال عبارت از
همان رشن است که در اوستا آنرا رشن راست سروده است (درگاه
اشهن) رشنیم رزیشتم یزمیده یعنی رشن راست
را ستایش میکنیم وهکذا هر فرشته دارای مقامی و درجه و مرتبه

هستند و در صفات فرشتگان از مقام اعلی تا فرود تر بعلاوهٔ اینکه در اوستا
مملو است در سایر کتب مقدس هم دلایل بیشمار آورده بعضی آیات منجمله قرآن
برای توضیح و اضحات و شهادت مقصود بیان میشود (سوره بقره) لَیْسَ الْبِرَّ
اَنْ تُوَلُّوا وُجُوهَکُمْ قِبَلَ الْمَشْرِقِ وَالْمَغْرِبِ وَلٰکِنَّ الْبِرَّ مَنْ آمَنَ بِاللّٰهِ وَالْیَوْمِ الْآخِرِ
وَالْمَلٰائِکَةِ وَالْکِتَابِ وَالنَّبِیِّیْنَ الخ یعنی نیکی این نیست بگردانید روی هاتیان
را بجانب مشرق و مغرب ولی نیکی آنکسی راست که ایمان بیاورد بخدا و روز آخر و
فرشتگان و کتاب و پیغمبران (ایضاً سورهٔ بقره) وَالْمُؤْمِنُوْنَ کُلٌّ آمَنَ بِاللّٰهِ
وَمَلٰائِکَتِهِ وَکُتُبِهِ وَرُسُلِهِ لَا نُفَرِّقُ بَیْنَ اَحَدٍ مِّنْ رُّسُلِهِ و ایمان آوردگان
تماماً ایمان دارند بخدا و فرشتگان و کتابها و پیغمبران او جدائی نمیگذاریم
درمیان هیچیک از پیغمبران (سورهٔ نسا) وَمَنْ یَکْفُرْ بِاللّٰهِ وَمَلٰائِکَتِهِ وَکُتُبِهِ
وَرُسُلِهِ وَالْیَوْمِ الْآخِرِ فَقَدْ ضَلَّ ضَلٰالًا بَعِیْدًا و کسیکه کفر ورزید بخدا
و فرشتگان و پیمبران او و روز آخر پس براستی گمراه شد در گمراهی دور و در آیه
واقعه (سورهٔ بقره) اِذْ قَالَ رَبُّکَ لِلْمَلٰائِکَةِ اِنِّیْ جَاعِلٌ فِی الْاَرْضِ خَلِیْفَةً یعنی چون
گفت پروردگارت بفرشتگان که بدرستی من قرار دهنده ام در زمین
خلیفهٔ میتوان این آیهٔ مقدسه را در باب امشاسپندان تعبیر کرد چه که
همواره هر وجودی در هر آستانی مقرب تر واقع است طرف خطاب واقع میشود

اخطار بر معلمین مدارس زرتشتی فرض است و تربیت عامه اطفال نمایند که مقصود آیات متن و چنین آیات از این تبیین در قرآن هیچ فرقی در میان امشاسپندان گذارده و اینکه گاهی آنها ملاحظه میشوند بعضی کسانیکه لباس مسلمانی ... اند و برخلاف آن رفتار میکنند محض عدم علم و اطلاع آنها از آیات قرآن است و حرکات چنان اشخاص فی الواقع مخالف قرآن میباشد

باری در قرآن مجید آیات مقدسه در باب فرشتگان آمده که نتوان باین مختصر رساله گنجانید در انجیل و توریة هم فزون آمده منجمله در (انجیل متی باب سوم) آمده در ساعت ابلیس او (یعنی عیسی) را رها کرد و اینک فرشتگان آمده او را پرستاری کردند نیز در انجیل متی باب ۲۲ وارد است — در قیامت نه نکاح میکنند و نه نکاح کرده میشوند بلکه مثل ملائکه خدا در آسمان میباشند — و این بیان مشابهت با عقاید زرتشتیان دارد که روح پاک انسان بعد از طی مقامات و طبقات عالیه روحانی و خلقی محض در صف فرشتگان داخل میشود و مصداق آنرا میتوان از اشتقاق و ترکیب لفظ فرشته نیز داد چه که اصلاً لفظ فرشته مرکب از دو کلمه است (فَر) یا (پَر) بمعنی پیش و (شته) مخفف هشته یعنی گذاشته و معنی جمله آن اینست جلو یا پیش گذاشته یعنی از مقامی عقب و پست قدم جلو گذارده و بمقامات عالیه رسیده است خلاصه از مطلب خارج نشویم — بعد از ایزدان مقامی دیگر که در عقیده زرتشتیان مطابق کتب اوستا باور دارند فَرَهْوَهَر یا فره وشی است که غالباً در اوستا فَرَه وشی میآید اصلاً این کلمه مرکب از دو لفظ است (فر) یا (پر) بمعنی پیش و (وشی) بمعنی افزاینده و پاس کننده فروهر هم همین معنی دارد و از این باب عقیده اینست که قبل از ایجاد هر پیکره

جزءِ از مقامِ اعلیٰ بقصد وجودِ پیکرۂ خارج و در طبقاتِ عالیه در جولانست تا آن
پیکرۂ مقصود بصورتِ قالب آن مخلوق جلوۂ ظهور یافته ترکیب و تولید شود
پس از تولدِ آن قالب که فی المقصود کالبدِ انسانی باشد آن کالبد حاوی جسم و
جان و روح و فره و هَهریا فره وشی خواهد بود ترکیب جسمِ معیّن است که از چه و مخصوص
ظرفیت یا پوستی برای جوهر و مغزِ لطیفی است وجان هم معلوم میباشد غرض از هوا
و بادی است که بنامِ نفس در آن کالبد آمد و شد مینماید پس آن جوهر و مغزِ لطیف
که اینهمه تدارکات برای آن دیده شده چه خواهد بود؟ مسلّماً روح که خود بمعنی
جوهر است و آن قوّۂ عامله در جسم و جان میباشد و قوای دیگر که برای رستگاری
و وسعتِ روح در آن پیکره گنجانیده شود در اوستا چنان آمده است
(۱) خرت یعنی خرد و عقل (۲) چیست بمعنی علم و دانش (۳) اُش یعنی
شعور و هوش (۴) منه بمعنی ضمیر و وجدان که مصدر و منبع اندیشه است
(۵) وَچه یا گوشن بمعنی گفتار (۶) شیوتهن یا کنشن بمعنی کردار و عمل
(۷) وسوکام و کام ختائی بمعنی اختیار مراتبِ خشنودیِ خدا (۸) دین
بمعنی دین شناسی و معرفتِ مذهب (۹) بوده بمعنی خود شناسی
و معرفتِ نفس (۱۰) دینا بمعنی ملهمِ دین وچون روح با پیشنهادِ این
مقاماتِ بمنزله انسان و عاملِ واقعی بوجود میآید در هر پیکره مسئول

و مؤاخذ روح میشود در قانون زرتشتی مسئولیت و عقاب روح دائمی و ابدی نیست بلکه پس از گسلیدن از قید جسم مانند طلائی آمیخته بعیاری همینکه به بوته گذارده و باتش تافته و از عیار خالص شده باز در صف خالصان وارواح پاک داخل میشود نهایت فرق آن وارواح خالص همان زحمت فاصلهٔ تافتگی و خالص شدنست و مسلماً هر روحی که فزون تر عیار آلودگی داشته باشد نسبت با زدیاد عیارش بیشتر در بوته خواهد ماند تا خالص و شایستهٔ آمیزش بخالصان شود۔

چیزی دیگر که برای روح در اوقات اقامت در قالب جسمانی و بعد از آن لازم است روشنائی است که روح بتواند بوسیلهٔ آن روشنائی تمیز در خیر و شر بدهد چنانکه انسان صوری هر قدر قوای ممیزه در او جمع و در عمارتی میان جمعی نشسته است ولی تا روشنائی نباشد نتواند آن قوای ممیزه را بکار برده حسن و قبح هر نکته از نکات آن مجمع را تمیز دهد پس چنانکه روشنائی چشم ظاهر بین عبارت از انوار صوری خواهد بود نیز روشنائی روح را فروغ معنوی است که آن روشنائی را فره و هر یا فره وشی گویند و آنرا نور هدایت روح نامند و بعبارات دیگر که از اوستا استنباط میشود فره وشی را حافظ و حامی و همدم روح بجادهٔ مستقیم شناسانده و الهاماتی که بارواح پاک شود بواسطهٔ درخشش فره و هر یا فره وشی میباشد روح خواه در صفای

خلقت ابتدائیه باقی بماند خواه آلوده شود فره وهر بحالت پاکی و تابناکی
خود باقی خواهد بود چه که عمل چراغ روشنائی افکندن است و روشنائی
هیچگاه آلوده بکثافت آنچه عامل در جلوه آن عمل میباشد نخواهد شد و بعبارت
دیگر فره وهر را تشبیه به تخمی کرده اند که هر چند درختی یا گیاهی قبل از نمو
جلوه ظهور ندارد لکن درخت و گیاه با آن بزرگی در بطن آن تخم کوچک
گنجانیده است و بموقع آن رستنی از بطن تخم میروید و همه دم روی به نشو
و نمو و بالش است همچنین فره وهر تخم وجود است که قبل از ترکیب پیکره
آن تخم وجود دارد و هر قدر نشو و نمو در پیکره حاصل شود از آن تخم
خواهد بود پس وقتی که ما میگوئیم انسان عبارت از روح انسانی است
چه که قوه عاقله در اوست و جوهر انسانیت و نور انسانیت و مقام عالی انسانیت
مقصود از فره وهر است —

محض توضیحات بنوع خیالاً فره وهر را از اصل معنی آن تشبیه به
پیکره نموده اند که از سر تا سینه مانند پیر مردی سالخورده و دو دست او
بطرفی روان و دارای دو بال گشاده و در کمر حلقه گرد نصب
و در ذیل آن حلقه سه طبقه خطوط گنجانیده و دو رشته دو طرف
حلقه است باین قسم —

تشبیه فره وهر یا فروشی
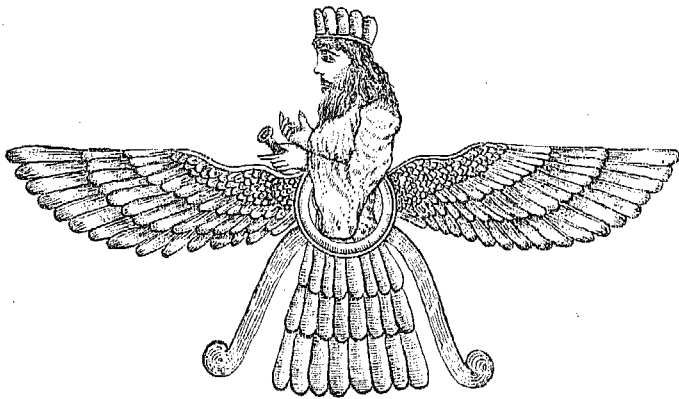
وتعبیر هر یک از اینها را باین قسم کرده اند (۱) فره وهر آدمی انسان را
مانند پیر مردے سالخورد درکمال معرفت میخواهد (۲) دو دست که بطرفی روانست
مینماند که انسان از جانبِ خدا در حال نیکی خلق شده است و با دست پُر از اعمال
نیک بجانب خدا بازگشت خواهد نمود (۳) بالهای گشاده علامتِ اینست که انسان
پیوسته باید در پرواز بطرفِ علوِ مقامات باشد و بوسیلهٔ آن پرواز مراتب عالیه
راطی کند و اینکه در هر بالی سه طبقه خطوط است نشان این میباشد که پرواز انسان
بمقام اعلیٰ جز بوسیله سه صفاتِ مخصوص که اندیشه وگفتار و کردار نیک است ممکن
نیست (۴) حلقه مقصود از زمانهٔ بی پایان است که انسان در وسط آن واقع میباشد
و باید با آن عالم پرواز زمانهٔ بی پایان را درکمالِ معرفت بپیماید و دو رشتهٔ متصل بحلقه

نشانِ اعتدالِ حرکاتِ انسانی در وسط سپنتا مینو و انگره مینو است (۵)
سه طبقه خطوطِ ذیلِ حلقه عبارت از سه مقاماتِ انسانیت که منش و گوشن و کُنش
یعنی اندیشه و گفتار و کردار باشد که اصل و پایه و مرکز و ستونِ هر وجودیست و آن مقامات
فوق را که بر روی این سه پایه نصب است در صورتی انسان میتواند دارا شود که دارای
هُومَت و هُوخت و هُوورشت یعنی اندیشهٔ نیک و گفتارِ نیک و کردارِ نیک گردد
چه که هر وجودی عبارت از این سه مقام است و از همین جهت است که زرتشت
این سه مقام را بنیاد و پایهٔ دین و خداشناسی و شفیع و شافع واقعی قرار داده
در سر هر مطلب تاکید در حفظ این سه مقام مینماید تا هر انسانی از حفظ این سه مقام
سراسر مطالب عالیه را الی اعلی به پیماید (در اورمزد یشت) وارد است خشنوتره
اَهُورَهِه مَزداتْرَو تَرُو دیتی اَنگَرَه مینِو اُشْش هَیثیاوَرِشتام هید
وَسنا فِرَشُوتَمِم پِرِستو یِه هومَتو بیَسچا هوختو بیَسچا
هووَرِشتو بیَسچا اَیِه گیریادیتی وِیسپا هومتَچا هوختَچا
چا هووَرِشتَچا پَیتی رِچیا دیتی وِیسپا دُشمتَچا دُژوختَچا
دُژوَرِشتَچا — یعنی خشنود گردانم خدای هستی‌بخش دانای بی‌همتا را
شکسته و خوار کردن انگره مینو که روح خفیف و خبیث و تیره دلی است (۱)
بوسیلهٔ نیکوکاری کردن بنحوی که بایستهٔ نیکوکارانست و فراز ستایم نیک اندیشی

۵ استقبال
ستایش کنم

ونیک گفتاری ونیک کرداری واختیار کنم وعزیز دارم همه نیک اندیشی ونیک گفتاری ونیک کرداری را وبطلم یعنی ترک کنم وخوار دارم بد اندیشی وبدگفتاری وبدکرداری را و نسبت باستواری مقامات عالیهٔ انسانیت براین سه پایه در کلمهٔ شهادت زرتشتیان میآید — آستُویه هُومَتَم مَنُوْ آستُویه هُوخَتَم وَچُو آستُویه هُوورِشتَم شیُوتَنَم — یعنی استوارم به نیک اندیشی واستوارم به نیک گفتاری واستوارم به نیک کرداری (در یزشن های ۳۶ پرگرد ۵) وارداست نِمَه خِیاهِی اِیشُو دَاهِی تُواَمزدا اَهُورا وِیسپا اِشش تُوا هُومَتا اِشش وِیسپا اِشش هُوخَتا اِشش وِیسپا اِشش هُووَرِشتا اِشش پَیری جَسامَیدَه — یعنی ای خدای هستی بخش دانای بهمنا نماز تو ادا بیسازم وپرستش تو میکنم تا بواسطهٔ تمام اندیشه‌های نیک وجمله گفتارهای نیک وسراسر کردارهای نیک بتو برسم — وهکذا در اوستا در هر فقره بیان ونیایش وپرستشی نیست که ذکر این سه اصل متین نشده باشد خلاصه ازجادهٔ مقصود برون نیفتیم بنحوی که بیان شد انسان که غرض از روح انسانیت باشد بر ستمانی فره وهرکه روشنائی پیش راه روح است باستواری در آن سه ستون استوار انسانیت بتواند در مقامات

عالیه پرواز کرده در صف فرشتگان و مقام اعلیٰ که گروثمان باشد داخل شود
و در آئین زرتشتی که نماز میت گذارند و در پس اموات رسوم مذہبی بجا آورند
و یاوری خواہند آنهم نسبت بفره وہر و ارواح پاکانست نه جسم چنانکه در اوستا
وارد است (خورشید نیایش) نمو زرتشتر ہے سپنتا مہه اشئو نو فره
وشئی بہ — یعنی نماز بفره وہر پاک زرتشت اسفنتمان (ایضاً در خورشید نیایش)
ہوم ا روانم یزمیده — روان یعنی روح خویش را ستایش میکنیم
ہواُم فره وشیم یزمیده — فره ہر خود را ستایش میکنیم —
اشئو نام ونگہیش سپنتا اسفنتا فره وشئو یزمیده — فره وہر
اشوان وہان یعنی مقدسین نیک و عظمت دارندگان را ستایش میکنیم
(ہاون) زرتشتر ہے اشئو نو فره وشیم یزمیده — فره وہر پاک
زرتشت را می ستائیم — (آبزور) اہا تا ہچہ انگہو شتا ہچہ زانتا ہچہ
ز انتا ہچہ اشئو نام اده جبنتو فره وشئو — فره وہران پاکان
حال ہستی دارندگان و گذشتگان و حال زادگان و تا حال نازادگان بیا[۱]
با برسند + این ہائی قدرت و مقام فره وہر یا فره وشی را بخوبی
مشہود میدارد که فره وہر گذشتگان و آیندگان ہر دو بشرحی
که گفته شد وجود دارند — در آئین زرتشتی احترام جسم تا وقتی است که فره وہر

[۱] یعنی آمده

و روح در آنست پس از گسلیدن پیوند حیات صوری آن جسم را نسا[۵] دانسته نزدیکی
و اتصال بآن و حتی بجائیکه جسم دفن یا گذارده است محض امکان بروز امراض
مسریه روا نیست و هرگز بعد از مرگ مدد از جسم خواسته نمیشود و انتقامی و حیاتی
بعد از مرگ در جسم نمیدانند چه که تمام قوی در فره و هر و از فره و هر در روح است
و اینکه روح انسانی را بهره از روح خدای خالق دانند چنانکه گفتیم انسان عبارت
از روح است و روح روح فره و هر خواهد بود که در ابتدا بیان شد در آغاز
از عالم اعلی خارج و نزول و در ثانی پس از اجرای تکالیف خود مرجع خویش
صعود مینماید و الا اگر انسان عبارت از جسم باشد در توریة که میآید خدا گفت
آدم را بصورت خودمان و موافق شبیه خودمان بسازیم کفر محض خواهد بود زیرا
خدا در صورتیکه جسم و شکل و شباهت ندارد چگونه انسان را شبیه خود بسازد پس
آن انسان عبارت از روح است و گوهر روح فره و هر + در انجیل متی باب
سوم وارد است + در ساعت آسمان بر او گشاده شد و روح خدا را دید که مثل
کبوتری نزول کرده بجانب وی میآید + در توریة اشعیاء نبی فرموده است
اینک بنده من که او را برگزیدم و حبیب من که خاطرم از وی خرسند است
روح خود را در وی خواهم نهاد تا انصاف را بر امتها اشتهار دهد در قرآن
مجید وارد است در (سورة الحجر) وَاِذْ قَالَ رَبُّكَ لِلْمَلٰٓئِكَةِ اِنِّیْ خَالِقٌ بَشَرًا

[۵] مرده و آنچه از مرده بیرون شود آنرا نسا گویند و در آئین زرتشتی واجب الاجتناب است

مِن صَلصَالٍ مِن حَمَاءٍ مَسنُونٍ فَاِذَا سَوَّيتُهُ وَنَفَختُ فِيهِ مِن رُوحِي فَقَعُوا لَهُ سَاجِدِينَ
فَسَجَدَ المَلَائِكَةُ كُلُّهُم اَجمَعِينَ الخ و هنگامیکه گفت پروردگار تو فرشتگان را
بدرستیکه من آفریننده ام آدمیرا از گل خشک از گل گندیده پس چون راست کردم
صورت او را ودمیدم در آن از روح خود پس نشستند برای آن سجده کنان پس سجده
کردند فرشتگان جملهٔ ایشان بالتمامه ونیز وارد است (سورة الفجر) یَا اَیَّتُهَا النَّفسُ
المُطمَئِنَّةُ ارجِعِي اِلَى رَبِّكِ رَاضِيَةً مَرضِيَّةً (سورهٔ بنی اسرائیل) وَيَسئَلُونَكَ
عَنِ الرُّوحِ قُلِ الرُّوحُ مِن اَمرِ رَبِّي (سورة الحجر وسورة ص) وَنَفَختُ فِيهِ مِن
رُوحِي۔ (حدیث در بحار مجلسی وغیره) اِنَّ اللهَ خَلَقَ آدَمَ عَلَى صُورَتِهِ۔ یعنی
ای نفس باز گرد بسوی پروردگارت برضا وخشنودی۔ و میپرسند از تو درباب
روح بگو روح از امر پروردگار منست۔ و دمیدم در آن از روح خودم۔ بدرستیکه
آفرید خدا آدم را بصورت خود+ و در اینجا هم نفس مقصود از همان عاقل وانسانی
است که تعریف شد و دلایل روح وغیره هر بخوبی تدلل و از این قبیل آیات و
شهادات فراوان است۔ و اینکه آمده قَلبُ المُؤمِنِ بَينَ الاِصبَعَينِ مِن اَصَابِعِ
الرَّحمٰنِ یعنی دل مؤمن درمیان دو انگشت از انگشتهای خدای بخشاینده است
نیز عبارت از همان روح میباشد۔ زیرا که خداوند را جسمی نیست که
دارای انگشتها باشد وغرض از این عنوان توجه خدای متعال بجانب انسانست

پس باز آن انسان که موجب توجه خداوند مهربان باشد چیست؟ روح و در طریقهٔ زرتشتی بعد از مرگ جسم روح و فره وهر را تا وقتیکه طبقات خیلی عالیه نپیموده ناظر بر اینجهان میدانند و در اوقات مخصوص برای ارواح و فره وهران رسوم مذهبی بجا میآورند و از ارواح و فره وهران مدد میخواهند لهذا ای برادران زرتشتی و ای زرتشتیان واقعی بمفاد تصدیق پیغمبر محمد صلعم که فرموده است + تو مو استفید کم بداب الاعجام و لو کان العلم فی الثریا لناله رجال من الفارس ۵۱ و در جائی دیگر وارد است + ان الله خیر من خلقه صنفین من العرب قریشا و من العجم فارسا — همه قسم تعریف ما زرتشتیان پارسی اصل بعمل آمده است که در علم و نکوئی معروف بوده ایم و از همین جهت است که آن بزرگوار در سفارش این طایفه فرموده است + من اکرمهم فقد اکرمنی و له عند الله خیر و من آذاهم فقد آذانی و انا خصمه یوم القیمة و جزاؤه نار جهنم برئت منه ذمتی + یعنی هرکس گرامی دارد آنها را پس براستی گرامی داشته است مرا و برای او نزد خدا نیکی است و کسیکه بیازارد ایشانرا پس براستی آزرده است مرا و من در رستاخیز دشمن اویم و جزای او آتش دوزخ است و از او ذمهٔ من بری است + در تمام عقاید مذهبی خود بهر ذره از ذرات آن پی بریم عالم عالم شامل علم و معرفت روحانی و جسمانیست که آنچه سروده بعدیان

۵۱ یعنی با سینه‌ها برای سینه‌تان آقایان بعادت ایرانیان و اگر بوده باشد علم در ثریا برای مراهر کینه پارسیان است

۵۲ بدرستیکه خداوند نیک کرد از آفریدگان خود دو گروه را بیش از عرب قریش را و از ایرانیان پارسیان را

نیز بر آن تصدیق کرده اند ولی بقـاد : صوفی نشوی بخـرقه پشمینه + نی پیر
نشوی بعجت دیرینه + صوفی باید که قلب صافی وارد + انصاف بده
صوفی و در دل کینه + درصورتیکه تمام مقامات صوری و معنوی مذهبی ما همه
مدلّل بجادّه حقیقت جوئی و حقیقت شناسی و حقیقت بینی و حقیقت گوئی است و
بمدلولِ • آنچه خوبان همه دارند تو تنهـا داری • مذهب ما رهنمای بعین
انسانیت و زیست در حفظ مقامات صحیح صوری و معنوی و ارتقاء بمدارج عالیه است
چرا نباید کاملاً دارای آن صفات ستوده باشیم ؟ خواهید گفت که محض ضعف و
لطمات عارضه دیرینه از جادّه معرفت علم مذهبی خود دور مانده ایم پس چه قدر
لازم است متفق البیان ادای دعائی که در اوستا برای سلطان دادگر آمده است
بعمل آوریم تا از فرّ بخت و نیروی شاهنشاه ایران و ایرانیان پناه بیش از
پیش آسایش عموم خاصّه ما مستحقین آسایش میسور و علم و معرفت در میان
ما روی بفزونی نهـاده مانند نیاکان خود در خدمت شهریار کامکار زمان و صاحبان
امر و نوع داد امانت و دیانت و پیروی مذهب مزدیسنی را بدهیم و یکی
پیش از آن کاین جان عذر آور رفرو ماند زنطق — پیش از آن کاین چشم عبرت بین فرو ماند زکار
سود وجود انسانیت و خداشناسی خود را بمعرض شهود آوریم —

دعای شاهنشاه دادگر از اوستا

(آفرینگان دهمان) آفریناما خشتریانه ونگهو پیتی اوپرایه اهمایه
اوپرایه خشترایه — آفرین میکنم از شاهان هر شاهی را که دادگر برای
نیردی برترین و فیروزمندی بالاترین و پادشاهی بلندترین است +
خشترچیچه پیتی استیچه درِه غوخشترم خشتر هه درغوجیتیم اشتاهه
درِوه تانم تنو پیو — و برای اوشان پادشاهی و دیرزیوشنی جان درستی
اندام میخواهم — اهم هو تاشتیم هو رپداهم دره ترغنم اهوره داتم
ونه تیچه اوپرتاتم پورو سپنچش پتیم دبیشه بیتام پیتی جیتیم
دشش مینیو ونام هتراوانیم هره تنام از ده تنام
دبیشه بیتام + و برای اوشان همت نیک در زیداری و درستی نمو
کنندگی و فیروزمندی که خدای هستی بخش باوشان عطا کرده و بزرگی و نصرت
و دورکنندگی آزار رسانندگان و باز داشتن تمام دشمنان و زدن کینه
وران و ایذا رسانندگان میخواهم + آفرینامه وِوه نوا
اونه پتشه نه نیه و پسیم ازوه تم دبیشه بیشتم
و پشیم اغشم دبیشه بیشتم از نو یو شنگهم از نو یو
و جنگهم از نو یو شیو تم — دعا و آفرین میکنم که پادشاه
دادگر در جنگ بر هر دشمن کینه ور نا راست اندیش نا راست

گفتار راست کردار و بر هر تن بدکینه و رزفیروزمند بشود + وه ونه بیه
رتو به فنگهه رتو به وچینگهه رتو به شیو تنه + و بر آنها باندیشه
راست و گفتار راست و کردار راست غالب آید + نج بیه بیه
وپیپی دشس بینی وپیپی دیوه لیشنه + و بر تمام دشمنان و تمام
دیو پرستان (یعنی پرستندگان ظلمت) مظفر گردد + زنزه بیه
ونگهها بیچه مزده ونگهها بیچه سنزه و همه ار و بیچه
دره عه هوگهه + و در پاداشش نیک و نیکنامی و پاکی دیرین برای
روان پاینده باد + آفرینامه دره عم جوه استه جوه اونگهه
نزام اشو نام آزنکهو دژ ورشتا وره زام + (ای پادشاه
دادگر) برای کمک مردم راست و برای زیان بدکرداران تا دیر زمان
زنده باشی و زنده مانی با فراخی و فرخندگی + و هشتم اهیم اشو نام
رو چنگهسم و شیو خاترم — بهشت جای پاکان و راستان
که روشن و پراز نور است جای تو باد + اته جمبا دیته آفرینامیه
چنین برساد این آفرین و دعا + ایدون باد ایدون
تر باد + چنین باد چنین بر افزایش باد +

سپاس کردگار که مقدمهٔ مختصرهٔ فروغ مزدیسنی بدعای پادشاه دادگر انجام پذیرفت

ترجمۂ رسالۂ انگلیسی موسوم بہ

آئین پارسیان

(از تألیفات)

فرزانہ دستور جیوان جی جمشید جی

(مدی بی اے)

توسط مؤلف فروغ مزدیسنی

The Religious System of the PARSIS.

By

DASTOOR

JIVANJI JAMSHEDJI MODI, B. A.

1903.

آیینِ زرتشتی

میتوان بجرئت گفت علّتِ صحیحی که امروز کنگاشتستان[2] تحقیقات ادیان میکنند تدقیقات
و غور و خوض در نکتهٔ گوهر افشانِ آمیغی است که معلّم کل (مکس مولر[3]) بیان فرموده
است (مذهبی که از تمام مذاهب عقب افتاده و ابتداء طلوعِ شمسِ حقیقت و
تنهٔ جملهٔ شاخها است مذهب هورمزد پرستی است) و نیز معلّم مزبور میفرماید۔
(خوشا بحال کسی که در تحقیقات و تحصیلاتِ علمِ واقعی مذهبی بیغرض باشد) امید است
این کنگاشتستانِ ادیان بگستردن این علمِ حقیقت بین که باعث سرورِ واقعی
وجدانِ ناس است نامِ نیکِ خود را باقی و لازوال گذارد فعلاً لازم است
این بنده قدمی چند در جولانگاه آن علمِ حقیقت آموز زده نخست شطری از احوال
پارسیان و بعد از رسوم و قواعدِ مذهبیِ آن قوم عرضه دارم

کلّیهٔ پارسیان پیروانِ آیینِ پاکی اند که بتوسط اشو زرتشت پیغمبر بآنها رسیده و هیچ اختلافی
بین پارسیانِ ایران و هندوستان نیست فقط بینونیتِ محلّی است که پارسیانِ
هندوستان پس از استیلای عرب بایران محض حفظِ مذهب خود ترک وطن گفته بهندوستان
کوچیدند و در سواحلِ آن مملکت مقیم شدند مذهب زرتشتی طریقتی است که قرون متکاثره در عروق
و اعصابِ ایرانیان –

2 Parliament of Religions.
3 Professor Max Müller.

جاگیر شده دولتِ قدیم ایران بآن مباهی و مفتخر بودند معلّمِ کُل (اکنُن مُوَاز)
میفرماید (دوره های تاریخی جهان بما ثابت میکند که هورمزدپرستی آن قوّهٔ
عظیمهٔ مخالفِ خدایان و منهدم و منعدم کننده صورِ معبود از دیر زمانی گیهان را
پُر کرده است) و نیز تصدیق میکند که هرگاه جنگِ (ماراتان)[1] و (سالامیس)[2]
موقوف و یا در صورتِ وقوع فتح و دخولِ یونانیان با ایران ممنوع شده بود کیشِ
پاکِ شهنشاه ایران (سیروس)[3] که طریقهٔ یکتا شناسی و هورمزدپرستی است
در عالم اوّل و اعظم مذهبِ حقیقت نمودِ ملّی نیشد هم از اشارات آن معلّم کُل است
دولتِ ایران آسوریّه[4] و بابل را بلعیده و یهودیان داخل و خارج را اسیر وار
در تحتِ اطاعت و تبعیتِ خود آورده و به نیروی هورمزد آثارِ مقدّسهٔ مصر بدست
سپاهیان ایران منکوب و مخذول و معدوم گردیده و مأمورینِ شهنشاهِ ایران داخل
هندوستان و یونان و سیتیا[5] و مصر شده هرگاه (داریوش)[6] غلبه و استیلای
یونانرا دفع کرده بود کیشِ پاکِ هورمزدپرستی بکمال سهولت تمام افسانه ها و آثار
(اُولیمپیان)[7] را از میان برداشته و نابود کرده بود بعد از اضمحلالِ
سلطنتِ ایران در عصرِ سلطانِ اخیر ساسانیان یزدگرد در جنگِ نهاوند در
سنهٔ ۶۴۲ عیسوی آن کیش با فرّهی دوچارِ نوائبِ روزگار و مصائبِ جان و روان گزای تازیان

1 Marathon. 2 Salamis. 3 Cyrus. 4 Assyria. 5 Scythia.
6 Darius. 7 Olympian.

شد و آن صدماتی که باین قوم رسید بهر گروهی دیگر رسیده بود نه نامی از آنها باقی
مانده بود و نه نشانی چه که هر دولت و ملتی مغلوب و مضمحل شود مظفر و غالب بعد از تسلیم
شدن طرف لازمهٔ محبت را نسبت بآنها مرعی میدارد لیکن از زمان استیلای اعراب
بایران تاکنون که متجاوز از یکهزار و دویست (۱۲۰۰) سال میباشد با آنکه این اواخر مراتب
برای آنها به از اوایل شده است باز هم چنانکه باید و شاید و سزاوار نوع پرستی
است موجبات آسایش و آزادی اینگروه فراهم نگردیده و اینکه مذهب اسلام
کیش بومی و ملی اهل ایران شد چون پس از غلبهٔ اعراب بایران زرتشتیان آنجا را
مجال راحت و زندگی نمانده از هر جانب سیلاب بنیان کن اطراف آنها را احاطه
نموده برای بقیة السیفی که در ایران بجا ماند جای زیست و راه گریز نماند جز معدودی که
در پیغوله[1] ها پنهان بودند بقیه تن بترک آئین باستانی خود و پذیرائی کیش اسلام در
دادند فلهذا آن آئین مذهب بومی و ملی اهل ایران شد و از زرتشتیان ایران
کسانیکه قبل از بسته شدن راه چهار سوی فرصت را غنیمت دانستند ترک وطن
را بترک مذهب ترجیح داده بهندوستان شتافتند و پارسیان حالیهٔ هندوستان
از نژاد آن پارسیان اند که در ابتدای استیلای اعراب فرار کرده و در سواحل هند قرار
گرفته اند یکی از حکام سلف هند چنان اظهار داشته است که این قوم شگفت پای
فشاری و رسوخی در کیش خود دارند که با وجود آوارگی و بیچارگی بمشت ضعیف در میان

[1] بمعنی کنج و گوشهٔ خانه و نهانگاه

چندین کرور هندوستانی هنوز از خلوص عقیده خود نسبت بکیش پاکشان
نکاسته و ترک عقاید خود نکرده و متحمل زحمات و صدمات بیشمار شده تا بچنان
روز راحتی رسیده اند بیکفرکنیش [1] و واعظ معروف عیسوی میگوید نپندارم
اگر اعراب باز در شمشیر بر سر این قوم نتاخته بودند ممکن می بود احدی را از این طایفه
بمذهب اسلام درآورند چه که با همه رخنه کردیم جز اینقوم دکتر موررین [1] خلیفه
دانای معروف بمبئی در ۱۸۸۵ عیسوی چنان تقریر نموده است استواری و
چسبیدگی حقیقی پارسیان در کیش اجدادی خویش از اینجا معلوم و ثابت است
که وطن عزیز باستانی خود را ترک کردند و بتبار که مذهب خود راضی نشدند
مذهبی که چند هزار سال میباشد پیدا شده و پیروان آن زیاده از یکهزار سال است
مانند کوچکترین جزیره در اوقیانوس کبیر [2] یا ذره در جو هوا آنهائیکه در
ایران اند در میان مسلمانان و آنانیکه در هند اند در میان آن جمعیت هندوستان
مقیم گردیده امروز خاصه آنهائیکه در هندوستان واقعند در صفای عقیدت
و حیات صحیح و رفتار درست و ترقیات فوق العاده سرمشق دیگران واقع شده اند
و نیز دکتر مزبور شهادت میدهد که معلم کل (دکتس مولر) بیان میفرماید هیچ جای شک
نیست که بمصداق نه بی دین بود شهریاری بجای نه بی شهریاری بود دین بپای
بنای هر مذهب بر حقیقت و حیات است

1 Dr. Meurin. 2 Pacific Ocean.

و بقای حقیقت هر مذهبی تا هنگامی است که غلبه و قدرت با پیروان آن مذهب باشد
و هر قدر ضعف در قوای سیاسی و زندگی آن قوم واقع شود بیش از آن رخنه در مذهب
آن قوم خواهد شد لکن نکته که در مذهب پارسیان بتحقیق رسیده اینست که آن مذهب
در این مسئله بر خلاف طبیعت واقع شده با آن امتداد مدت و آن صدمات وارده روز
بروز شوق و ذوق و چسپیدگی عرفا و دانایان و حتی عوام آن صفا بآن مذهب زیاد تر
گردیده و اصلاً بهمان حال اول در کمال پاکی و صفا باقی اند که براستی این عقیده بسی
عقیدهٔ تاریخی میباشد و همی گوید اینک یکی از قدیمه ترین مذاهب عالم که یکوقتی
مذهب ملی و محلی اول دولت مقتدر جهان بوده و بجبر و ظلم از محل خود رانده و با نهایت
بیچارگی و افسردگی در غربت اقامت گزیده و بدون واعظ و پیشوا و حافظ صحیح و قدرت
حفظ در دست یکمشت مهجور منکوب باز مانده و از تأثیرات آن امروز همه حامیان
و پیروانش دارای دانش و مکنت و رتبه و شرف و مترقی بمدارج عالیه و در حسن
سلوک سر آمد اهل مغرب هندوستان و همچنان حرارت متمادیهٔ خالصانه مشتعل اند که
کمتر قومی بآن حرارت و صفوت در طول مدت دیده میشود و عجب آنجاست که
با وجود ترقیات فوق العادهٔ اینطایفه از حیث تمول و تمدن و حسن رفتار و نیت
خالص و امانت و حرارت واقعی که در هر امری از طرف دولت و ملت انگلیس
و راجایان هند بآنها رجوع شود و بتوسط اینها مصدر و متصدی امور بزرگ سیاسی

و مُدُنی وغیره اند بخوبی وبادیانت تر از سایر اقوام از عهده بیرون میآیند
چرا مسلمانان با آن کثرت احتیاج هنوز قدر این نعمت را نشناخته و با آنکه
اینطایفه با نتها درجه خوبی میتوانند از حیث علم و ثروت و کارآگهی و تمدّن
خود اصلاح کلیات و جزئیات امور ایران را بنمایند آنها را نمی طلبند
انتظام امور را به ید کفایت و مدنیت آن تربیت شدگان ایرانی الاصل بسپارند
درجه استقامت این طایفه را از استواری آنها بمذهب قدیم خود که با آنهمه
صدمات وارده و اقامت درمیان ششصد کرور اهل هند و وقوع در تحت
دولت عیسوی و اصرار و ابرام دعاة مسیحی از دست نداده اند میتوان
بر اهل عالم ثابت و مدلل نمود —

اینست خلاصهٔ آنچه من نسبت بانقوم صادق راسخ استنباط نموده و حاضرم
در اینکه هرکس بخواهد بوجه اتم مدلل و ثابت و درست مصوّر نمایم —

باری اینست مختصر و نمونه از بیانات بیغرضانه محققانهٔ دانایان و محققین عصر نسبت
بانقوم و مسلک و آئینشان و فعلاً این بنده نگارنده منظورات خویش را بدو[2]
طریق اظهار میدارم — نخست مختصری در باب مذهب زرتشتیان بیان
میشود و بعد موافق میل و تمنای دکتر (باروز)[1] که در خطابه خود بعنوان صدر
نشین مجلس معاون جهان —

1 Rev. Dr. Barrows
2 President of the World's Congress Auxiliary.

بطریقه سؤال پیشنهاد کرده است آنچه در آن باب در آئین زرتشتی از هنگام ظهور آن مذهب جواب حاضر شده است عرضه میدارم -

وحدت زرتشتیان

زرتشتی یا پارسی — بهریک ازین اسامی خوانده شود مقصود از پیروند یکتاشناسی است - اصل و بنیان این مذهب بر خداپرستی و یکتاشناسی است که در همه جای اوستا بلفظ مزدا و اهورامزدا که معنی اهورا خدا و مزدا بزرگ دانا باشد یعنی خدای بزرگ دانا و اصل اسم این مذهب مزدیسنی است که عبارت از خداپرستی باشد و در اوستا در کلمه شهادت زرتشتیان میآید مزدیسنو اهمی - یعنی خداپرست هستم. قانون مذهب زرتشتی بجدی در یکتاشناسی ثابت و قایم و متوجه است که زرتشت کلمه (دیوه[1]) را که ایرانیان و هندیان برای خدای یکتا استعمال میکردند چنانکه امروزه اغلب از طوایف مغرب زمین آن کلمه را بتغییرات گوناگون برای خدا استعمال مینمایند مثلاً یونانیها خدا را (دیوس[2]) یا (زیوس[3]) و رومانیها (دیوس[4]) و آلمانیها (تیوس[5]) و فرانسویان (دیو[6]) و لیتینیان[7] (دیواس[8]) و میخوانند و مینامند محض آنکه دید مردم آن کلمه

1 Daeva. 2 Deos. 3 Zeus. 4 Deus. 5 Teus. 6 Dieu.
7 Lithunians. 8 Diewas.

لیتانیا یکی از ولایات آسیای صغری است

را اندک اندک برای خدایان متعدد استعمال نمودند بکلّی آن کلمه را از استعمالِ
برای خدای واحد ترک و نهی فرموده و بجای آن لفظ اهورامزدا که معنی آن در پیش
گفته شد قرار دادند و دیوه را بجای صاحب تیرگی و اهریمن استعمال کردند
تا بین خدای یکتای زرتشتیان و خدایان متعدد دیگران مانند امتیاز معنوی
نیز امتیاز لفظی داشته باشد و حال آنکه اصل معنی (دیو) درخشیدن و یکی
از قدیمه ترین کلمات آریائی[1] است —

نخستین حقیقت اعظم که بر وجدان هر زرتشتی مینماید ملاحظه در آثار قدرت و آفرینش
عالم و جمله موجودات آنست و بمدلول (اهورائه مزدائه ویسفا وهو چینهمی) اقرار
و اعتراف میکند بر اینکه جهان و هرچه در آنست آفریده ید قدرت احدیت میباشد
و دست قدرت مقصود از آلت و تأثیر قدرت است نه آنکه خدا را دارای دست و
پا و اندام و جسم و جانی بدانند و وجود قادر واحد را اهورامزدا میخوانند
و در ابتدای هر عبارت بمصداق (خشنوثره اهوره مزدا) خشنودی
داور یکتا را خواستارند و او را خداوند دانای بینای حقیقی و صاحب عالم واقعی جهان مادی و
غیر مادّی و عالم مرئی و غیر مرئی و کیهان جسمانی و غیر جسمانی میدانند بهمان نحوی
که جهان مادّی و جسمانی و مرئی و هر شئی طبیعی مرئی دیده ظاهری هر بینائی
را بجانب خویش معطوف میدارد و هر بانگ و بوی و جسم و مزه

یعنی جمله موجودات نیک بخشش خدای هستی بخش دانا و بینا است

1 Aryan:

بی اختیار خود را بطرف قوای سامعه و شامه و لامسه و ذائقه میکشاند و این
قوی را مصدق حسن و قبح و زشت و زیبای خود قرار میدهد و هر مخلوقی که دارای
این قوی باشند بقدر حس خود درک هریک از این لذائذ میکنند در عالم طبیعت
مقر براین میشوند که قوهٔ فوق این قوی هم هست که حاضر و ناظر بر کل موجودات
میباشد که انسان را ممیز هر چیز فی ذاته قرار داده نیز چون بحیات معنوی
پی برده شود و قوهٔ حقیقیهٔ دقیقهٔ مصدق متوجه آن حیات گردد تصدیق
خواهد کرد که آن وجود قوهٔ حاضر و ناظر کیست . قدرتیست فوق اقتدارات
و حیاتی است جاودانی و بیزوال و فروغی است دایم النیران که هم طبیعت
از آن منبع اصلی بکل موجودات جاریست و هم موجودات در تحت آن قدرت
حقیقی مرتب همان طبیعتی که پرورانند و مرتب دارندهٔ موجودات عالم
و چون سیل سریع السیر در ذرات اشیاء کیهان ساری و موثر است چون
متوصل بهمان طبیعت شویم و در دامنهٔ آن سیر کرده طول آنرا بپای حقیقت قدم زنیم
عاقبت ما را بسرچشمهٔ آسمانی خود خواهد رسانید با این دلایل و بگذارتست همان منبع ایجاد
طبیعت و قدرت فوق اقتدارات و نورالانوار را که براستی خالق و آفریننده و حافظ
و پرورندهٔ کل موجودات میباشد دارا هورمزد میباشد که عبارت از خدای بزرگ دانا
و دادگر باشد و انسان را به پرستش چنان ارزنده گوهری رهنمائی و دلالت و تقویت میفرمایند

و بواسطهٔ قوی و اشیاء طبیعی مربی امّت را بحقیقت طبیعت معنوی وجدانی هدایت
وا ز لذائذ جسمانی و روحانی با دلایل و براهین موجه بهره ور میسازد در یکی از شرحها
کانتها (بائکاف) در جائیکه زرتشت ثابت مینماید که حصول هر مقصودی ممکن نشود
مگر بتحصیل اسباب آن و هر اسبابرا نتوان استعمال کرد مگر بجای و موقع مخصوص
خود چنین بیان میفرماید . همچنانکه موجودات مربی دیدهٔ ظاهربین را بجانب خود
جذب و متوجه میسازد بهمان قسم وجود حقیقی وجدان و قوای معنویرا بطرف حقیقت
خود میکشاند و اگر نابینائی از دیدن شیئی بواسطهٔ عدم بصیرت خود محروم و منکر
وجود آن شیئ باشد دلیل بر عدم شیئ موجود نخواهد بود ترتیب تابش خورشید و
ستارگان حرکات مرتبهٔ سیارات جلوه و غیبت ماه ترکیب و خواص
آتش و باد و خاک ترتیبات جریان آب و رویش و بالش نباتات تغییرات
منظمهٔ شب و روز و خواب و بیداری و هکذا هر شیئ مربی گواهی میدهد بر وجود قدرت
مطلق و قادری بیضعف که نه فقط آفریننده و حافظ جهان و موجودات آنست بلکه ید
دست مهر و محبت بر سر تمام موجودات داشته بترتیبات و تنظیمات صحیحهٔ ثابته
هر یک را در جای و حد خود پاس میدارد و در هر کجا و هر چیز که صورت مکانت و امکانیت دارد
حاضر و ناظر است هر شیئ ظاهر الجلوه چنانکه دارای صورت و پیکر و رنگی است نیز دارای سیرت
معنی و گوهریست بهچنین این جهان صوری و موجودات آن آثار و نمونهٔ جهان معنوی است

وچنانکه اشیاء نفیسه وگوهرهای گرانبها وجواهر هر چیز در اشیائی از جنس و رنگ
وشکل دیگر وضخیم تر از خود مکنون و مکتوم ومحفوظ اند و هر شئی را جوهری اندر جوهر
و هر شاخه را تنه و هر تنه را اصلی و هر پوست را مغز اندر مغزیست وچون از صورت
ظاهری هر یک بگذریم و بداخل آن پی بریم از پوست ضخیم و زبر گذشته و به مغز
لطیف و جوهر اصلی رسیده ایم   وصدف اگرچه قشنگ می باشد لکن گوهر
داخل آن بمراتب قشنگ وگرانبها تر است پر آشکار پیدا شد همین قسم که بدست
آوردن جوهر اشیاء عالم صوری بازحمت و علم آنکار میسر میشود بمراتب اولی جوهر
حقیقت بنابر آن چون با علم جوهرشناسی که توجه صحیح و دیده منصف و وجدان بی
الآیش باشد از جلوه ظاهری اینجهان بگذریم و بمعنی پی بریم آنوقت خواهیم دانست
چشم دل باز گشت وجان دیدیم ۞ آنچه نادیده بود آن دیدیم ۞ بجهانی که
سراسر مغز و گوهر و روح مغز و اصل این پوست و شاخهاست خواهیم رسید وهکذا چون
بهر شئی از اشیاء عالم صوری بدیده دقت و امعان منصفانه بنگریم از اثر هر ذره
از ذرات آن جهان جهان جوهر حقیقت و روح مطلب را تحصیل خواهیم کرد و آن
جوهر حقیقت و روح مطلب موجودات صوری عبارت از جهان معنوی که نبود
نیستش خواهد بود و آنکه آفریننده روح و جسم عالم صوری و معنوی و کل موجودات
ونیز بر ذرات موجودات و عوالم جسمانی و روحانی حافظ و حاکم حقیقی است

حقیقی

اهورا مزدا میباشد چنان وجودیست که بصفات آمیغی لم یزل و لایزالی و
آفریدگار نور و ظلمت و عدالت حقیقی و پاکی آلایش ناپذیر و رسائی کامل و عقل همیشناود
و قدرت مطلق موصوف و ذات مقدسش از هرگونه ریب و ریا پاک و منزه
میباشد وجودی که انوار صوری از مصدر حقیقتش تابان اند همه تابنده انوار
معنوی است و چنان وجودیست که ایجاد و اعدام هر شیئی محاط و محصور دست قدرت
اوست چنان وجودیست که جزا و سزای اعمال حسنه و سیئه و حکمت حقیقی
در جزئیات و کلیات را منحصر بذات منزه خود نموده چنان وجودیست که لحظه
از نظاره قلب و وجدان و اعمال احدی از آحاد آفریدگان غافل نیست
و همچنانکه اعمال خیر را منظور و در جزاء نعمای ربانی خود را مبذول میدارد نیز
سزای اعمال شنیعه غیر مستحسنه را بهنگام خود میدهد بهمان نحو که خلقت عالم
صوری و موجودات آنرا تکمیل کرده در عالم معنوی و روحانی هم فروگذاشتی نشده است
و هکذا در طریقه زرتشتی چون بهمه کنه از نکات و هر ذره از ذرات اشیاء و
موجودات صوری چشم و دل را منصفانه به بیانات دلیل و برهان آمیزش
بگشائیم بکمال خوبی راه پی بردن از صورت بمعنی و از خلط بجوهر و از جسم بروح
و از گیتی بمینو و درجات روحانیت و حقانیت و یکتاشناسی را بما نشان داده
و بفهماند و از جهان آینده و بقای روح مبرهن میسازد و میفرماید آنجهان

جهان
بهشت و آخرت

جهانیست که جزای اعمالِ حسنه رحمتِ ربانی و وجد و سرور و حیاتِ جاودانیست
واحد برا قدرتِ تلبیس و تدلیس و القاء شبهه بر ذاتِ احدیتش نمیباشند و آنجهان
جهانیست که سزای اعمالِ سیّئه واسطه و شفاعت و گذر ندارد و آنجهان جهانیست
که بیگمان هر کس هرچه در جهانِ صُوری کاشته بی کاهش و افزایش در رنگ و
بوی و جلبت عین ثمرِ کاشته خود را برخواهد داشت (و در ماده عبادات
و سجدات همسفر ما) آن جهانبانِ حقیقی اهورامزدا اگرچه چشم و گوش
و پیکرِ انسانی و جسم و جانی ندارد ولی تمامی عبادات را می شنود و قلوب
وجدانِ ما را می بیند و در صورتی عبادات ما مقبول خواهد افتاد که اندیشه و گفتار
و کردار ما برابر خشنودی و فرموده اوراست و پاک و بی ریب و ریا باشد و حال
عبادت از بروز پاکی و صفای این سه صفات که رکنِ رکین ایمانست مشهود شود
و عبادتکنان عبادت عملی و بیریائی باشد و هر که بخواهد او را فریبد خویشتن را فریفته
است و بهمین قسم که ذات منزه او اعمالِ حسنه را بی عطا و جزای خیر نمیگذارد و نیز چشم
از خطا و ریای بزهکاران نمیپوشد و بهر حال خواه در سعادت یا نکبت در شادی یا اندوه
در گنج یا رنج در عزت یا ذلت در تندرستی یا بیماری در دولت یا فقر
چون هرچه پیش آید و مصلحت و مشیّت ربّانی او باشد بهر حال
و بهر مقام صلاح و مشیت خالق خیر مخلوق است باید بی ریب و ریا و بدون اجبار

و اکراه بدادهٔ او سپاسدار و برحمت و شفقت او امیدوار و باندیشه و گفتار
و کردار نیک استوار بود

حکمتِ فیلسوفانهٔ مذهب زرتشتی

اینک نیک است درجادهٔ حقیقتِ فیلسوفی مذهب زرتشتی هم نظری افکنده
و امعانی نموده بهره‌ بر داریم بموجب بیانات و دلایل موجّهِ کتب روحانی زرتشتیان
معلوم است که خداوند متعال یا (اَهُورامزدا) آفریدگار حقیقیِ کلّ موجوداتِ صوری
و معنوی و جسمانی و روحانی و چون برای هر کاری اسبابی فراهم کرده است مسبّب الاسباب
مطلق میباشد و چنانکه قادر بر ایجاد هر شیٔ است همان قدرت را بر اعدام هر شیٔ دارا است
و افزایش و کاهش و بقا و زوال هر چه مشیّتِ احدیّت او اقتضا نماید منحصر به ید قدرتِ
وحدانیّتِ خودِ اوست چنانکه قوّای توالد و تناسل را در هر مخلوقی عطا فرموده هم مادهٔ
مماتِ صوری هر یک را فراهم کرده است و این مسئله خیلی مورد حیرت و بحث
واقع شده که جهتِ این دو موادِ متضاد چیست؟ مطابق بیانات دکتر هاگ[1]
که نهایت کوشش را در طریقهٔ وحدانیت و انفراد خداوند متعال نموده است میگوید حقیقت
مطلب زرتشت با حسن وجه حل این مسئلهٔ مشکله را از رفتگان و باشندگان و
آیندگان نموده است و فی المثل در مقابل اینکه

1 Dr. Martin Haug.

انواع و اقسام اعمال خبیثهٔ شنیعه و شرارت و رذالت چه تناسبی با طیّبات
و حسنات و تقدّس و عدالت خدائی دارد زرتشت فیلسوفانه حلّ این مسئلهٔ غامضه را
به پیشنهاد دو موادّ اصلی که از یک وجود صادر و اگرچه مختلف ولی متّصل و واحدند چنانکه
جسم و روح دو مادّهٔ متفاوتند ولی تشکیل یک وجود واحد را مینمایند و با وجود آن
وحدت جسم و روح باز خلقتی از وحدت حقیقی است نموده و آن دو موادّ یا دو اصول
و یا بعبارةٔ اُخری دو سبب اصلی در اوستا دو سپنتو مینیو باشند که اصل کلمهٔ مینو
از لغت قدیم اریائی مشتق است که (مَن) و معنی اندیشیدن باشد بعینه مانند کلمهٔ
(سپیریت[1]) که انگلیسها برای (روح) استعمال میکنند و اصل معنی آن ادراک
خیالی است نه حسّی. این دو مادّه یا دو روح یا دو سبب یا دو اصول به هر یک
ازین اسامی بنامیم یکی ذو قدرت خلقت و دیگری ذو تسلّط هلاکت است. برای
آنکه ذو قدرت خلقت است در اوستا کلمهٔ (سپنتا مینو وشش) آمده یعنی
(روح افزایشی) و برای دیگری (انگره مینو وشش) یعنی (روح کاهشی)
استعمال شده این دو[2] ارواح در تحت حکم و قدرت پاک خدای واحد که (اهورامزدا)
باشد کار میکنند و بوسیلهٔ این دو سبب یا دو[2] روح جهات مسبّب الاسبابی
فراهم و اگرچه این دو اصول مادّهٔ حیات و ممات و خلقت و هلاکت جهان و آنچه
مرئی است میباشد ولی چون از تحت امر و قدرت

1 Spirit.

خالق حقیقی خارج نیستند پس اگر سبب دو هستند مسبب الاسباب همان ذات واحد
میباشد و از جهت فراهم کردن این دو سبب که اصل تمام سببها و امور است
ذات احدیتش مسبب الاسباب نامیده شده و این دو سبب از ازل آلت کار
بوده و الی ابد مشغول ایجاد و اعدام موجودات هستند و خواهند بود + اصل کلمهٔ
(سپنتا) و (انگرهه) عملیات آن دو روح را نشان میدهد بانمعنی اشتقاق
کلمهٔ سپنتا) از مصدر (سپنن) لفظ اوستنا است که اصل معنی آن افزایش
باشد و در زبان سنسکرت (شونی[1]) میگویند و اشتقاق کلمهٔ (انگ)
که بزبان سنسکرت (انه[2]) و لاتین (انگر[3]) میگویند بمعنی بهم فشردن
و خلل رسانیدن میباشد -

مطابق بیانات فیلسوفانهٔ زرتشت اجرای امور اینعالم بوسیلهٔ این دو اصل
مخالف (سپنتا مینوش) که مادهٔ نیکی و (انگرهه مینوش) که مادهٔ بدی
باشد و هر دو در تحت مخلوق یک خدای واحد هستند میباشد معلم کامل علوم
شرقی (دارمستتر[4]) هم راسخاً همین تصدیق را دارد که تولید تمام نیکیها از (سپنتا
مینوش) و بدیها از (انگرهه مینوش) میباشد

تاریخ جهان تاریخ کشمکش آن دو اصول است که چگونه (انگرهه مینو) بجهان
اهورامزدا یورش آورده موجب اختلال امور آن گردید

[4] یکی از محققین معروف فرانسه

1 Shvi. 2 Anh. 3 Angere.
4 Darmestetter.

و عاقبت بکلّی قسم از آن رانده و منهدم خواهد شد تکالیفِ انسان در بینِ این
دو اصول در طاعت و امر بمعروف و نهی از منکر موجب مکاشفات و الهامات
اهورامزدا بزرتشت معیّن و قوانین روزگار زیستِ انسان در اینعالم مشخّص
و مرتّب شده است و کارِ اینجهان و این دو اصل بهمین منوال تا وقت معیّنه
برمدار است و در آنوقت دوزخ و انگره مینیو منهدم و معدوم شده
مردگان احیاء و در شادیِ جاودانی در جهانِ بی آلایش سلطنت خواهند
کرد اینک عملیات آن دو روح یا اصول را موافقِ بیاناتِ اهل مدارس
اروپا بیان میکنیم — مطابقِ اظهاراتِ دکتر هاگ (سپنتا مینو اُشس) متصدّی
و مسلّطِ تمام موجودات فروغمند و روشنائی بخش و نافع و خوب برای طبیعت
است و (انگره مینو اُشس) در کارهای بد و مضر بحال طبیعت واقع شده
و اگرچه مخالفِ یکدیگر اند ولی مانند شب و روز و روح و جسم بهم متّصل و برای حفظ
و برداریِ خلقت واجب و لازم اند روحِ نیکی مانند شعلهٔ درخشان جلوه
میکند و روح بدی شبیه بچوبی میباشد که بعد از اشتعال مبدّل بذغال میشود
اینجا و جلوهٔ روشنائی روز از (سپنتا مینو اُشس) است و تاریکی و ظلمت شب از (انگره
مینو اُشس) صفت سپنتا مینو اُشس بیدار و هشیار و هدایت نمودن مردم بتکالیفِ خود است
و صفتِ انگره مینو اُشس خسته کردن و خواب آوردن و از عملیات باز داشتن چراغ

حیات

حیات بوسیلهٔ سپنتامینواُشش روشن وبتوسط انگرهمینواشش خاموش میشود
وپس از گسلیدن جان از قید تن بتوسط سپنتامینواُشش است که حیات جاودانی
حاصل میگردد موافق اظهارات (دارمستتر) سپنتامینواُشش سراسر حقیقت
ومعرفت وحدت وخوبی وعلم است و انگرهمینواشش جمله تیرگی و دروغ وشرارت
وجهالت وخصائل زشت سپنتامینواُشش در فروغ لامحدود میزیو دو انگرهمینو
در تیرگی نامعدود آنچه روح خوب میکند روح بد مضر ومخالف آن میشود
مطابق کتاب معروف پهلوی موسوم به (بندهشن)[له] از این کشمکش بین این
دو ارواح عاقبت فتح وفیروزی نصیب حق بطرف روح خوبی خواهد بود
این قیاسات وتصورات فیلسوفانه بعضی دانایان وفضلا را درباب علم الهی
زرتشتیان باشتباه افکنده وخاطرنشان برخی مؤلفین شده که مذهب
زرتشتی تعلیم به (دوشناسی) نموده ولی بتحقیق وجرئت میتوان گفت که چنان ظنون
فاسد واینگونه تصورات بکلی از حقیقت خارج وحمل بر عدم صحت ادراک آنها محض
عدم تعمق وحقیقت بینی است دراین باب دکتر هاگ میگوید ظنونی که درباره تعلیمات
زرتشت به شناسائی دوخدا شده واذهان را مغشوش کرده است محض اظهار
دوارواح مستلط نیکی وبدی که از یکدیگر متمایزو ازامور یکدیگر متشمئز اند ونسبت
میدهند که یک روح خبیث متساوی با قدرت اهورامزداست نهایت ا

[له] یعنی سفر پیدایش که عبارت از شرح پیدایش عالم باشد

علم الهی زرتشت که در آن تعمق شده بعید مینماید و آن آئین پاک بکلی از این نسبتها مبری و معری است و سبب آنکه چرا قیاس اصلی زرتشت در باب دو ارواح ذو قدرت خلقت و ذو قدرت هلاکت بر اذهان و ادراک بعضی نامعلوم و مجهول و محل پرستش اسائی دو خدا شده اینست که در کتب پارسیان غالباً سه لفظ برای خدا میآید یعنی مزدا ـ و اهورا ـ و اهورا مزدا ـ و این لفظ آخری مرکب از دو لفظ اولی است عموماً دو لفظ اولی در نوشته های متقدمه گاتها و آن لفظ مرکب آخری در ترقیمات متاخره میآید و بعوض اینکه اهورامزدا بجای مزدا برای خدا محدود در تحت امعان باشد در زمان متاخرین اندک اندک وسعت و شاخ و برگ پیدا کرده و برای سپنتامینواش که اصل خوبی باشد استعمال شد و بعوض استعمال کردن کلمهٔ سپنتامینواش در مقابل و مخالف انگرهمینواش کلمهٔ اهورامزدا را استعمال میکردند و بدینواسطه مؤلفین متأخره سپنتامینو و اهورامزدا را یکی دانسته و این هردو کلمه را برای خدا تصور کردند و از پیکرهٔ اصلی بیرون رفت و از اینجهت در تالیفات خود آوردند که از استعمال شدن لفظ اهورامزدا و کتب زرتشتیان در مقابل انگرهمینواش و اهرمن هدایت و دلالت و تعلیم به (دوشناسی) است (دکتر وست[1]) معاون دکتر هاگ یکی از پهلوی دانان معروف در بعضی ـ

1 Dr. west.

از نوشتههای خود بدلایل و براهین موجه این ظن و تصور نسبت به (دوشناسی)
را تقسیمی نکرده که مفهوم خاص و عام میشود و این عالم بعلوم شرقی در دیباچهٔ
ترجمهٔ انگلیسی بندهشن پهلوی که یکی از عملیات معتبرهٔ (مکس مولر) نسبت
بکتب مقدس مشرق زمین است میگوید جهت آنکه مذهب زرتشتی با نهان
برخی صاحبان ظن مذهب دوشناسی معرفی شده است اینست که این تهمت
صرف را بعضی مؤلفین اسلام عناداً و غرضاً محض انهدام اساس و انعدام اسم آن
مذهب بآن کیش با فریی بستند و برخی سیاحان و مفتشین ظاهربین بی بصیرت
عیسوی تعبیرات و تذکارات آنهارا از روی حقیقت پنداشته بر قوت و
اشتهارات آن افزودند و اذهان عیسویان را نسبت بمذهب زرتشتی
برآشفتند و چرکین کردند و چنان این الفاظ را بالحاح و ابرام و حرارتی
شایقانه شهرت و قوت دادند که حتی برای خود پارسیان مشتبه شده بود و تعجب
آنجاست که در اینمدت عقلا و صاحبان ادراک چرا درک این نکتهٔ مهمه را نکردند
که چگونه ممکن است مذهبی که اکیداً امر به یکتاشناسی مینماید و برای اجتناب
مردم از بدی روح خبیث را تشریح و توضیح نموده است دوشناسی و پرستش
دو معبود را تعلیم کند و آنهم باین شرح و بسطی که هرکس هرچه توانسته یا از روی
غرض یا نادانی بر تألیفات دیگری برای جلوهٔ ید طولای خود منضم و ملحق کرده است

اگر ایراد همین است که تمام مذاهب عالم اعتقادشان بروح شریف وطیب و روح خبیث حقیقی است ووقتی این مذهب محل ایراد وهدف تعرض واقع میشد که مذهب ایرادگیران مبری ازاین اعتقادات باشد ودرصورتیکه اعتقاد عامه براین است پس اصل وضوح وثبوت مواد طیبه وخبیثه ونور وظلمت مقدماً بواسطهٔ زرتشت شده ودیگران توضیح واضحات کرده اند هرگاه لزوم وجوب ثنی ثنّاشناسی اینست که روح خبیث را حاضر وناظر ودانای کل وقادر مطلق ولم یزل ولایزال دانند پس مذهب زرتشتی آیین ثنی شناسی نیست -

انچه ثانی چیز دیگر باشد

در (بندهش) واضحا میگوید که روح خبیث دانا وتوانای مطلق نیست فهمش روی تعقب است نقیضی که او ازوجود (اهورامزدا) بکلّی آگاه نبوده تا او از قعر ظلمت برخاست وروشنائی را دید او غافل وجاهل وبی بصیرت از آینده است مگر آنچه (اهورامزدا) باو کشف کند در رستاخیز مخلوقش هلاک واوخود ناتوان وتباه خواهد شد هیچ وقت او نمیتواند در دوجا یکوقت حاضر شود یا اطلاعی خارج ازحضور ودید خود حاصل نماید باآن بیانات بمراتب قوی وقدرت اورا کمتر وپست تر ازمیزانی که سایرادیان برای شیطان برشمارند تعریف میکنند ابتدا وانتهائی که زرتشت برای اهریمن یاآن روح خبیث بیان وتوضیح کرده است خارج ازشباهت بشیطانی که سایرادیان قائلند میباشد درصورتیکه بعضی مولفین نسبت

مثنی شناسی را محض بنابات خصائل و اطوار اهرمن بزرتشتیان داده اند چرا سائر ادیان که همان اعتقاد و اعتراف را دارند مجزی داشته اند و بدون جهت و ایرادی که خودشان از آن مبری باشند نسبت مثنی شناسی بزرتشتیان داده اند نیز دکتر (هاگ) میگوید که اعتقادات مذهب زرتشتی درباره اهرمن و دوزخ بالتمامه مطابق با عقاید روحانی مسیحیانست و انجیل و توریة و زند اوستا بدون تفاوت شیطان را قاتل و مهلک و ام الفساد والخبائث و ابو الکذب میخوانند

بدین نهج نامی ببینیم که مطابق با فیلسوفی زرتشت دو مواد اصلی اند که مانند دو ناموراساس و اجرای اینجهان و امور آن منوط و وابسته به آن دو است لهذا اگرچه خداوند یکتاے قادر مطلق آفریدگار کل است هم میتوان گفت که قسمتی از اینجهان از خلقت مادهٔ خوبی و بهرهٔ از خلقت مادهٔ بدیست مثلاً چون بابدان فلکی و خاک و آب و اسپ و گوسفند و هکذا درست بدیدهٔ دقیق و از روی امعان و انصاف بنگریم می بینیم که دست خلقت مادهٔ خوبی در اینهاست و مار و عقرب و مور و ملخ از خلقت مادهٔ بدی اند خلاصه چیزهائی که مؤید خوبی و مفید و باعث صحت حیات آدمی اند از خلقت مادهٔ طیبه اند و آنچه بعکس این نتیجه دهد از خلقت مادهٔ خبیثه میباشند و این دو ماده هر دو در وجود فرد افراد انسان راه

و اختیاری دارند و قبول هر یک از آنها بسته بتوجهات خود انسان است که با

اعمال حسنهٔ صحیحه را اختیار کرده و بر قدرت حسنات افزوده بدی را مغلوب و از

وجود خود معدوم کند و یا بطریقهٔ زشت کرداری افتاده از نیکی بگریزد و همچنین

زراعت خاک و پرورش حیوانات تربیت پذیر زند بار بی آزار[1] و هکذا منسوب

بمادهٔ نیکی و موذیات و شند باران منسوب بمادهٔ خبث اند نسبت باین

نکات دقیقهٔ صحیحهٔ حسیه فیلسوفانه بیتر ساموئیل لانک[2] میفرماید . . . ش

حکمتهای این دین مبین نهایت ساده و از ریب و ریا خالص است از و ند

گوهر این مذهب یکتاپرستی است و بصفات گوناگون موصوف و در طریقهٔ یکتا

شناسی و یکتاپرستی ثابت و قائم تر از سایر مذاهب یکتاپرستی میباشد-

اهورامزدا که کلمهٔ مختصرهٔ اور مزد بجای آن استعمال شود معنی آن اینست (خداوند

بزرگ دانا) آنکه شیدان شید[4] است هم در شیدستان[5] جای دارد و هم در

ذرات کائنات و ذات احدیت او منزه از اینست که ما بتوانیم نسبتی با و داده و صفتی

از او کسب نمائیم و بمعرفت او پی بریم و یا طرف حرمت و محبت قرار دهیم زیرا اینها مختص بمقامات

محسوس است نه قدرتی که وجود و عدم عالم و عالمیان را بیک لحظه معدوم و ایجاد نماید

زرتشتیان هیچیک از این دو مواد طیبه و خبیثه را خداوند قادر مطلق و آفریدگار جهانها

نمی دانند بلکه فقط دو مواد و قوای متضاد که ضدین

3 Samuel Laing

[1] بجانوران بی آزار

[2] اصلاً انگلیس و وزیر مالیه هند بوده مرحوم شده

[3] یعنی مسأله وجود جوهر جوهر و اصل اصلی

[4] نور الانوار

[5] شید یعنی نور و روشنائی جای

هم نامند و آنهم بر آشکار است که در جهان هرچه صورت وجودی یافته قوه متضادی
در مقابل آن موجود شده و حتی الفاظ و عبارات و چون وجود هر شئی بدون وجود مواد
اصلی خود امکان ندارد آنچه زرتشتیان مواد نیکی و بدی میدانند همان موادیست
که جمله صاحبان حس و ادراک بر آن تصدیق دارند و نیز میفهمیم باید واضح و آشکار
است که مذهب زرتشتی بسی ساده و شریف است که بهر قسم بخوانیم و بهر
طریق طرح کنیم در هر عهدی نسبت با اهل آن عصر نزدیک و مناسب و متصل
بطبایعشان است دانای زمان مثل هکزلی[1] و فیلسوف کامل مانند
(هربرت سپنسر[2]) و شاعر معروف چون (تنی سان[3]) و حکیم روحانی مثل
دکتر (تمپل[4]) و هکذا معترف بر این اند که خالق قدرتی مخصوص بطبیعت عالم برای
اجرای مقاصد عالیت بخشوده و به سپنتا مینواش و انگره مینواش معترفند
و تصدیق دارند که حضرت مسیح از ماده سپنتا مینواش بهره ور بوده که انگره مینواش
بدست او زبون و مغلوب و منکوب شده (میستر هارلز[5]) در دیباچه ترجمه
اوستایش بزبان فرانسه میگوید مذهب زرتشتی نسبت بتمام مذاهب
قدیمی قوانین اخلاقی و اصول فیلسوفانه را اصح و اصوب تعلیم میدهد
و آنچه بامتحان رسیده مذهبی است خالص و پاک و مقدس و اساسش فیلسوفانه
استوار —

[5] یکی از محققین معروف فرانسوی

1 Huxley. 2 Herbert Spencer. 3 Tennyson.
4 Rev. Dr. Temple.

واثرات جوابیهٔ علوم اخلاقی را در هر عصر خواهد بخشود چنانکه مواد اصلی در تحت
اهورامزدا باعث حصول جهان مادی بشرحی که بیان شد هستند نیز دو مواد
دیگر چسپیده بطبیعت انسان میباشند که انسانرا بمواد نیکی و بدی ترغیب و
تحریک میکنند و این دو مادّهٔ متصله بطبیعت آنکه آنسانرا بسوی مادهٔ نیکی
دلالت و تقویت میکنند موسوم به (وُهُومَنْ) یا (وَهْمَن) یا (بَهمَن) است
یعنی اندیشهٔ نیک زیرا (وُهُو) و (وَه) و (بِه) بمعنی بهتر و (مَن) مانند
(مَنِیشْنُو) بمعنی مصدر اندیشه یعنی ضمیر است وآنکه انسانرا بجانب بدی وخبا
وفساد اغوا میکند نامزد به (اَکَمَن) است یعنی اندیشهٔ بد زیرا معنی (اَک) بد و
(مَن) اندیشه است واین دو مواد متصلّه به طبیعت که وَهْمَن و اَکَمَن باشند
هر یک مَنِش و گوِش و کُنِش یعنی اندیشه و گفتار و کردار انسان را فشار داده۔
وَهْمَن بطرف هُومَت و هُوخت و هُوَرِشت که نیک اندیشی و نیک گفتاری
و نیک کرداری باشد میکشاند واَکَمَن بطرف دُشْمَت و دُژوخت و دُژوَرِشت
که بد اندیشی و بدگفتاری و بدکرداری است اغوا مینماید درباب پنجم وندیداد
درست شرح حقیقت اخلاقی واشوئی را بیان و مدلل مینماید نخست میگوید که
(یَزدائه مَشیائی اَیپی زانِثم وَهِشتا) که دکتر (سپیگل)[1] چنان
ترجمه و تعبیر نموده است۔

1 Dr. Spigiel.

[1] یکے از محققین معروف

(بعد از تولد انسان هیچ نعمت و ابهتی فوق و بهتر از اشوئی نیست) و این نکته
جوهر کلام و اصل معنی آئین زرتشتی است بدانروی (پیشتر هارلز[1]) از روی
صحت میگوید که مطابق نسک و بیانات زرتشت کلمهٔ مقدسهٔ (اشا) را که عبارت است
از راستی و پاکیست بسی ستوده که آن لفظ را در زبان سنسکریت (رتیا) میگویند
و خلاصهٔ تعبیر اشوئی در نسک مزبور چنین است که (حفظ هومت و هوخت و هورشت)
که اندیشه و گفتار و کردار نیک باشد عبارت از اشوئی است که پاکی باشد و از این
سه کلمات موجز مختصر پر معنی بخوبی میتوان مراتب فیلسوفانهٔ حقانی زرتشت را
قبول و ثابت کرد ـ زرتشت پیغمبر باید که سلامتی روح و جسم و زندگی واقعی و روحانی
و جسمانی و حظوظ حقیقی صحیح حیات انسانی و نمودن صورت حساب صحت اعمال را
بفرشته (مهر داور) که در چینود پل پاسبان دروازه های آسمان است
ممکن نباشد مگر بوسیلهٔ حفظ صحت هومت و هوخت و هورشت و
و همیشه میباید که اندیشه را در خاطر جولان مده مگر براستی و پاکی زبان را
به بیان و اصل مکن مگر براستی و پاکی و در هیچ کاری گام منه مگر براستی
و پاکی و بالاخره خلاصهٔ مقصود فیلسوفانهٔ زرتشت این است که انسان
تشفیعی نخواهد داشت مگر اندیشه و گفتار و کردار راست و پاک
و شایسته و نیک و همی تکرار میکند که عمده

یعنی بر چینود ... حاصل

1 Harlez.

مقصودِ رسالت جز ہدایت و تقویت باین سہ نکتۂ اعظم نیست و ہیچ رہبری بہتر از این سہ صفات انسان را بمینوی برین نخواہد رسانید دکتر ہاگ میگوید کہ در مقابل تثلیث[۱] عیسویان زرتشت فیلسوفانہ این سہ اصل متین را بمنزلۂ تثلیث قرار دادہ و این سہ اصل محور و مداریست کہ دایرۂ زرتشتی گری گرد آن دوران میکند و کلیۂ اساس آئینِ زرتشتی بر روی این سہ پایۂ استوار تأسیس شدہ شرح ذیل در پند نامہ پہلوی بزرگمہر مختصری از جامعیت این سہ ارونده گوہر پر ارزش پرسش[۲] و پاسخ[۳] مانند توضیح مینماید —

پرسش خوشبخت ترین مردم در جہان کیست؟

پاسخ بیگناہ ترین مرد؟

پرسش بیگناہ ترین مرد کیست؟

پاسخ کسیکہ در راہ خدا پرستی گام زدہ از اہرمن بپرہیزد

پرسش رہِ خداپرستی کدام و پرہیز از اہرمن چگونہ است؟

پاسخ اشوئی و راستی و نیکوکاری رہِ خداپرستی است و بدی و بدکاری از اہرمن

پرسش تعیین اشوئی و راستی و نیکوکاری بچہ و تشخیص بدی از چیست؟

۱ن تثلیث عیسویان اب و ابن و روح القدس است

۲ن معنی

۳ن جواب

نمبر (۱۰۰)

پاسخ — اشوئی وراستی ونیکوکاری بهُومَت وهُوخت وهُووَرِشت معین وبدی از دشمت ودژُوخت ودژورشت مشخص میگردد۔

پرسش — هومت وهوخت وهُووَرِشت ازچه حاصل ودشمت ودژوخت ودژورشت ازچه ظاهر میگردد؟

پاسخ — امانت وداد ودهش وراستی وپاکی ونیکی تولید هومت وهوخت وهُووَرِشت وخیانت واحتیاج ودروغ وناپاکی وبدی تشکیل دشمت ودژوخت ودژورشت مینماید۔ لهذا ازاین مختصر بیان معلوم میشود کسی که تحصیل هومت وهوخت وهو ورشت میکند امانت وداد ودهش وراستی وپاکی ونیکی را پیشه کرده درجادهٔ خداپرستی قدم میزند وازآرزوی چنان کسی معصوم وخوشبخت ترین مردم میباشد (هِرادُتاسُس[1] مخصوصاً توضیح مینماید که زرتشتیان تعلیم راستگوئی را نسبت بفرزندان خود ازآغاز کودکی فرض وقرض خود دانسته ومیدانند۔ این نکته ما را متوجه بروان پس ازمرگ مینماید که درکیش زرتشتی بجاودانی روان اعتقادی کامل دارند۔ درکتاب اوستا درهادوخت نسک وباب نوزدهم وندیداد وکتب پهلوی مینوخرد وویراف نامه بخوبی توضیحات صحیحه درباره روان پس ازمرگ میدهد در ویراف نامه شرح معراج

1 Herodotus.

هرادتاسس یکے از مورخین خیلی معروف یونانی

اردای ویراف و سیر و سیاحت او را در مضافات و نواحی مینو بیان میکند
و این معراج مطابقت با صعود اشعیاء نبی بیاناتش درباره بهشت و
دوزخ تا اندازهٔ تطبیق با عقاید عیسویان مینماید و بنحویکه دکتر هاگ تصدیق میکند بیاناتی
که اردای ویراف دربارهٔ دوزخ و شکنجه های آنجا نموده مطابق بدوزخ نامهٔ
شاعر معروف ایطالیائی (دانتت) میباشد بهر صورت در آئین زرتشتی
اعتقاد کامل در روان و حیات جاودانیست و گیاهی که نامزد به هوم سپید و
مطابق سُمای هندی هنود میباشد بعلامت بیزوالی روان بکار میبرند و موافق
اظهارات (دکتر ویندشمن[1]) و معلم کل (مکس مولر) این گیاه ما را از درخت
حیات باغ عدن یاد آوری میکند چنانکه در کتب عیسویان آمده که درخت حیات
را کروبیان حافظ اند همچنین در کتب زرتشتی دربارهٔ هوم سپید یا گیاه علامت
بیزوالی آمده که فره وشیان بیشمار پاسبان آنند و معنی (فره وشی) پاسبان
روان است . در اوستا و کتب پهلوی بعد بسی دلایل و براهین درباب
بیزوالی روان آمده است و حق است زیرا اعتقاد درین تعلیم واجب و اصل اساس
مواد اخلاقی و روحانی است دکتر (گیگر[2]) درین باب میگوید نمی پندارم در هیچ
جا دربارهٔ حیات آینده بعد از مرگ و حفظ احترامات و شرافت مراتب آن بواضحی و
استواری قاطعی در اوستا اکیداً بیان شده باشد

[1] یکی از محققین معروف المانی
[2] یکی از محققین معروف المانی

1 Dr. Windischman.
2 Dr. Geiger.

در اینجا آن علم و حکمت حیات جاودانی و داوری و بازخواست جهان آینده
یک قانون اصلی اساس کلی برای کلیهٔ قوانین طرح و تشکیل کرده است و چنانکه
دستور پشوتن دارابجی در ترجمهٔ خود ذکر کرده است بدون درک آن بواقع
مذهب زرتشتی مجهول و نامفهوم خواهد بود در طریقهٔ زرتشتی اعتقادی کامل دربارهٔ
بهشت و دوزخ بیان شده که لفظ بهشت را (وهیشتا) (وهیشتاهو) و دوزخ را
(اچیشتاهو) آورده و در تعریف این دو محل همی فرماید که بهشت جائیست پر از نور
و نزهت و جلال و دوزخ مملو از تیرگی و غلظت و عفونت و چنان آمده که مابین بهشت
و اینجهان پلی است موسوم به چینود که معنی آن بزبان اریانی قدیم اینست (چیدن حاصل)
و در آنجا باعمال و افعال گذشتهٔ انسان رسیدگی و داوری بشود و این عقیده چینود
زرتشتیان مطابق است با (صراط) اسلام و (وغو[1]) چینی ها و (گیال[2]) و (بفراست[3])
سکندنویان[4] بموجب کتب پارسیان تا سه روز بعد از مرگ انسان روان
در کرانه گیتی و بینو در تحت پاسبانی سروش ایزد متوقف است هرگاه
آن متوفی کسی باشد که در گیتی زندگانی بپارسائی و نیکوکاری و راستی
و پاکی و هومت و هوخت و هورشت بسر برده روانش چنین متذکر خواهد شد
(اشتا اهایه یهایه اشتا کهما اچیچید) یعنی خوشی و نیک
کسی است که خود -

1 Wogho. 2 Gioell. 3 Bifrost. 4 Scandinavian.

[4] اہل سوئڈ و نروج
Sweden & Norway.

سود نیک برد و بتوسط او سود نیک بدیگری هم رسد و اگر عمرش به بدکاری
و ستم و شرارت سپری شده باشد روانش باین کلمات ندامت و حسرت آمیز
متکلم خواهد شد (کَم نمی زام کترا نَم اینی) یعنی بکدام زمین برگردم و بکجا بروم
در طلوع فجر شب سوم روانهای رفته در چینود پل نمودار میشوند و فرشته (مهرداور)
پاسبان این پل است مهرداور در آنجا سردار و داور میباشد و رشن
و اشتاد معاونین او - رشن عدالت و اشتاد صداقت را ظاهر میدارد
بر سر این پل فرشته مهرداور اعمال هر کس را در ترازوی ذره سنجی وزن میکند
هرگاه طرف نیکی حتی ذره سنگین تر از طرف دیگر باشد فاعل آن اعمال سالماً
از آن پل گذر نموده و به بهشت داخل خواهد شد و اگر طرف بدی حتی ریزه بیش
از طرف نیکی سنگین باشد مجاز نخواهد بود از آن پل بگذرد بلکه واژون در عمق
دوزخ افکنده خواهد شد و چنانچه کرفه و گناهش برابر باشد بجائی نامزد به
(همستگان[1]) فرستاده خواهد شد که اسلام آنرا (اعراف) و عیسویان
(پرگتاری[2]) میخوانند یعنی اعمال نیکش او را مانع از رفتن بدوزخ و اعمال بدش
مانع از رفتن به بهشت است و چنانکه در کتب زرتشتیان آمده صواب[ث] و خطا
بمرور ایام مانند اصلی که فرع بر آن تعلق گیرد افزوده خواهد شد مثلاً دو برادر توام
بهمن و رستم نام -

1 Hamast-gehan. 2.Purgatory.

درسن بیست و پنج درصد این برآمدند که بالمناصفه یکهزار تومان در راه خیر بهٔ نهند
بهمن بدون درنگ پانصد تومان سهم خود را پرداخت و رستم تا سن پنجاه بدفع الوقت
و طفره گذراند بر فرض سود صد چهار هم که حساب کنیم در سن پنجاه پانصد تومان عطیهٔ
بهمن اصلاً و فرعاً در راه خیر یکهزار تومان شده و پانصد تومان رستم همان پانصد
تومان است و اگر در خارج سودی برای شخص او داشته زیانی در عمل خیر و صواب
واقعشده و از سن پنجاه ببعد هم هر قدر فرع بر آن پانصد تومان رستم تعلق گیرد
دو مقابل بر یکهزار تومان بهمن تعلق خواهد گرفت . لهذا اعمال خیر یا شر صواب
یا خطا که در ایام جوانی شخص بعمل میآید نسبت باعمال آخر عمر و کبر سن بسی فزونی خواهد
گرفت و هر عمل نیکی که در ایام جوانی بعمل آید مراتب صواب و حاصل آن بیشتر از زمان
پیری خواهد بود و از این سبب است که در (دادستان دینی) اصرار و الحاح
میکند جوانان حتی القوة در اعمال خیر در آغاز جوانی فروگذاشت و اهمالی نکرده فرصت
را غنیمت دانند و لازمهٔ هر جوانست که از ابتدای جوانی عادت باعمال صحیحه و نیکوکاری
کرده خویشرا معتود سازد و هم از آغاز جوانی از هر بدی و گناه بپرهیزد
و اگر گناهی دانسته یا ندانسته سر زند باید باعمال حسنه باضعاف تلافی
آن نمود تا همچنین گناه فرع بر آن تعلق نگیرد صواب مراتب
اولی و روز داوری کفهٔ میزان صواب کفهٔ گناه را مغلوب سازد و در حقیقت

وثبوت این مسئله فزون سهولت دارد زیرا هر کس نیکوکار یا بدکار شود از ابتدا که
داخل آن نیکی یا بدی بشود جزئیست و بمرور بر آن میافزاید چنانکه اگر کسی داخل در عمل
بدی شود و بعد پشیمان نگردیده باعمال حسنه آن بدی را مغلوب نکند روز بروز
بدکاری و شرارت او افزون خواهد شد و همچنین نیکی و این فزایش خود
فرع عملست

پرستشگاه زرتشتیان

چون مختصری درباب بعضی قواعد مذهبی زرتشتیان گفته شد حالیه مجملی درباب
پرستشگاهها و معابد پارسیان مذاکره شود از آنجائیکه بمحض عدم اطلاعات
صحیحه و تعصبات جاهلانه معاندین دین زرتشتی بدون پی بردن باصول بعضی تهمتها
بزرتشتیان داده و محض اقداماتی که زرتشتیان نسبت باتش مینمایند آنها را
منسوب باتش پرستی نموده و معبد زرتشتیان را آتشکده خوانده اند بدینجهت آنها را
نسبت آتش پرستی داده اند ما اینجا بطول و تفصیل نمی پردازیم که مطالب تاریخی
واخلاقی و مذهبی و علمی را دلیل ثبوت خداپرستی زرتشتیان قرار دهیم ولی
همینقدر عرض میکنیم که ابداً زرتشتیان آتش را خدا ندانسته و آنرا بمنزله
خدائی پرستش نمیکنند فقط زرتشتیان آتش را بمناسبت نورانیتش مظهر خدا میدانند
و آنرا جز یک شیئ و مخلوقی نورانی بحساب نمیاورند و مظهریت آنرا مقدم بر مظاهر

خاکی و آبی و مصنوعی وغیره میدارند چه که فساد و اعدام در تمام مظاهر امکان
دارد لکن نار اگر جسم ناریت آن که آلت اشتعال باشد و صورت خاکستر پذیرد قبول فساد
نماید اصل آن که تجلی و پاکی است (بمصداق کُلُّ شَیْءٍ یَرجِعُ بِما اَصلِه) از اصل خود خارج
نمیشود فقط مظهریت نار در انظار پارسیان تجلی و پاکی و خلصی الوهیت را جلوه میدهد
خلیفه[1] فاذرموزین میفرماید زرتشت نه آنکه اصلاح وحدانیت خدا در اخلاق و طبایع
مخلوق نمود بلکه ایریان را از پرستش آتش باز داشت و معنی احترام آتش را
خاطرنشین کرد و لایزال و لم یزلی خدا را بانظار بی اطلاعان جلوه گر ساخت نیز خلیفه
مزبور بیان مینماید هیچ جای عجب نیست که در اینطریقه تصورات ایریان قدیم
مشابهت بعقاید موسویان در توریة دارد   مذهب یهودیان فقط مقدمه و
مماثله برای مذهب عیسوی بود   در صورتیکه در توریة بیان میشود شعله های
آتش سوزان نشان ظهور و حضور خداست   و موسی منادی میدهد که خدا را در میان
شعله های آتش دیدم و بانگ او را از میان شعله های آتش شنیدم —
رستگاری بنی اسرائیل از قید اسارت مصریان و هدایت آنها در میان
بیابان و نجاتشان از تعاقب فرعونیان در دریا و نزول ده احکام مقدسه
و الهام کشتی عهد و قربانی نخست و مذابح دامی و پیشگوئی نسبت با یجاد
وجود مسیح و کلیسایش وغیره تاسیسیک

1 Rev. Father Meurin.

مرئی و مسموع نشد مگر به نداها و اثرات آتشین   و چون نظر دقت در عادات
و فرایض امروزهٔ کلیساهای خود نیز افکنیم همهٔ این آثار را عقیدهٔ متقاعدیم و تقریباً
همان حال آریانهای قدیم اجداد مان در میان ما دائر است و در عبادات خاصه
و معاهدات اعظم خدائی با حضور نور که مظهر حضور خدای متعال میدانند بظهور میرسد
و چون دقیقتر بنگریم تشابهی بی اختلاف در میان معبد پارسیان و قدس
شریف یا کلیسای[1] اعظم عیسویان است که در معبد پارسیان آتش دائمی میسوزد
و در قدس شریف چراغ اتصالی روشن است و این هر دو نشان ظهور و حضور ایزدی
واجب الوجود را بصورت تجلّی بمعرض شهود و ظهور میآورد و بواسطه آن تجلّی حقیقی
نجات گمگشتگان وادی ضلالت و حیات افسردگان تیه ظلمت را منحصراً بثبوت
میرساند   و این آتشی که پارسیان در معابد خود نگاه و محترم میدارند نه از آتشهای
معمول بین ماست بلکه نخست از تمام کارخانجات و کوره ها و هر جا ممکن باشد از هر جائی
قدری آتش بدست میآورند و هر آتشی را در آتشدانی مخصوص نگاه میدارند و پس
از اتمام آتشهائی که باید تحصیل کنند بوسائل مخصوص آتش از برق گرفته و آنرا هم
در مجمر مخصوص علیحده حفظ میکنند   بعد از اتمام جمع آوری آتش از هر محلّی که باید و شاید
آنگاه قدری تراشه های چوب سندل در کفگیر مانندی سوراخ سوراخ فلزی
قرار داده بنحوی که کفگیر با آتش وصل نشود روی یکی از آن آتشها قرار میدهند

[1] کلیسا یعنی نمازخانهٔ اعظم عیسویان

تا از حرارت آتش زیر آن چوبهای سندل داخل کفگیر مشتعل شود و بعد از سوختن
چوبهای سندل و آتش شدن کفگیری دیگر بهمان شکل بر روی آن ظرف قرار دهند تا
چوبهای سندل داخل آنهم همان حال شود و هکذا تا نه مرتبه پس از اتمام یک
فقره بهمین ترتیب با آتش دیگر میپردازند تا فرایض تمام آتشها بهمین ترتیب
باتمام رسد و پس از خلّص کردن تمام باین ترتیب همه آتشهای خلّص شده را در مجمر
بزرگ مخصوص جمع نموده آنرا آتش نشاندن مینامند و آن مجمر را در عمارتی
مخصوص که برای آن تهیّه دیده اند برفراز گنبدی با آداب مخصوص قرار میدهند
و خلّص کردن تمام این آتشها هم با آداب مخصوص میشود و از اینجهت پارسیان
چنان آتشی را خلّص میدانند و بواسطهٔ خلّص بودن آن احترام میکنند حالا باید
دید که پارسیان در آماده کردن چنان آتشی و احترام آن چه مقصود دارند؟
عقیدهٔ پارسیان دراین باب اینست میگویند این آتش خالص را که برابر ما در
مجمر گذارده است درصورتیکه بالطّبع خود یکی از مخلوقات پاک و خالص و بهترین
علامت مظهریت الوهیت است برای جوهر و سلاله شدن چندین مرتبه
بچندین مشقّت از روزنه های هر طرف بطرفی دیگر کشیده تا سزاوار نهادن برفراز
گنبدی و شایستهٔ احترام شد چقدر بیشتر مرا که یک وجود فانی فاسدی
بیش نیستم و مرتکب هر قسم خطایا و گناهانی شده ام یا امکان مرتکب شدن دارم

وحساً وطبعاً بصورت وسیرت امکانِ اتصال و پیوند بنا شایستگیها دارم لازم و
بایسته است خلصی و پاکی را اقبال نموده منشن و گوشن و کنشن خویش یعنی
اندیشه و گفتار و کردار خود را از روزنه چیزهائیکه برای خلوص و اشوئی من آماده
است بگذرانم و شمول و پیروی خلوص و صفای واقعی صوری و معنوی هومت
و هوخت و هوورشت را که اندیشه و گفتار و کردار نیک باشد از دشمت و دژخت
و دژورشت که بداندیشی و بدگفتاری و بدکرداری باشد جدا و خلص ساخته در جهان
آینده سزاوار نشیمن مقام اعلی و قابل تمجید و توجه پاکان باشم و نیز بترتیب آتشهای
فوق از بیوت هر طبقه مردم آتش ها جمع و خلص و بر فراز گنبد نشیمن داده میشود
و نشان آنست در صورتیکه آتشهای هر بیتی از بیوت هر طبقه مردم پس از خلوص بدون
تفاوت در یک محل فراز قابل توجه و تمجید قرار میگیرد همچنین فرقی در هیچ طبقه از طبقات
مردم نیست پس از خلوص و شمول صفات اشوئی در حضور دادار یکتا مساوی و قابل رحمت
و توجه خاص ربانی خواهند بود و اختلاف اشکال گوناگون تباینی در خلوص و اشوئی
اندیشه و گفتار و کردار که از شکل و پیکر مخصوص خارج است وارد نمیکند نیز هر وقت
پارسیان نزد چیان آتش خلصی حاضر میشوند که تمام شبانروز سوزان و روشن
است خادم آن آتش قدری از خاکستر های آن آتش را که جمع کرده
دارد نزد آنها آورده کمی به پیشانی خود میمالند و بعین مانند عقیده عیسویانست

که در کلیسا آب تقدیس شده را استعمال میکنند مانندهٔ خاکستر معتقد است که بمصداق
کلّ شیءٍ یرجع الی اصله شعلهٔ آتش که با همه درخشش و فروغ و تجلّی و گستردن بوهای خوش
کندر و چوب صندل و لبان باطراف عاقبت خاکستر شد. البته بمراتب اولی انسان نیز
آنمقام را طی خواهد نمود بعد از همه زحمات و مشقات عاقبت باید خاک شوم و ازین
حیات فانی کوچ کنم پس اولی آنکه مانند این آتش خالص قبل از درگذشت خود
با کمال قوای خود بکوشم و بوی خوش اعمال حسنه را بگسترم و از افاضهٔ دانش
و فیض بخشی و فروغ افزائی و مهر و داد دیگرانرا بهره ورسازم خلاصه نگاهداشتن
چنان آتشی خالص در معابد زرتشتیان بهترین معلّم و ناصح مر پارسیان را
اتّصالاً برای حفظ پارسائی و پاکی و بردباری و برادریست بالاجمال و این شرح
احترام آمیز نسبت بچنان آتشی که مظهر نور خدا و حرارت آن نمونهٔ جوهر حرارت حیات
و ایجاد موجودات و آنرا ناصح و معلّم و نمونهٔ خلوص و ارتقاء بمقامات عالیه میدانند
شخصی که در آن معبد برای عبادت حاضر میشود ابداً محلّ عبادت او محصور و محدود
نشده است که در مقابل آتش یا محلّی دیگر عبادت و بندگی خدای یکتارا
عرضه دارد طبیعت در تمام عظمات خود پرستش معبد عبادت است نیّر اعظم و
قمر منور جبال سر بسپهر کشیده و رودهای احیاء کنندهٔ خاک دریاهای بیکران و گنبد آسمان
تمام این چیزهای عظیم مربّی طبیعت جان وجود و معنی هستی خودرا بروز داده جذبا

انسان برای عجایب آفرینش و متوجه سپاس معمار اعظم عالمین مینماید بشرحی که
در فوق بیان شد شهادت طبیعت بهترین و مطمئن‌ترین چیزیست که دلالت میکند
شخص زرتشتی را بقبول و عقیدهٔ وجود واهب العطایا و خالق واحدی بدین وسایل طبیعت
صوری به طبیعت معنوی وحدانیت پی میبرد و با این توضیح هرگز محدود و محصور نمیشود که
عبادت مخصوص محلی معین خواهد بود برای شخص سیاحی در بمبئی که بواقع مقر و ام البلاد
پارسی نشین است هیچ جای تعجب نیست ملاحظه کند که در هر صبح و عصر جمعی از
پارسیان در جائی با وسعت روی بطرف طلوع و غروب آفتاب کرده مشغول
نماز اند و همچنین در وقت بیرون آمدن ماه و کف کردن دریا چون غور و خوض
و تعمق مخصوص در اینها شود تصدیق خواهد شد که هریک از اینها را خلقت عظیم خالق وا(حد)
دانسته نماز و سپاس چنان قادر مطلقی را بعمل می‌آورند مستر اندریو کارنجی[1]
یکی از مسافرین تیزفهم امریکائی گویا در ذهن و ضمیر پارسیان و مغز و معنی نمازشان
نیز موده بشرح ذیل نقل کرده است   امروز عصر حیرتی بما دست داد که دیدیم
در ساحل دریا مردان پارسی بیش از معمول و زنان پارسی بلباسهای فاخر همه
بطرف دریا روان اند روز اول ماه بود و در کنار آن دریا آفتاب روی
بغرق شدن و رشتهٔ سیمین لطیف هلال از افق جلوه‌گر بود و آن جماعت
در آنوقت عزیز مشغول ادای رسومات مذهبی خود شدند

1 Andrew Carnegie.

معتبرترین
بلیونرهای بعض
دارای کردن
دولت اصلا
اهل امریکا تقلید
و تبعیت امریکا
است و
فزون ثروت
خود را در راه
معارف و حقایق
خرج کرده
است

آتشِ عظیمی در یک طرف و از بوی خوش چیزهائیکه بر آن نهاده بودند هوا را پر ساخته
غروب آفتاب پیرایه‌بخشِ آن رؤیت شده و آب اوقیانوس هند بطرف آن
جمعیت خرامان و زمین در زیر پای آنها بجنبش درآمده براستی و از روی صفا
هیچ جا و حالی را بهتر و بالاتر از این مقام و حال برای ادای سپاس خدا از توجه
بعظمات طبیعی محسوس نپسندیده‌ام بی اختیار جان خود را در شراکت بعبادت
آن جماعت حاضر ساخته تسلیم محض شدم و با کمال قوتِ قلب تسلی و فرح کامل یافتم
در آنجا هیچ موزیکی جز صدای شکوهمندِ امواج دریا که کف زنان
بطرف ساحل میآمدند نبود و آیا کجا میتوان چنان ساز با عظمت نیرو و آلت
تسبیح پیدا کرد چقدر رعب‌انگیز و از حد بیان برون آن تماشا مرا مفرح ساخت
و ضمناً چه اندازه درباره کسانیکه از اینحال و مقام وحدت‌شناسی بیخبرند حتی
اهل کلیساهای بزرگ که بدست انسان ساخته شده است و در مقابل این مقام عظیم
طبیعی هیچ است افسرده شدم من بسی طریق عبادات هر قوم را دیده و تحقیق کرده‌ام
بعضی تغییر وضع در وقت عبادت میدهند و برخی خویشتن را مغموم میسازند و جمعی دست و
صدایشانرا همراهِ صوتِ سازِ مصنوعی بلند میکنند اما همهٔ آنها در مقام اینحال طبیعی با این
شان و شوکت هیچست هیچ با کمال جرئت در تمام عمرِ خود شهادت خواهم داد که طریق عبادتی
باشکوه و صحیحتر از آنچه من دیدم پارسیان در ساحل دریای بمبئی بعمل آوردند نیست

وزیبا لیست همینه رجوع شده است

مستر ساموئل لانگ[1] در صفحه ۲۲۰ کتاب خود موسوم به جدید الزرتشتی که
مذاکرات مستر کارنجی[2] را بیان میکند ضمناً خود ضمیمه مینماید که من از روی قلب
خالص به مستر کارنجی آمین میگویم اینکه یک رسم مذهبی حسی که شامل عین حقیقت و
عین محسوسات و اصل رفعت و شرافت و انسان را پیوند و اتصالی نیک بطرف
واجب الوجود حقیقی میدهد و آن طریق نماز زرتشتیان است که معرفت واقعی
آنچه در عالم وجود دارای پاکی و شرافت و زیبائی و اهمیت با نیروی
ادراکات محسوسه صحیح میباشد و بواسطه معرفت بآن مقامات بمعرفت خالق
واحد پیروی میدهد و در اینصورت هیچ لزوم نمیدهد که انسان وقت خود
را صرف موهومات نماید و آدم را به تعمق دریافت جوهر واجب الوجود معطل و از
امور زندگی و راه صحت و حقیقت و سهولت باز داشته بصعوبت دوچار کند
روشنائی غروب آفتاب مهر طوفان ابرها کوه ها دریاها و تموج و تلاطم اوقیانوسها
اینهاست که در نماز زرتشتیان ذکر میشود و بمعرفت این خلقتهای عظیم بخالق
حقیقی رهبری مینماید و انسست که با کمال جرئت میتوان گفت از علم مذهبی زرتشتیان
فزون سودها میتوان گرفت و آزادانه از روی حقیقت بجاها میتوان رسید
آن اتصال میدهد مذهب را از روی استقامت و صحت با آنچه نیک
و زیباست نه فقط بتصورات اقالیم ـ

1 Samuel Laing.
2 A. Carnegie

وعوالم آینده بلکه نیز باعمال متداوله یومیه برای حسّ حقیقت آنچه حق است
و زیبائی آنچه زیباست نمازیست که با آرامی برای پرستش آفریدگار حقیقی ادا میشود
و برای درک و تحصیل این حسّ و ادراک و امانت در آن اطاعت فرایض دینی را که
دلالت باعمال حسنه است حتم مینماید پاکی ظاهر و باطن صحت و شایستگی کردار
نیک ادب و آزرم و درستی معاملگی و تمام محاسن فریضهٔ یومیه با داوم الهم
مصرح و خودسری بغاوت و غفلت و جهالت را مذموم میدارد هرُدُاتس[1] اما
در اینباب اشاره مینماید برافراشتن اندیشه های شخصی[2] را از طبیعت
صوری بطبیعت معنوی حقیقت شناسی بخوبی میتوان از نمازهای زرتشتیان
خصوص اجداد و نیاکان زرتشتیان حالیه که بدون پرستشگاه و معبد مخصوص در
فراز کوه ها ادا مینمودند درک کرد و تعلیم گرفت مستر ساموئیل لانگ -
عجب نغز سرودی در مغز (بایران[3]) درین باب نماز زرتشتیان جا بی داده است

(ایرانیان قدیم هرگز بیهوده معبد خود را بر سر کوهها قرار ندادند)
(و بجهت بر فراز جاهای وسیع بی دیوار خویش را مشغول پرستش خدای یکتا می‌نمودند)
(روح صفا و صدق را در هوای باز و جای فراز جستجو کردن)
(طریق کامرانی و عین شعور و درک حسّی است بیائید و ببینید)

[1] یکی از مورخین خیلی معتبر یونان که ملقب به ابو التواریخ بوده
[2] یعنی خود را
[3] شاعر معروف انگلیس

1 Herodotus 2 Byron

(و تمیز دهید ای گروه بت پرستان و مصنوعی ستایان)
(و قوم (گاث[1]) و یونانیان و عبادت خود را)
(بر منازل مصنوعی با آلات دست سازی قرار ندهید)

نماز زرتشتیان

چون قدری در باب پرستشگاه پارسیان صحبت کردیم خوب است نظری هم با صل نماز و عبادت آنها بیندازیم ابتدای هر یک از نماز های پارسیان بیان میشود (خشنوتره اهورَ مزدا) که طلب خشنودی خدای یکتا باشد و این آیه با کمال خلوص و اعتقاد کامل ادا میشود و بعد از ادای این آیه سخنانی که شخص را از اعمال گذشته و افکار و گفتار نا صحیح پشیمان و به انابت رهنمونی میکند پیشنهاد و ادا میگردد از آنجائیکه نوع انسان جایز الخطاست اینست که در نماز های یومیه زرتشتیان یادآوری از توبه از خطایائی که باندیشه و گفتار و کردار ظاهر و صادر شده است پتت[2] بزبان میاید و پشیمانی روی میدهد تا آن خطایا مداومت و مزیت حاصل ننماید خواننده نماز چنان میگوید که ای خدای دانا از سراسر اندیشه ها و گفتارها و کردارهای ناپسند و هرگونه گناهی که دانسته یا نادانسته از من سر زده است پشیمانم و توبه میکنم و از تو آمرزش میجویم و برای آینده پیرو

[1] یومیان فرانسه
[2] یعنی توبه

نیک اندیشی و نیک گفتاری و نیک کرداری از تو میطلبم تا برای جهان آینده
سزاوار نشیمن در جای نیکان و پاکان باشم   چون اگر بخواهیم تمام حسنات
نمازهای زرتشتیان را بیان کنیم در اینجا بطول میانجامد و انشاء الله در جلد
دوم واضحتر خواهیم گفت   اکنون خوب است در باب مواعظ آن
مذهب ذکری و فکری و تعمق بیغرضانه بنمائیم —

مواعظ

در اعلام نخستین کرسی نشین مجلس عمومی مذهبی به رئیس مجلس تحقیقات عالم بیان میشود
یکی از مطالب مهمه پارلمنت مذهبی جهان اینست باید از مردمان بصیر خبیر
قابل دانای بیغرض تحقیق و کشف مطلب نمود که از مذاهب عالم برهمائی و بودائی
و کنفوشیان[1] و پارسی و یهودی و عیسوی و سایر مذاهب کدام یک است که
روشنائی حقیقت آئین خود را قدیمتر از سایرین یا وضع تعلیمات و ترتیبات
جدید امروزه مطابق و موافق سازد در مادهٔ تقوی و رنج عمل و تعلیم و تدریس
و تحصیل مال و مقام فقر و تاکید بتادیب و تعلیم اطفال سخنان موافق
سروده باشد و با بیانات جنبش آورنده روح افزا تاثیرات مذهبی در جوهر
آدمیت که مقام علم و صنعت تجارت و حکومت و سلطنت و معاشرت است
بر سایرین غلبه نماید آنچه تصور میشود پاسخ این پرسش از نظرات و تفقد

[1] Confucian.

[1] پیروان کنفوشیس یکی از فضلا و مورخین چین و اساتید چین بوده که کتبی در بارهٔ علم اخلاق نوشته است و اهل چین او را استاد و کامل میدانند

در طریقه زرتشتی خواهد داد اولاً از تعلیم و تادیب صحبت میکنیم تربیت و تعلیم اطفال
یکی از فرایض پر والدین میباشد و پیغمبر باید تربیت و تعلیم نه فقط لزوم آن برای
فواید ظاهری اطفال و والدینشان امر میشود بلکه بهترین سود آن حسن مراتب روحانی و
سرایت صفات مستحسنه آنها بدیگرانست و اینست آن قوه اعظم که فساد اخلاق
را برزند و اینست آن شمشیر جوهردار که تمام جوشنهای بدی را ببرد و از این روح معرفت
است که زرتشتیان قدیم را محض پیروی آن دارای همه نیرو فیروزی نمود چنانکه
(پرافسر رپ)[1] میفرماید مشهورترین و زیباترین وضع ترقیات مردم ایران را هیچ
باعث نشد مگر پی بردن بمعرفت و حقیقت روح علم و ادب و تربیت فی الحقیقه
از زمان باستان نهال مقصود اصلی انسانیت در قلب هر نونهال ایرانی نشانده
شده است که درستی کردار از روی علم و ادب بهترین راهنما و محافظ آنها خواهد بود
و علم حفاظت است که آنها را وادار بتحمل سختی نمود که بعلاوه دلالات علمی بقوه بازو
قوی خدمات نمایان با بنای مملکت و وطن و حفاظت واقعی آن کردند . . .
مطابق کتب پارسیان هر کار کرفه و نیکی که از فرزندان بروز کند والدین در
صواب آن هم بهره خواهند بود و اینست که مطابق امر مذهبی
پارسیان در صدد تربیت اولاد ند که هر چه ممکن است اعمال حسنه
بیشتر از آنها نمودار شود و زیادتر بهره روحانی برند

یکی از محققین دانمارکی

1 Professor Rapp

واز نظر فنی

و از طرفی دیگر اگر محض غفلت و اهمال والدین منقضی در تربیت اولاد و قصور و خطائی
از آنها محض عدم علم درک حسن و قبح عمل بظهور رسد والدین ضامن خطاهای آنها خواهند بود
و اگر والدین در حسن اخلاق فرزندان مساعی وافیه بعمل نیاورند هر فساد اخلاقی که
از اولاد بروز کند والدین نزد خداوند متعال مسئول میباشند و بواسطهٔ این بیانات
مذهبی نسبت بتربیت اولاد مسئولیتی بزرگ بذمه والدین قرار گرفته است که
لازمه جد و جهد را در تربیت و راستی و درستی اطفال بنمایند و از اینجهات اهمیت
امر تعلیم و تربیت فایدهٔ کامل از طریقهٔ مذهبی پارسیان ظاهر و ثابت است —

سراسر مردم دارای دو مقام عقل و خرد اند (۱) (آسنیده خرد) یعنی عقل
جبلی و خرد طبیعی و (۲) (گوشو سروتو خرد) یعنی خرد تحصیلی و اکتسابی
این عقول یا ادراکات انسان را قادر میکند به پیروی طریقهٔ وهمن یعنی
نیک اندیشی و پرهیز و اجتناب از اکمن یعنی بد اندیشی   خداوند توانا
از فقرهٔ نخستین که عقل طبیعی باشد انسان را بهره داده ولی تحصیل ثانوی
را بذمه و عهده و کفالت خود انسان گذارده است و آن چنین است که تحصیل
ثانوی را میکند   البته علم و تربیت از اینجهت تکلیف و فرض هر
مزدیسنی است که نه تنها در صدد تربیت اولاد خود بر آیند بلکه به تعلیم و
تربیت دیگران وا دارند —

از قسم خیرات مخصوص که در وندیداد امر شده است یکی از آنها کمک در راه علم
و تربیت نوع است و نظر باطاعت این امر چندین پارسیان دیندار متمول مبالغ
گزاف برای توسعهٔ تعلیم و تربیت در میان نوع خصوص برای فقرا و کسانیکه
بدون کمک دسترسی بآن مقام عالی ندارند و تأسیس مدارس صرف کرده اند -
سن مقتضی شروع تحصیل علم و تربیت در کتب مذهبی زرتشتیان هفت است
قبل از آن باید اولاد زیر دست والدین در خانه تربیت خانگی بوضع صحیح حاصل کنند
خصوص از مادر که زاینده و پرورندهٔ طفل و تمام اوقات با او و مکلف پرستاری است
در سن هفت تا هشت که اطفال زرتشتی از مقدمات دینی واقف شوند مکلف بپوشیدن
جامهٔ مقدس و بستن رشتهٔ دینی هستند که سدره و کشتی باشد و این
رسم دینی بعین مانند غسل تعمید عیسویان است برای ترکیب لباس و وضع جامه پارسیان
هیچ امری نشده است ولی هر لباس پوشند مجبور از داشتن سدره و کشتی در
زیر آن هستند تا دلالت بر زرتشتیگری آنها کند و این علامات تماماً پر از معنی هستند و دارای
این علامات باعث آنها دارای واعظ و ناصحی دائمی بهمراه خود است که دلالت
میکند دارنده آنرا بداشتن حیاتی خالص و روح و جسمی پاک و بی آلایش
هر شخص زرتشتی مکلف است روزی چند مرتبه کشتی را برای ادای نماز
باز کرده باز با آداب مخصوص بر کمر بندد و نمازی که در وقت باز کردن

وبستن کشتی را اینشو دادسازند و آنرا بتوبه و انابه از اعمال ناپسند گذشته وا داشته
و برای حفظ اندیشه و گفتار و کردار نیک که هومت و هوخت و هوورشت باشد
دلالت صریحاً بعد از این تن و پوشش و بندش سدره و کشتی است که طفل را قدم بقدم
تربیت و تعلیمات و درک مقامات صوری و معنوی انسانیت مینهد چنانکه در کتب
زرتشتی برای حفظ مقامات روحانی امر و تاکید کرده است نیز بهمان اندازه برای
حفظ مقامات جسمانی و تعلیم و تربیت الحاح نموده است و حفظ صحت تن را اول شرط
حفظ روح قرار داده است . در اینکه وضع تعلیم و تربیت ایرانیان قدیم
نیاگان ایرانیان حالیه بنظر یونانیان و رومانیان قدیم خیلی عجیب و غریب
آمده هیچ جای شگفتی نیست و اینفقره فزون معلوم و معروف است در تمام
ادعیه برکت طلبانه که برای برکت هر انسان در نمازهای مذهبی آمده است صحت
و قوت تن را اول پایه حفظ سلامتی روح قرار داده است در تجزیه اداره ثبت
زاد و مرگ و غیره بمبیی سنه ۱۸۸۱ دکتر ویر[1] رئیس اداره حفظ الصحه میگوید در مقام
امتحان تعلیمات تربیت بطریق آتینی و حتی نسبت بجمعیت پارسیان
ما در میان آنها خصوص طبقه نسوانشان بیش از هر قومی یافتیم مقابل
اینمطلب آنچه نتیجه گرفته شده است تربیت درمیان اولاد پارسیان
فی صد ۱۲ و ربع درمیان اولاد ذکور و فی صد ۸ و سه ربع

1 Dr Weir.

درمیان فرزندان اُناثشان تقریباً در سنّ شش مشغول‌اند و از سنّ شش الی
پانزده اولاد ذکور و اناث پارسیان که در تحت تعلیم و تربیت هستند نسبت
بتمام اقوام زیادتر‌اند و از سنّ پانزده به بالا خیلی خیلی قلیل بیسواد درمیان شان
یافت میشود (در سنهٔ ۱۹۰۱ که معین کرده‌اند درمیان اولاد پارسیان هندوستان
فی صدی صد مشغول تربیت بوده‌اند) این از آنجهت است که کتب زرتشتی
خیلی امر اکید برای تربیت و تعلیمات روحانی و جسمانی اطفال مینماید و در تکمیل نهایت
تربیت سخت تاکید میکند اطاعت استاد و آموزگار و والدین و اکابر و مشایخ
قوم و بزرگتران خود و اطاعت امر فرمانروا را یکی از فرایض عمدهٔ تعلیمات
قرار میدهد از اینجهت اطفال زرتشتی مجبور و مسئول‌اند که شفیق و مهربان و مطیع
تعلیمات دینی که توسط آموزگارانشان بیان میشود یا میشنوند اطاعت والدین یکی
از محسنات مذهبی و تعلیمات مذهب زرتشتی است و اطفال نافرمان‌بردار را
گناهکار میدانند محاسن اطاعت والدین چنان درمیان زرتشتیان قدیم معمول و
دایر شده بود که مطابق تصدیق هرادوتس هر طفلی که بی‌اطاعتی مینمود
او را متهم بتغیر حلال‌زادگی مینمودند و بنهایت درجه منفور واقع میشد...
والدین حکمران خانهٔ خویش بودند یعنی پدر پادشاه و مادر ملکهٔ خانه محسوب
میشدند و از اینجهت اولاد بمنزلهٔ رعیت مجبور از اطاعت امر ملک و ملکه بودند اطاعت

والدین در خانه و معلمین در مدرسه طفل را وادار باطاعت و لیاقت مقامات عالیه و نجیبهای
مجتمع میسنمود و بدینوسیله سزاوار خدمات شایسته سلطنت و فرمانروایان واقعی
میشدند و هر طفلی که بوالدین بی اطاعتی میسنمود ابدا اجازه نداشت در مجالس
انجمنها و مقامات منیع داخل شود و او را رعیت نافرمان برادر سلطان مملکت
محسوب مینمودند و ازاینجهت است که کتب زرتشتی قرون درین باب تاکید صریح
مینماید یکی از برکاتیکه موبد و پیشوا در هنگام آفرینگان و ادای سایر فرایض
در هر خانه که میسرد میطلبد برکت اطاعت اولاد آنخانه به بزرگتران آنخانواده
است و با تقسیم ادا مینماید که اطاعت در اینخانه بر بی اطاعتی غالب آید و صلح
مخالفت و دشمنی را از اینخانواده بزند و نیرو میداد و دانش و بخشش
احتیاج را از اینخانواده دور کند و ملایمت و ملاطفت و بردباری در اینخانواده
بر غرور و گردنکشی غالب آید و راستی بر دروغ مظفر و فیروز گردد -
در فوق ذکر شد که تربیت و تعلیم والدین دلالت بتربیت و تسلیم فرمانروایان
مینماید و این دلیل تاثیرات حسن اخلاق در رفتار و محبوب القلوب شدن
پارسیان در نزد حکام است در جاهائیکه ساکن اند و آنها را بدینواسطه
قوت نفوذ حاصل میشود طریقه زرتشتی محبت و حرمت را تعلیم میدهد
و اطاعت و فرمانبرداری را تاکید مینماید و بدیهی است در جائیکه

محبت و قانون و اطاعت و یکرنگی سلطنت میکند در آنجا صلح و سعادت خسروی
میسر نماید. مادر پارسی برای پسر خویش دعا میکند پسرش دارای رای متین
و فراست صحیح و تدابیر مفید و اطاعت کامل شود تا شایستگی مقامات عالیه و لیاقت
دخول بمجالس و محافل و خدمات بزرگ خسروانه و فرمان روایان حاصل کنند ..
و از اینجهت در باستان مقام سلطنت و فرمانروایان همواره شایسته
اشخاص صحیح و مطیع سالم و از اشخاص مغرض خائن منزه بوده است چنانکه
عرض شد همواره شخص پارسی بموجب تعلیمات مذهبی مجبور بقبول تمام آداب
و اخلاق مستحسنه و موافق طبیعت است تا از معرفت این حسنات
و طبیعت صوری آثار طبیعت معنوی که خداشناسی است در او بروز کند
چون دارای چنان حسناتی همواره اتحاد و یگانگی و یکرنگی و موافقت را در طبیعت
خود دارا خواهند بود و پس از آن طبیعت طبیعت فوق آن را معنوی خواهند
یافت و نتیجه تعلیمات آئینی با حسن وجه ثمر بخشش عالم حیات انسانی گردیده و آنچه
جمعی از روی سرگردانی در تلاشش آنند بآسانی در می یابند آنچه
هرادتاتس از ایرانیان زمان خود گفته است فرقی نکرده پارسیان
امروزه هم دارای همان عقاید و مقامات اند آن مورخ کبیر میفرماید
کسی که خیر خود را میخواهد باید خیر جمهور را بخواهد تا خود نیز از جمله آنها باشد

واستعدادت آیینی باعث عادت زرتشتیان است که دعا در حق سلطان وقت و
و اهل مملکت مینمایند زیرا خود نیز یکی از جمله اهل مملکت اند و در آخر هر نماز که هر زرتشتی
اوستای تندرستی میخواند مخصوصاً نخست برکت و سلامتی پادشاه زمان و
جماعت و انجمنهای نیک و نوع را میطلبد و بعد نسبت بوالدین و خودش و زن
و فرزندان بهمین نحو که دعا و احترامات سلطان و فرمانروایان عادل عادت
طبیعی زرتشتیانست بهمچنین نفرت از بی سیاستی و فرمانروائی ظالم جبابره
چون فرض فرمانروایان عادل نیک است که در حفظ الصحه مملکت و ولایات
متعلقه نظارت دقیقه بیدارانه این است که هرگاه آن مقامات را بپارسیان بسپارند
که فرض دینی آنهاست چنانکه بایسته و واجب مراتب حفظ الصحه است بعمل خواهند
آورد در تمام فرایض عملی مذهبی زرتشتیان چون نظر دقت افکنده شود در رشته
تمام بحفظ الصحه منتهی خواهد شد چندین فصول وندیداد مخصوصاً صراحةً در باب
حفظ الصحه توصیه مینماید اغلب از اوامر صادره دینی دلالت صریحه بر علم
حفظ الصحه هر درجه از درجات سن انسانی میکند از اجتماعات مخصوص
اسبابی مختلفه نسبتی در تعداد مردگان پارسیان بمراتب کمتر از سایر اقوام است بتجربه
میتوان گفت که این نتیجه اوامر مذهبی است که پاکی و تمیزی و مراتب حفظ الصحه طبیعی
آنها شده است مثلاً در پیاله یا فنجانی که دیگری چیزی آشامیده است پارسی نگراید

مجاز نیست از آن بیاشامد که مبادا مرض از آشامنده نخستین بثانوی سرایت کند
وهمچنین از لمس کردن مرده و آنچه از مرده و هر کثافت از زنده سوا شده پارسیان
ممنوعند که مبادا مرض مسری شامل آنها باشد و به لمس کننده سرایت نماید و اگر
بغتةً لمس کند تا خود را شست وشوی کامل ننماید نمیتواند خویش را داخل
جمعیت کند   از آنجائیکه احتمال دارد از نشستن مگس از کسی بکسی و ورشش با
مرضی سرایت نماید اینست که در آئین زرتشتی امر شده است هر زرتشتی روزی چند
مرتبه دست و روی خود را بشوید و بدون شستن دست و رو نزدیک نماز و غذا نشود
تا مخالف طبیعت و حفظ الصحة علتی عارض نگردد   حتی اگر دست باب دهن خود یا
غیری میرساند مجبور از شستن فوری است   از بستر زنان زائیده باید دوری گزینند
که مبادا تب بچه زائیدگی و امراض مختلفه دیگر بآنها سرایت کند   هر زرتشتی باید از غسال
و مرده کش اجتناب نماید که مبادا مرضی بآنها سرایت کرده و از آنها بدیگری
که آنها را لمس نماید سرایت کند و اگر اتفاقاً واقع شود که بیامیزد باید قبل از
آمیزش بجمعیت خود را نیک شست و شوی نماید   و با نیوسائل ضعف در ماده
خبث و بدی و اضطرار طاری میشود   نیز قانون زرتشتی پیروانش را امر مینماید
که خاک و آب و باد را پاک دارند   پاک کننده اصلی آفتاب را میدانند و در جائی
که تابش آفتاب نمیتواند سرایت کند   به نیروی سوزاندن چیزهای خوشبوی در آتش

باید آنمقام را از آلایش پاک نمود زیرا در پاک کردن آتش را ثانی آفتاب
بحساب میآورند آب را بکثافت آلودن گناهی بزرگ میدانند و نه فقط ارتکاب
چنان قصوری را گناه میدانند بلکه خطای در آنکار را هم یعنی هرگاه کسی ببیند
که آلایشی در آب است و آنرا دفع نسازد شریک در آن گناه شده است بر هر
زرتشتی فرض است که در هنگام گذر نمودن اگر ببیند کثافتی و آنچه مخالف
حفظ الصحه است در نهر آب افتاده است باید داخل آن آب شده آن کثافت
را هر چه باشد دفع کند تا از تاثیرات آن صدمه بمردم نرسد و چنان عملی را صواب
بزرگ شمرده است و بعکس دیدن و چشم پوشیدن چنان چیزی را گناه
بزرگ بشمار آورده در طریقه زرتشتی برای سپردن میت بمحل خود باید بطریق برای
زندگان سهلتر است و باعث آزار زندگان نشود قیام و اقدام نمود و اینکه
انگلیسان مثلی دارند که پاکی ثانی پارسائی است در هیچ جا بیشتر از طریقه
زرتشتی تاکید در این باب نمیکند که پاکی را اصل پارسائی و عین درجه انسانی
میدانند مستر سامویل لانگ میفرماید برکندن ریشه بدی صوری و معنوی
و حذر از خباثت و آلایشات یکی از احکام اکیده و اصول کلمه شهادت زرتشتیان
است و آن امر و قانونیست که هیچگاه مخالف و کهنگی نداشته در تمام اوقات
بتعلیمات صحیحه وقت موافق و باعث صحت روح و جسم است چنانکه گفتیم یکی از فرائض

زرتشتیان است خاک را پاک دارند یکی از شرایط پاک داشتن خاک آباد نمودن آن
بوسیله کشتکاری است که امر شده و عمل زراعت و آبادانی خاک را صوابی عظیم
شمرده و چنان امر براواسطه قوت و غلبه ماده نیکی بر ماده بدی قرار داده است . .
در وندیداد باب سوم آیه ۳۱ میفرماید صواب آبادانی خاک و وسعت زراعت
مطابق با صواب پاکی و خالص کردن مردم از بدی و ناپاکی است زیرا هر دو باعث
احیای نفوس میباشد زمین مزروع آبادی یکی از پنج قسم زمینی است که در
آن باب از وندیداد بدینطریق مژده خوشحالی میدهد (۱) زمینی که روی آن خانه
ساخته شده و در آن خانه پرستش خدای یکتا بعمل میآید (۲) زمینی که بر روی
آن بقانون دینی ازدواج دو تن واقع میشود و با فرزندان خود بخداپرستی و
آئین صحیح بشادمانی زندگی میکنند (۳) زمینی که بواسطه زراعت از
کثافات و باتلاق و شوره زار بودن صورت آبادانی میپذیرد (۴) زمینی
که بر روی آن گله و رمه پرورش می یابند (۵) زمینی که بواسطه تردد و
عبور انسان و حیوان برای معامله و غیره سود عاید میشود ذکر اینگونه
مسائل در وندیداد یک روحانیت و نیروی مخصوص صوری و معنوی برای
حفظ مقامات روحانی و جسمانی به زرتشتیان بخشیده حقیقت و دقایق صحت آئین
زرتشتی را مشهود میدارد فاما از باب تقوی و پارسائی چون بکتب زرتشتی

نظرِ دقت افکنده شود جامعیتِ مخصوص زین باب داشته در هر بیانی اشاره
وامر و توضیحی برای تقوی و پرهیزگاری مینماید درونیداد باب ۱۳ آیه ۴۳
بخوبی در باب پرهیزگاری توضیحات داده مقام و مراتب پرهیزگاران را معین
میکند و مخصوصاً در تقوی و پرهیزگاری پیشوایان و مؤبدین امر اکید میفرماید
و از باب همین تعلیمات مذهبی زرتشتیان است که ایرانیانِ قدیم مطابق
اظهاراتِ مورخینِ قدیم از قبیل (ستِرابو) و (اگزنیافان) وغیره در حسنِ
تقوی معتاد و معروف بوده اند روزه گرفتن بوضعی که درمیانِ سایر ادیان امر
دایر است در طریقهٔ زرتشتی در هیچ جا امر نشده است در کتبِ قدیم پارسیان
هیچ امری برای مسکرات صرف کردن نیامده لکن در مواعظ بعد اظهار
باعتدال شده است آذرباد مارسفند در پندنامهٔ خود توصیه باعتدال
نموده است و میگوید باده را بحدِ اعتدال صرف کنید تا از بی اعتدالی
گناهی صادر نشود در دادستان دینی باب ۴۰ و ۴۱ اشاره در باب صرف هر چیز
نموده ضمناً توصیه و نصیحت مینماید که هر کس باید زمام اختیار طبیعت خود را در هر مورد
و مقام استوار در دست داشته باشد و کسان تنومند و زورآور و مجدد را از صرف
باده بکلی منع مینماید و میفرماید کسی که دیگری را باشامیدنِ باده وادار و تعیین خطای
آن باشد آنست که خود آشامیده است واگر از آشامنده ناصواب وعمل ناپسندی

1 Strabo.
2 Xenophon.

بروز کند گناه آن بدتر کسی است که او را بآشامیدن وادار کرده است فقط کسی
مجاز است باده بیاشامد که مانند سایر اغذیه و مشروبات سودی از آن بخود او یا دیگری
عاید شود و آزار و اذیتی از آن نسبت بخود یا دیگری بروز نکند و الا قطعاً ممنوع است
آن کتاب توصیه مینماید که هرکس باید برای صرف هر چیز امتحانی از حد اعتدال
آن برای خود حاصل نموده در صرف هر چیز از حد اعتدال تجاوز ننماید و باده فروش
را گناهکار محسوب داشته است ـــ

چون از اینمقام هم بگذریم نیک است نظری در باب ثروت و زحمت فقر
بیندازیم چنانکه هرادتس فرموده است هر پارسی قبل از دعای برای خود دعای
سلطان زمان و هواخواهانش و جماعت را فرض خود میداند و خود را از انجمله جماعت
بشمار میآورد و این یکی از توصیات آئینی است که هرکس منفرداً خود را کسی ندانسته
از جزو جماعت خارج نداند و خود نیز حتماً عضوی از اعضای جماعت بشمارد تا بیکی بهرهٔ جمعیت
شده هریک از اعضای آن جمعیت بجای خود بهره ور شوند در باب دوازدهم
یشت که شامل فصول ایمانی زرتشتی است هر زرتشتی اعتراف به برادری
با دیگران مینماید و حتی پیمان میکند که مقام برادری را با جمعیت استوار
و محفوظ داشته در خطرات برادران خود شریک باشد و جان و مال هریک از
افراد جماعت را بعین مانند جان و مال خود حفظ نماید و خویشتن را از عضویت هیئت

جماعت سواد اند و تا آنجائیکه قوّه و قدرت دارد برای خیریت و سعادت
جماعت بکوشد و از جهت همین تعهدات و فواید برادریست که هر یک زرتشتیان
دینه ابقدر قوّه مالِ خویش را صرفِ برادران نموده و به بروزِ آثار خیر اساسِ
برادری را در میانِ برادرانِ خود استوار میگذارند و در داد و دهش و خیرات
و میرات نسبت به برادرانِ خود فروگذاشت نمی کنند بتحقیق میتوان گفت هر گاه
فرزندان و اخلاف زرتشتیانِ امروزه نسبت بثروت آنروزهٔ خود مانند زرتشتیان
امروزه بمضایقه مالِ خود را در آثارِ خیر و داد و دهش میان زرتشتیان بذل و انفاق
کنند بزودی آثارِ فقر و فاقه از میان این قوم برخواهد افتاد و هر یک مستقبل
با اقبالی خواهند داشت وجهت اینکه امروزه زرتشتیان دینه را از مالِ خود چشم
پوشیده خزانه های مخصوص برای رفاهِ حالِ برادرانِ خود آماده کرده اند جز اطاعت
و فایدهٔ احکام مذهبی آنها نیست بعلاوهٔ خزانه های متعدد شخصی و سایر موقوفات
و تأسیسات و آثار خیر شخصی در خزانهٔ اجتماعی ملّی پارسیان امروزه بمبئی
(۲۰،۷۲۳،۰۰۰) روپیه تا (سنه ۱۹۰۸ ع تقریباً شمارهٔ موقوفاتِ پارسیان
هند بعلاوهٔ آنچه صورت بدست مؤلف نیامده و بقرار صورت آخر این رساله
یک صد و چهل کرور روپیه معیّن است) و باز در تمام مجالس سور و عزا
این طایفه وجهی بعنا وین گوناگون بذل و مزید وجوه خزانهٔ ملی میشود

و در هنگام انفاق دیگر نظر به درجه و مقام و ثروت اشخاص نمیشود بلکه هر کس دیندار
تر است بیشتر همت خود را بروز میدهد و افتخار دینداری مییابد مخصوصاً در هنگام
عروسی و اوقات ضیافت و جشن و مجالس شادمانی بیادگاری آن مجلس وجوه قابل
انفاق میشود و همچنان در مجالس عزا بیادگار کسیکه وفات یافته است اندوخته هم
خوبی بهره ثلث میگردد و در دین بهدین سه قسم داد و دهش و خیرات را زیاد ستوده
است (۱) دستگیری بینوایان و دهش بار زانیان یعنی مستحقین (۲) مدد
کردن در فراهم آمدن ازدواج دو بینوا بقانون صحیح (۳) در راه تربیت
و تعلیم نوع اگر کسی بفهرست بخشایشهای پارسیان یعنی خصوص بداد و دهشهای
اجل پارسیان در جود و سخا (جمشید جی جی جی بهائی بارونت) نظر نماید
خواهد دید که این هر سه فقره فوق منظور شده است در آیین زرتشتی فریضه برادری
و دستگیری و داد و دهش را منحصر و محدود به برادران دینی نمینماید بلکه بتمام مستحقین از هر طبقه
و آیینی که باشند چنانکه دکتر هاگ میگوید قانون خیرات و داد و دهش را باید از زرتشتیان تعلیم
گرفت که تاکنون در رعایت کلیه نوع لازمه بذل توجه را بدون بینونیت نموده اند
(مستر ساموئل لانگ) میگوید یکی دیگر از امتیازات مستحسن رفیع الدرجه آیین زرتشتی
امر بداد و دهش و خیرات و نیکوکاری نسبت بعامه است چنانکه از خیرات و مبرات
و داد و دهش پارسیان میتوان نمونه خوب ظاهر داشت که نسبت به تعداد کم خود

بیش از هر قومی در این جادهٔ ره پیما شده اند و در راههائی صرف کرده اند که تماماً
منتهی بمقام انسانیت مینماید اینست نتیجهٔ اطاعت آئین پاک که خود با مشقت رنج
برند و برای دیگران گنج نهند و اینست که زرتشتیان با این اعمال و آثار خیری که
از چسبیدگی بمذهب خود بروز داده اند بعلاوه منت بر اهل مشرق زمین نهادن
مغربیان را اسم مرهون منت آثار خیر خود دارند از اعمال و آثار خیر یکنفر مرحوم
سر جمشید جی جی جی بهائی میتوان بخوبی نتیجه و تخمین از بقیه گرفت حالا بایست
دید که اگر تمام مردم چسبیدگی باینطریق داشتند چقدر اسباب آسایش اهل
عالم فراهم و زندگی صحیح عامه میسر شده بود پارسیان غالباً تجارت پیشه اند و پول را
در تجارت بیش از ملک میگذارند اینها از وازادگان قوم ستم رسیده هستند
و همین افتخار آنها را بس که ستم رسیده زاده و مظلوم اند نه ستم رسانده و ظالم -
پس از اینجا میتوان تصدیق کرد که هر درختی را از میوه آن توان شناخت و
در صورت پسندیدگی بتربیت آن پرداخت و در جست و نهال آنرا بهر جا نشانند و همه
مردم را از آن بهره ور ساخت و از بیانات کتابی و علامات کرداری میان
مردان و زنان این قوم صحت و حقیقت آن آئین را از روی عقیدهٔ خالص تصدیق
نمود همچنین که در آئین زرتشتی داد و دهش و خیرات و مبرات را بسیار ستوده و صواب عظیم
دانسته است همچنین بخشایش بغیر ارزانیان و تنبلی و بیکاری را نکوهش نموده و گناه شمرده

در پشت باب شصت و دوم آیهٔ پنجم برای تمام کارکنان و مزدوران هر طبقه هشت ساعت تمام شبانروزی خواب و راحت قرار داده است پندنامهٔ پهلوی بوزرجمهر هشت ساعت شبانروزی برای عبادت و پیروی مطالب روحانی مقرر داشته و هشت ساعت برای زراعت و سایر پیشه ها و هشت ساعت برای آسایش۔

اکنون نظری در تاثیرات مذهب زرتشتی و مقام علم و معرفت و حرفت و صنعت و تجارت و سلطنت و حکومت و معاشرت بیندازیم در باب علم و معرفت در آئین زرتشتی آوازِ خوش آهنگی بیان شده است که هنوز هم عالم مادی سایر مذاهب و بی مذهبان که شک در الوهیت و انکار بوجود خدا دارند بآن مقام عالی پی نبرده و طی نکرده اند زرتشت در هنگام وعظ در پشت باب سی آم میفرماید بیائید و بشنوید و بخرد صحیح بسنجید و آنوقت بپذیرید نه با ایمان ناقص و دیدهٔ کور معنوی بلکه بچشم حقیقت بین و ایمان صحیح و عقلِ صافی ایمانِ در وحدانیت خدا و بی زوالی روح و سزا و جزای جهانِ آینده هر خاطر را بطرف خود متوجه دارد چنان ایمانی در آئین زرتشتی نه فقط خاطر را متوجه و صاحب تصور را دلالت مینماید بلکه بشرحی که قبل گفتیم با توجه طریقت اثر معنوی را بمعرض شهود و ثبوت میآورد و دزد دی اندیشه را ببر و حقیقت ره کام را سپید باند لازم بتوضیحات است که معرفت در آئین زرتشتی نه مانند بعضی ادیان فقط

بمواعید امیدوار کند بلکه با آثار حقیقت را ظاهر و بجز او سزای عمل امیدوار میسازد و هرگز بمزد بیعمل و شفاعت عمرو و زید امیدوار نمینماید سَعایت و ایرادگیری بسایر ادیان را اجازه نمیدهد و زبان رسانی بدیگری را محض سود خود تصویب نمیکند و ایمان تعبدی و قبول مذهب اجباری را تجویز نمینماید یکی از حسنات و قوّه حال زرتشتیان اینست که بهیچوجه دیگری را برای قبول مذهب زرتشتی بطرف خود نمیکشانند و آنچه همکیشان باشند در بهبودی حال قوم خود میکوشند و ازین سبب است که با آنهمه انقلابات و صدمات در مملکت غربت اینگونه استوار بمذهب خود چسپیده و نتایج آئینی خود را جلوه گر عالم انصاف نموده اند معرفت علم مذهبی آنقدر ایشان را شکیبا و متحمل قرار میدهد که در عین صدمات از آزادمنشی و داد و دهش و دستگیری فرو گذاشت نمیکنند علم تجارتست که زرتشتیان را باین اندازه روی بسعادت و اقبال نهاده و کسانیکه آنهمه مال در راه خیر و سعادت برادران خود بذل کرده اند از هیچ راهی جز تجارت تحصیل نکرده اند فِراروَنی یعنی درستی و امانت در داد و ستد در کتب زرتشتیان بسیار اکیداً امر شده است خیانت با شرکا و کم فروشی و کاستن از مزد معین مزدوران و تحصیل ثروت از راههای ناستوده و نقض عهد و معاهدات کاذبانه و هکذا تمام این قبیل اعمال را گناه و سزاوار مکافات دنیوی و اُخروی شمرده است مخصوصاً در پند

اندرزی که در هنگام دامادی بداماد ابلاغ میشود ذکر میشود که شریک مرد
ارزشمند نشود حالا خوب است نظری بتاثیرات و قدرت مذهب زرتشتی در آداب
معاشرت آن اندازیم مطابق کتب پارسیان شوهر بمنزلهٔ پادشاه وزن بمقام
ملکهٔ خانواده محسوب میشود فریضهٔ شوهر پرستاری از زن و فرزندان و فراهم
آوردن سامان لازم خانواده است و فریضهٔ زن توجه لازمه برای مرتب
داشتن امور خانه و حصول مسرت شوهر و فرزندان و پرورش اولاد از روی
آداب صحیح میباشد در قانون زرتشتی بعد از وضع حمل شیر ندادن بچه
از پستان خود مگر به بواعثی که مجبور باشد از پستان دیگران بعقیدهٔ
زرتشتیان گناهی است مذموم بقانون زرتشتی مادری که بچه خود را
از پستان خویش شیر میدهد و بدان قسم در آغوش خود پرورش مینماید خون طفل
از خون خانوادگیشان زایل و مخلوط نشده است و محبت و حرمت و شکرانهٔ
حقوق مادری از ذمهٔ طفل خارج نگردیده و هر مادری دعا میکند که فرزندش
دارای طبیعت صحیح و خلق سلیم و تنومندی و سلامتی و نیرو و لایق احترامات
و مقامات عالیه و پسند انجمنی و باعث و جلال خانواده و عزت و راحت اهل کوچه
و ده و شهر و ولایت و مملکت خود گردد۔
صفات شوهر مطابق نظرات زرتشتی باید با همت با فراست و فهم و قادر بر معاش و

پرستاری زن و فرزندان و راست گو به زن و همه کس و نگاهدارنده پیمان درست
و عاقل و باعلم و تربیت باشد و شوهری عاقل و باعلم و فراست تربیت شده را
مشابه بدرختی سبز بارور کرده اند که از آن جز بار و بر و پرورش و سود حاصل
و سایه اندازی چیزی که مضر بحال طبیعت باشد ظاهر نشود و صفات زن خوب
باید عاقله و تربیت شده و باشرم و حیا و محترمه و شفیقه و مطیعه و باعفت باشد
اطاعت شوهر یکی از فرایض زنست و زن مطیعه قابل تمجید و باعث سعادت شوهر
میباشد و بی اطاعتی را گناه بزرگ شمرده است زنی که فی الاقل روزی سه مرتبه
در صبح و عصر و شب بیاناتی نماید که از حیث اندیشه و گفتار و کردار مطابق با اندیشه و گفتار
و کردار نیک شوهر باشد مانند اینست که سه مرتبه نماز کرده است و همان صواب نماز
کردن را خواهد داشت و هرگاه نتواند چنان با فراست باشد که اظهاراتش بعینه
مطابق آید باید فی الاقل روزی سه مرتبه از شوهر بپرسد که اندیشه و گفتار و کردار نیک
تو امروز بچه چیست تا من با تو موافق باشم و در قانون زرتشتی چنان زن موافقه
مطیعه شفیقه بسیار ممدوح و قابل ستایش انجمنها و جماعات است دکتر[1]
وست میگوید اگرچه زن زرتشتی محکوم و مجبور است که خیلی مطیعه نسبت
بشوهر خود باشد ولی دارای آن سعادت هم هست که محترمه و ممدوحه
تر از هر قسم زنان سایر مذاهب مشرق زمین باشد

1 Dr. West.

سَرجان مَلکم میگوید طریقهٔ زرتشتی مقام زنان را با مقام مردان در درجات عالیه
بدون تباین متساوی قرار داده است و ترقیات ایرانیان قدیم یک
باعث بزرگش همین بوده همان احتراماتی که نسبت بزنان منظور میشده است
بیگمان باعث آنهمه ترقیات ایرانیان قدیم در علم و فرهنگ شده است
بلی هیچکس سزای نیکی را بدی و سزای علم را جهل نخواهد دید و ترقیات امروزهٔ
زرتشتیان و ازاده آنها هم در سببی جز همان مساوات و عالمه و با تربیت
بودن زنانشان مانند مردان باعث سعادت و کامرانی مردان و ترقیات
آنقوم نشده است دکتر هاگ میگوید کتاب زرتشتیان مقام و مدارج
مرد و زن را یکی دانسته و مخصوصاً حفظ مقامات آئینی آنها بواسطهٔ زنان نشده
ومیشود و انجمن ها و هیأتهای اتحادیه داشته و دارند رسوم مذهبی مردان
و زنان آنهم یکی است و پس از وفات زنان بدون تفاوت رسوم
مذهبی عقب آنهم مانند مردان ادا میشود و در کتب زرتشتی بهمان اندازه
که برای تربیت مردان تاکید میکند و تعلیم میدهد بهمان اندازه نسبت بزنان
است نیز خوب است در اینجا چند کلمه در باب عروسی زرتشتیان گفته
شود تا خاطرها را از وضع آن مسرور دارد۔

1 Sir John Malcolm.

عروسی یکی از تعلیمات مفیده مؤکدهٔ طریقهٔ زرتشتی است و همیشه تا

مرد داماد شده شادتر از مرد عزب[له] است و مرد داماد شده قوهٔ مقاومتش با هر چیز
روحانی و جسمانی بیشتر از مرد عزب خواهد داشت و مرد داماد شده حفظ مراتب دینی و
دنیوی را بیشتر از مرد عزب میتواند بنماید   در گاتها باب ۵۳ آیه ۵ میفرماید
بشما میگویم ای مردان داماد شده وای زنان عروس شده همیشه جفت خود را
در خاطر خود داشته باشید و با یکدلی و یکجهتی طریقه پاک اشونی را ره پیما شده
با دست اتحاد و اتفاق خویشتن را ملبس بلباس راستی و اشوئی نمائید زیرا یقین
زندگی صحیح را از روی شادمانی خواهید داشت   در وندیداد باب سوم
آیه ۲۴ ۲ میآید   شخصی که جفت اختیار نکرده حکم زمین بارور را دارد که
قابل همه گونه زرع است و صاحب آن هیچ توجه ننموده بحال پژمردگی و بی
ثمری بگذاردش   زمین قابل زرع چون در آن کشتکاری شود نه فقط باعث زیبائی
آن نقطه میگردد بلکه اسباب پرورش و فیض بخشی اطرافیان خود هم میشود
از این رو هر زن و مردی که ازدواج اختیار کرده اند نه فقط بر زیبائی و جلال و
سرور خود میافزایند   بلکه بواسطهٔ راستی و اشوئی و نیک کرداری خود برکت
و نعمت سعادت را در میان همسایه و دوستان خود میگسترند مخصوصاً درباره
عروسی تعلیماتی داده و سفارشاتی در کتاب زرتشتیان شده و کسانی را که همت
و کمک در ازدواج مابین همکیشان خود مینمایند صواب کار نامیده است

[له] عزب یعنی داماد نشده

(مطابق باب ۳ وندیداد آیهٔ ۴۳) لهذا جمعی از پارسیان غنی خیراتهای
مخصوص در اینراه نموده و خزانه های موقوفهٔ مخصوصی گذارده و برای کمک
ازدواج اشخاص فقیر از حاصل آن وجوه انفاق مینمایند سنّ کوچکترین مقتضی
قبول ازدواج را در طریقهٔ زرتشتی پانزده قرار داده است والدین
راست که مخصوصاً تکلیف ازدواج باولاد رسیدهٔ خود نمایند و رضایت
خویشرا با آنها ظاهر دارند درباب عقد و نکاح با خارج مذهب در طریقهٔ زرتشتی
تصویب نکرده است زیرا توام تولید اولادِ چنان ازدواجی تولید نزاع و خصومت
و اخلاق و خوی و عادات و رسوم دیگر خواهد بود در فوق گفتیم که مذهب زرتشتی
فرزندان آنها را در طریقهٔ مذهبی صابر و با شکیبا ساخته و نسبت بایمان و اعتقاد
دیگران ایرادی تجویز نکرده است بعلاوه این زرتشتیان را در آمیزش بردبا
برادرانه و اتحاد با هر کس تعلیم داده است چنانکه زرتشتیان امروزه هم اطاعت
این تعلیم مقدّس را فرض ذمّهٔ خود گرفته با کمال آزادی و صداقت و بی خیالی
با هر طبقه و هر قوم و هر کس در آمیزش مضایقه ندارند و در شادی و غم شرکت
در مصائب و بذل اعانه نسبت بستمدیدگان فروگذاشت نمینمایند . .
مِس فرانسیس پاور کابب[1] در تعلیمات جدید و عتیق خود دربارهٔ همه قسم اخلاق
حسنه و خیرات و داد و دهش مطابق تعلیمات کتب

[1] یکی از زنان محققهٔ خیلی معروفهٔ انگلیس و نویسندهٔ کتاب آداب عشایر و اکثر کتب

[1] Mrs. Francis Power Cobbe.

زرتشتی و عادات میان زرتشتیان پس از تحقیقات در باب زرتشت اظهار میدارد که من عجب دارم هرگاه زرتشت پیدا نشده و راه حیات صحیح را در هنگامیکه هیچ قانونی در میان نبوده بمردم نیاموخته آیا امروز و بعد حال مردم دنیا چه قسم بود

صورت موقوفات زرتشتیان هندوستان آنچه مؤلف فروغ مزدیسنی اطلاع دارد

شرح موقوفات		تعداد مبلغ بروپیه رایج هند
موقوفات مرحوم سر جمشید جی جی جی بهائی بارونت تقریباً	بمبئی	۳,۵۰۰,۰۰۰
مریضخانه پتیت (خانواده مرحوم سر دینشاه جی مانکجی پتیت)	بمبئی	۲,۰۰۰,۰۰۰
یتیمخانه پتیت برای پسران (" " ")	بمبئی	۱,۵۰۰,۰۰۰
یتیمخانه پتیت برای دختران (" " ")	"	۱,۲۰۰,۰۰۰
همابائی پتیت یتیمخانه دختران (" " ")	"	۱,۲۰۰,۰۰۰
هواخوردن خانهٔ مریضان (" " ")	"	۷۰۰,۰۰۰
رعایت خانه های واڈیا	"	۶۰۰,۰۰۰
رعایت خانه های مرزبان	"	۶۰,۰۰۰

بقیه شرح موقوفات		تعداد مبلغ بروپیه رایج هند
رعایت خانه های پتیت	بمبئی	٥٠٠,٠٠٠
خزانهٔ فواید مردگان	″	٥٠٠,٠٠٠
مدرسهٔ تجارتی	″	٤٠٠,٠٠٠
موقوفات کاما	″	٤٠٠,٠٠٠
مریضخانهٔ مخصوص زائیدن زنان	″	٣٠٠,٠٠٠
هواخوردن خانهٔ بهادرجی برای مریضان مسلول	″	٣٠٠,٠٠٠
معبد بزرگ	″	٣٠٠,٠٠٠
مریضخانهٔ دکتر هرمزجی ماسانیا	″	٢٠٠,٠٠٠
معابد لانالی و اوِهی	″	١٠٠,٠٠٠
موقوفات کراچی		٢٠٠,٠٠٠
موقوفات اُدوارَه		٢٠٠,٠٠٠
هواخانه مریضان لانالی و خاندالی		١٠٠,٠٠٠
مدرسهٔ دخترانه و نطق خانهٔ پونه		١٠٠,٠٠٠
مریضخانهٔ مخصوص طاعونیان	بمبئی	١٠٠,٠٠٠
موقوفات احمدآباد		١٠٠,٠٠٠

بقیه شرح موقوفات	تعداد مبلغ بروپیه رایج هند
ناگپور و آکالا	۱۰۰,۰۰۰
رنگون و کلکته	۱۰۰,۰۰۰
مهو و اجمیر	۱۰۰,۰۰۰
حیدرآباد	۱۰۰,۰۰۰
نونساری و بالساری	۱۰۰,۰۰۰
سورت و بروچ	۱۰۰,۰۰۰
مدراس اوتی و بنگلار	۱۰۰,۰۰۰
کلیانی و اودن	۱۰۰,۰۰۰
رعایت خانه های انجمن پارسیان بمبئی	۱۰۰,۰۰۰
سایر موقوفات و وجوه نقد نزد انجمن پارسیان هندوستان در بمبئی	۵۴,۰۰۰,۰۰۰
جمع کل	۷۰,۰۰۰,۰۰۰

یکصد و چهل کرور روپیه

(خلاصهٔ ترجمه رسالهٔ سوم مجامع نجابت زرتشتیگری)

که نطق مستر نصروانجی مانکجی کوپر مدیر جریدهٔ انگلیسی نامزد
بسرگذشت هند و لندن در مجلس سوم داخله ملی راجع بتواریخ
مذاهب منعقده در آکسفرد از پانزدهم الی هیجدهم
ستمبر سنه ۱۹۰۸ واقع و در آن گنجانیده شده است

The

"Zoroastrian Code of Gentlehood," Paper read before the Third International Congress for the History of Religions, held at Oxford, September 15 - 18, 1908,

By

Mr. Nasravanji Maneckji Cooper
Editor of The London Indian Chronicle,
LONDON.

هر چند مرا چنانکه باید و شاید مانند پارسیانِ عالم مُطّلع علم و اطلاعی در بابِ علوم و
اصولِ کیش با فرهیِ زرتشتی نیست و بسی تأسّف دارم که برای علمای این مذهب
ممکن نمیشود خویش را در چنان مجالس حاضر سازند و حقایق مذهب زرتشتی را بنحوِ بایسته
مشهود دارند مع‌هذا این ناچیز باندازهٔ اطلاعاتِ خود در این مجمع محترم که اکثر
سیر در حقایقِ مذهبی نموده و از علم زند مُستحضرند با کمالِ افتخار از مذهبی که دوچار سعادت
و مصیبت هر دو بوده است مختصری عرضه میدارد پارسیانِ هند و
ایران نسبت به تعدادِ زرتشتیانِ دو هزار سال قبل حکایت چراغی در مقابلِ
آفتاب بوده معدودی قلیل بجا مانده و بازماندگان همانِ کیش پاک هستند
که بومنا بذا در خاور و باختر محققین مشتاق دست توسّل بدامان تحقیقش زده
حلِ اشکالاتِ خویش مینمایند از حیثِ عاداتِ صوری زندگانی البتّه
مقتضی آنست که باقتضای عصر و مملکت تغییراتی واقع شود چنانکه پارسیانِ هند را
زبان و لباسی دیگر و زرتشتیان ایران را جامه بوضع آنجا در بر و بزبانِ دیرینهٔ خود
باقی اند ولی در اصول هیچگونه تغییری نسبت بزمان باستان و بینونتی محض
بُعدِ مسافت واقع نگردیده نسلاً بعد نسلٍ در همان صراط اولین مستقیم اند و حرارت
و نورِ حقیقت‌شناسی از میان آنها خاموش و منطفی نشده است
همان اهورا مزدائی را که زرتشتیان قدیم موافقِ کتب مذهبی خود خداوند

ذو الجلال قدوس خالق بی ترکیب و همتا که ابتدا نداشته و انتها ندارد و همیشه
بوده و هست و خواهد بود و مالامال و احاطهٔ قدس و شیداشوئی و قدرتش فوق
اقتدارات در همه چیز و همه جا حاضر و ناظر و داناترین دانایان و مصدر وجوهر
دانش و دادگرترین دادگران و خود چشمهٔ داد و انصاف و سزاوار پرستش و بندگی
دانسته زرتشتیان امروز هم متفقاً همان اهورامزدا را پرستش مینمایند و نظر بعظمت
او امر مذهبی که تماماً مبالغه در اشوئی و نجابت و حسن و تهذیب اخلاق و حفظ مراتب
روحانی و اتحاد از هنگامیکه نوع بشر در قعر ظلمت و بت پرستی بوده اند نموده
اگرچه عدداً زرتشتیان کم و متفرقند ولی جمله در یک صراط اتحاد با خصال پسندیده
ثابت میباشند چنانکه چند هفته قبل (سر جارج برد وود[1]) در نطق خویش
بدین قسم عنوان نموده است + بچه اندازه نوع بشر مقروض زرتشت و پیروانش
برای کشف حقایق و وضع قوانین مدنیت عالم باید باشند که بعلاوه رشتهٔ
قدمت تاریخ با آنها پیوستن و اساس خسروی و حکمرانی از آنها در جهان مستحکم
شدن فوایدی که مداومت نموده حاوی سودهای بیشمار باهل جهان بوده و
خواهد بود قبل از سیروس و کامبیس و داریوش از آن گروه بظهور
آمده و چنان خون اتحاد و یگانگی و صلح جوئی در رگ و ریشهٔ زرتشتیان
جای گرفته که طبیعت هر زرتشتی -

1 Sir George Bird-Wood.

بی اختیار مطیع آن خوی عالی شده در هر نقطه همینکه چند نفری جمع شوند چنان
دست اتفاق بهم داده ساز سازگاری و یگانگی بنوازند که همه را بالجلاوه مات و
حیران نمودن بشوق درآورند و مسلماً نتایج سودمند چنان مقام رفیعی هویدا و
فواید آن روزافزون است +

بواقع اروپا مقروض محاسن مذهب زرتشتی است که قبل از مداخله قسطنطین
کبیر قبایح آن صفحات را بمحاسن مبدل نمودند زرتشتیان و مسیحیان این دو
اقتدارات روحانی اصلی مربوط و منسوب و آزاد از عقاید و قوانین باطله بوده که
بنیاد بت پرستی را از مغرب اندوس الی اقصی اروپا که بریطانیه کبیر باشد
منهدم نموده و باعث آن شده که بجای معابد منحرفه بسابق در یونان و روم گنبد
قدس کلیساها پدیدار گردیده و فعلاً آنچه من میدانم در یک خطه مثل بریطانیه کبیر
تقریباً چهل یادگاری اسم عصرانه سپاهیان زرتشتی در آنجا میباشد نظامنامهای
رسوم و آداب اتحادیه عزبی بتوسط عدلیه و دیوانخانه قدیمه ایران در میان ما ریشه
گذارده که بعد دارای شاخ و برگها شده است و تواریخ صحیح بخوبی مدلل و ثابت مینماید
که وحشیان را هیچ آلتی بحالت انسانیت وارد نکرد مگر همان نظامنامه اتحادیه ایران قدیم
و محض آن دستوری راه درپذیرفتن قانون و تربیت بود که بر جلال عیسوی گری
بسهولت افزود و حتی ترتیب طبخ اغذیه از زرتشتیان ایران بروز و نشر و با

قسطنطین کبیر یکی از سلاطین مقتدر روم قدیم که خاک عثمانی حالیه و بعضی نواحی دیگر باشد بوده و قسطنطنیه که فعلاً اسلامبول هم میگویند و پایتخت عثمانی است از بناهای قسطنطین کبیر است

سعادت شده است و تمام اینها و فوق اینهاست که از زرتشتیان ایران
به یهود و ممالک عیسوی سرایت کرده و قوت گرفته است علیهذا چنانکه بیان شد
اساس مدنیت و اجرای قوانین حفظ مقامات انسانیت و نشر ارکان تعلیم و تربیت
بواسطهٔ زرتشتیگری و زرتشتیان در عالم استوار و موجب سعادت و خوشبختی
اهل عالم شده است پس سزاوار است که کتاب مقدس زرتشتیان
نظامنامهٔ مدنیت و تربیت نوع بشر خوانده شده تمامی تربیت شدگان متمدن
خود را مفروض زرتشت و زرتشتیان دانند +

چون بدیدهٔ انصاف نظر شود و جزء را نمونهٔ کل قرار دهیم زرتشت در سه کلام
تمامی مقامات و قوی و حدود انسان را که فوق و خارج از آن مقام و قوه و حدی
برای انسان نیست گنجانیده است و آن سه کلام هومت و هوخت
و هوورشت یعنی اندیشهٔ نیک و گفتار نیک و کردار نیک میباشد چه که انسان را
خارج از این سه مقام و قوه مرتبه و نیروئی نیست و چون این سه مقام چنانکه فرموده
است به نیکی حفظ شود دیگر محل گنجایش بدی در وجود انسان باقی نماند و اینست
که بنیاد مذهب زرتشتی بر این سه پایهٔ عظیم و اساس اشوئی یعنی پاکی ظاهر
و باطن و اعتدال گذارده شده است و کسیرا که دارای صفت اندیشهٔ نیک و
پاک و گفتار نیک و پاک و کردار نیک و پاک است محبوب خدا و سزاوار

پیمایش ره خداپرستی و رسیدن بگروثمان که بهشت برین و عبارت از مقامات
خیلی عالی خداپسند است دانسته و مردم را بتحصیل آن رتبه تحریص و ترغیب فرموده
و تحصیل این مرتبه عالی باحسن وجه بایک عزم جزم برای برنا و پیر یکسان ممکن و مسلم است
بعلاوه آن فروزگان حسنه احسان و داد و دهش و جوانمردی را پارو فادار از صفات
مقرره و فرض هر انسان با خدا نموده و ثبات جود و سخا را واضحاً در دیده دل مکشوف
خاطر مجموع ساخته و بآن شرایط احسان را جامه زیبای عزت بر قامت رعنای انسانیت
و خساست و شرارت و خباثت را موجب انفعال و اضمحلال و ذلت و نکبت شمرده
و مواسات و غمگساری و همدردی و امداد نسبت بمستحقین خیر را فرض ذمه هر فردی
از افراد بشر قرار داده   در آرداویراف نامه که تعبیر المقامات را نموده همینطور
ای انسان کسیکه بقدر کار یومیه مشغول است مزد یومیه میگیرد و هرکه باندازه کار
سالی کند اجرت سالیانه بگیرد و آنکه تدارک کار جاودانی ببیند اجر حیات جاودانی
نصیب او میگردد و چنان کاری احسان بنوع انسان میباشد - نیز - ای آدم
در جادهٔ راستی و عدالت قدم زن و رهنمای دیگران باین صراط مستقیم شو و
یقین دار که جسمت جز گوشت و پرورده از پرورشهای خاکی نیست و عاقبت
خاک خواهد شد پس آنچه از مقام اعلی پرورش و قوت لاهوت دار و آنرا از دنیا
و چنان گنج روحانی را محض حظوظ نفسانی برایگان از دست مده در اعمال خیر

بی نیاز و روی بمقامات عالی در پرواز باش تا برتبهٔ اعلی سرافراز و در سرور
جاودانی دمساز و با روحانیان بهره‌مند فیض نامتناهی همراز شوی
ای انسان تو جز یک قلب و یک وجدان و یک روح انسانیت نداری و
بهر چیز و بهر جانب آن را متوجه سازی از نقطهٔ دیگر فرو مانی پس فرصت
را غنیمت شمر و در توجه بروح و مراتب عالیه سبقت جوی تا از لذائذ فانی
نفسانی ذلت نبری و رنج نکبت نکشی وهکذا سرا وستا و ترقیات روحانی
بعد مملو از این خطابات حقیقت جوئی و حقیقت گوئی و حقیقت شناسی و بحقیقت
رسی است از آن روی بجرئت میتوان گفت ای ایران چه نقطهٔ با اعتدال و شریفی
بوده که چنان نبی راه حقیقت نمائی در تو ظهور کرده و سر سرفرازیت را با شرف
و سروری از ثری به ثریا رسانیده که امروز فخر متمدنین غربی و ترقیات آنها از آثار
باستانی تو است و شهادت محققانهٔ آن کتب موجود آن نبی و رسوم پسندیدهٔ
پیروان ستمدیدهٔ مهاجرش که در هند مقیم‌اند میباشد مقام اتحاد را دارا و
بحدی ستوده که حتی در جائیکه امر بزناشوئی آشتی مینماید در وندیداد میفرماید
ای کسیکه دل به پیوند خویش بستی آن پیوند را فقط در جسم مدان چه که حظ جسم بحد بقای جسم
است پس آن پیوند را پیوند روحانی شمر که با پیوند روحانی حظوظ جسمانی هم از بروز فرزندان
نیک باعث سعادت جاودانی شود و با نوع بشر طریقهٔ اخوت و اتحاد و یگانگی

و مودت را به پیمای تا بسر منزل مقصود رسی و محبوب معبود آیینی گردی + در ایمان استوار باش تا از جادهٔ امانت منحرف نشوی و پاسدار صفات زیبا باش تا زرتشتی بر تو غلبه نماید نیز در اوستا چنانکه در تربیت پسر و دختر یکسان امر شده مقام زن و مرد نیک را بدون تباین و تفاوت ستوده زن را با طاعت شوهر امر و شوهر را تاکید در نگاهداری و حفظ زن فرموده و تا زمانیکه ایرانیان قدیم پاس این مقام عالی را داشتند دین و دولتشان محفوظ و پیوسته فیروزمند بودند چنانکه لارد اپیت ایبل در سنه ماضیه تصدیقات صحیحه در این باب داده و همیفرماید یکی از افتخارات اعظم زرتشتیان در میان سایر اقوام امروزه اینست زنان بدکار که باعث ننگ ملت و رخنه در دین باشد و عصمت با جرت فروشند در میان آنها پدیدار نشده هر چه مخصوصا از این بابت زرتشتیان ببالند و بنازند شایستگی دارد یکی دیگر از تاکیدات آیین زرتشتی امر بحفظ الصحه میباشد تا روح آزادانه در قالب سالم ساکن بود و نه فقط هر شخص حفظ صحت جسم خود نماید بلکه بنحویکه هر فردی از افراد را مفروض حفظ مقامات روحانی خود و دیگران نموده نیز حفظ صحت جسمانی خود و دیگران را یکسان فرض ذمه هر یک فرموده —

اگر چه در آیین زرتشتی تمام امر بصلح و اتحاد و یکجهتی و اجتناب از جنگ و خونریزی شده است

ولی در مسئلہ نفس امر بجنگ فرموده یعنی هر انسان را فرض است پیوسته جدال با نفس امّاره خویش نموده سپنتامینو را اگره مینو غالب و فیروزمند و بدانوسیله خود را بهره ور و سعادتمند و زهوری و معنوی سازد

احترام پرورندگان روح و جسم که اساتید و ابوین باشند و حرمت صاحبان امر و اطاعت پادشاه در طریقۂ مذهبی بایسته هر زرتشتی است + کم فروشی و دروغ و غفلت و جهالت و کاهلی و عدم امانت و قتل بانواع و اقسام و زانی و زانیه شدن و دزدی و غصب و هکذا از گناهان کبیرۂ آئین زرتشتی است و گدائی و دریوزه گری از ذمائم فزون نکوهیده کیش مزدیسنی میباشد و همیفرماید اندوزش یکدینار خواسته بامانت و درستی انسان را بمراتب توانگرتر از آن خواهد داشت که هزار دینار بخیانت و کاستی اندوزد و توانگری بامانت است نه باندوخته + بخل و حسد را یکی از لطمات بزرگ بروح برشمرده که اولین و بزرگترین زیان انخصال مذموم بمقام روحانی خود صاحب آنخصال برمیخورد + حق شناسی و سپاسگذاری یکی از دیون عمدۂ هر زرتشتی است ـ

لهـذا محض اختصار نطق خویش و پاس حق پرافسر (دکتر میلز) اول زند دان مقتدر و مترجم (گاتها) که در دیباچۂ ترجمۂ گاتها نوشته است در مقام روحانیت حقیقی و علو مدارج انسانیت از بلیغ‌ها نوع بشر که از

بمقتضای بی ابتدا پا بعرصهٔ وجود نهاده اند آن مقامی که قابل توجه میباشد
وابداً جای انکار نیست آئین زرتشتی است که از نتایج آن تا امروز شجرهٔ
تمدن سبز و شاخ و برگ آن روزافزون و میوه های نیک آن بیشمار
و سایهٔ چنان درختی بر سر متمدنین گسترده است و اگر مردم قدر چنان
نعمتی را بدانند سراسر در پی تحصیل علم زند بلند شوند از اینگونه حق گوئی او
ممنون و خدا را از چنان رحمت ربانی که بنام
آئین مزدیسنی بما عطا فرموده
سپاسگذارم

تمّم

هو

خلاصهٔ ترجمهٔ فصل شرح زرتشت از کتاب
انگلیسی موسوم به چهار مذاهب عظیم عالم
تألیف میس انی بسانت عالمهٔ
محققهٔ معروفهٔ انگلیس در لندن

The

Four Great Religions,

By

Annie Besant

Fellow of

The Theosophical Society,

LONDON.

1897.

زرتشتیگری

ای برادران من یکی از اختلافات مهمه که در علوم غیبی[1] مرموزه و علوم مشرق
زمین سالهاست مطرح بحث است وبسی در آنخصوص در مغرب زمین[2] مشاجره
شده است طول زمان مذاهب عظیم میباشد درباب بودائی[3] و مسیحی فقط اختلاف
در یکقرن و دو قرن است ولی در مسئله هندوئی و زرتشتیگری جدال بزرگی بین غیب
دانان رمزشگاف و دانایان علوم مشرق زمین واقعشده و اختلاف بحدیست که نتوان
تصور کرد زیرا عقیده غیب دانان رمزشگاف و دانایان علوم مشرق زمین موافقت
نمیکند والبته تا اکتشافات ویرانهای باستانی و ظهور آثار عتیق بروز حقیقت ننماید
رفع این اختلاف و تباین ازمیان این دو طبقه نخواهد شد —
نسبت بمذاهبی که در قوم آریان ظهور نموده است قدیمه‌ترین آنها مذهب زرتشتی و
هندوئیست هرگروه ازاین ارض و هرقرنی از قرون شهادت قدمت قدیمتر از خود را
میدهد تا بمقامی که قدمت اعظم نامیده شود و آن شهادت اعمال و آثار گفتار کیش پیش
پیغمبر[4] ایرانیان را برما روشن و هویدا میسازد بعضی از مورخین و نویسندگان زمان پیغمبر را
که زرتشت نام دارد در اوقات متفاوته قرار میدهند و نخستین عصر او را ششصد و ده سال (٦١٠)
قبل از میلاد مسیح که تقریباً معاصر بود با افلاطون باشد

1 Occult Knowledge.
2 Buddhism.
3 Orientalists.

[1] علم رمزشناسی در رمزشکافی و علم نظرات است
[2] فرنگستان را مغرب زمین گویند
[3] مذهب اهل سیلان برما سیام چین ژاپون منگولیا روسیه که معروف به مغلستان است کریا و تبت و تاتار
[4] یعنی زرتشت

نوشته اند واین عقیده ایست که از طرف بعضی نگارندگان محمدی بروز وبدیگران
سرایت کرده ولی امروزه عرفا و دانایان اروپائی بکلّی منکر آنند دکتر
ال. ایچ. میلز یکی از معتقدترین مؤلفین اروپائی که ترجمه گاتها و زیاد ترجمه های
دیگر نموده در مسئله قدمت مذهب زرتشت تکیه بر شهادت زبان گاتها مینماید
که منسوب به سنسکرت ویدی میباشد بزرگوار آلمانی دکتر هاگ میفرماید قدمت
مذهب زرتشتی برون از وهم وقیاس ماست زیرا کتابخانه استخر
فارس که در سنه (۳۲۹) قبل از میلاد بدست اسکندر صورت نابودی
یافت کتب آنجا تمام بعد از زرتشت نوشته و در آنخزانه وسیع اندوخته شده
و آنکتابخانه در چهارصد سال قبل از میلاد مملو از کتب شده است تمامی
آن کتب بدست نوشته شده و هر کتابی مخصوص علم و تربیت و قانونی بوده تصور
شود ایجاد هر علم و نوشتن هر کتابی چه مدت طول کشیده و چه اندازه وقت لازم
بوده تا آن کتابخانه وسیع مالامال چنان کتبی شود و اقسام کتابخانه عظیم باشکوهی که
خزانه علم و معرفت و قانون دین و دولت و مردمی باشد صورت اتمام پذیرد
دکتر مزبور میگوید کسانیکه زرتشت و موسی را معاصر قرار داده اند اشتباهی
بزرگ کرده اند زیرا از قول مورخین یونانی مینویسد که زرتشت چند هزار سال
قبل از ظهور موسی بوده شهادت یونانی که بسیار سودمند و نزد دانایان دانش

مجلد کتب اصلی زرتشت

زبان سنسکرتی که مخصوص چهار وید یعنی چهار کتاب مذهبی هنود بوده

خاوری فزون گران بها است تاریخ زرتشت را خیلی قدیم نوشته است مجمل
ارسطو تاریخ زرتشت را نه هزار و ششصد سال (۹۶۰۰) قبل از میلاد مسیح بنویسد و تقریباً
تصدیق اکثر مورخین یونانی مقارن همین است   و در بعضی جاها در نه هزار (۹۶۰۰)
و ششصد سال قبل از میلاد تاریخ تعلیمات زرتشت را بیان کرده انکشافاتی که
روز بروز بتوسط کنجکاوان اروپائی شده و میشود دهمی تاریخ قدمت زرتشت را
متمادی تر مینماید خصوص هنگامیکه تطبیق شود روایات زرتشتیان با کلده
و نینوا و بابل   تا تاریخ ممالکی که زرتشتیان تسلط داشته اند و بخط میخی محفوظ
مانده فی الاقل به هفت هزار سال الی هشت هزار سال قبل از میلاد مسیح میرسانیم
و اکثر خطوط میخی فعلاً در مطرح ترجمه است که بعد از اتمام نتایج عالیه بدست خواهد
اهل اسرار تاریخ ابتدای تعلیم زرتشت را مراتب متمادی تر از این میزان و برتر
از این تصورات و ازمنه و تواریخ میدانند   و بدو قسم اسناد متمسک میشوند
نخست (مقام اخوت عظیم[1]) که باعث محافظت ترقیات قدیم شده است
یعنی آنچه بدست هرکس نوشته میشده بمجرد نوشته شدن محض حفظ از دست
اندازی دشمن در معابد و کتابخانه های مخصوص محفوظ زیر زمین داخل میشده
است بحدی که ترقیات هزاره های[2] سلسله منجمان در آن انگه جمع آوری
میشده   و از آنچه آثار باقی مانده و کمی ثبوت بیانات بسیاری

[1] روشن ضمیران انقلاب گروه های قدیم که محبوب تحقیقات عرفانی غیب دان ناظر بر ترقی نوع بشر بوده اند آن حلقه اجتماع و سلسله روشن ضمیران را مقام اخوت عظیم نامیده اند

[2] هر هزار ساله را یک هزاره گویند و هزاره ها عبارت از هزاران سالها است

اناثا و ذکورا بچشم حقیقت بین خود رویت کرده اند حتی آنچه از تاریخ جهان اوان جهانست
وخداشناسی سخن رانده و ترقیاتی که بزبان مقدس قدیم نوشته شده است
که امروز نژاد قدیمه ترین ملت هم در آن باب علم و اطلاعی ندارند و ثانیا بخط و کتابها
علت ناپذیر چنانکه ناگاهی میگوییم درخود (آکاشا) یعنی واسطهٔ دقیقانه در بین است
از تشبیهات طبیعیانه بعمل آید دفاتری مانند لوح محسوس برای هر اتفاقی
که رخ میدهد حتی بوضع دقیقترین عکس هر واقعه رانماید و از ابتدای خلقت آدم تا
هر وقت بتصور آید هر حادثه روی داده و هر پدید بطور وضوح قرائت و مفهوم شود
لکن بتوسط کسانیکه متحمل زحمات تحصیل آن علم شده و میشوند کرارا بامتحان
رسیده است که این نحو ترقیات نه فقط بصورت حروف خوانده میشود بلکه هر اتفاقی
بعین وقوع متحرکا و مجسما بانظار علمای این فن جلوه گر و پدیدار است مطابق
این دو قسم اسناد فوق الذکر این مذهبی که پوستا هذا مذهب زرتشتی نامیده
و مذهب پارسیان است مذهب قدیمه گروه اریان میباشد —

نسل ایرانیان از همان طبقه پیدا و بطرف مغرب پراکنده گردیده سطح آن ارض
وسیع را که نه فقط عبارت از ایران امروزه باشد بلکه مملکت ایران قدیم
هم فرا گرفتند و این نخستین انتقال آنها برهنمائی و دستیاری وخشور
بزرگ زرتشت بوده   زرتشت متعلق بهمان سلسله نامزد به (اخوت قدیم

قادر) و روشن ضمیری بسیار بزرگ از همان رشته بوده و از گروه آریان
مانند آموزگاری نمودار شد تا حقایق قدیم را بطرزی که سزاوار تادیب
و ترویج تمدن در میان آنها باشد تعلیم دهد و پوشیده ها را بوضعی شایسته بآنها
آشکار کند و بنحوی که بایسته ایمان داری و تربیت و انسانیت صحیح است
طریق زندگانی شایگان را بآنها بیاموزاند چه که هر دین و ایمانی بهمین ترتیب
در میان قومی ساری شده است و (علم بزرگ رموز معنوی) کلیتاً
از این سلسله و این مذهب قدیمی جلب شده است زیرا جای هیچ
شبهه نیست که دارایان علم مزبور تمام معلمین و پیشوایان این آیین باستانی بودند
اکنون بفروع تعلیمات آیین زرتشت توجه شود در اینکه تعلیمات
زرتشت بنیادش تماماً بر حقیقت محض بوده جای هیچ فکر و ذکری نیست
و اینهم که صدمات وارده و لطمات عارضه بر زرتشتیان اخلالی در آن تعلیمات
نموده جای شک و شبهه نمیباشد ولی با وصف آن پنهان و پوشیدگی و
با وجود اخلال و زوال باز غیب دانان رمز شگاف بدون هیچ اشکال تشخیص
آن داده و میدهند و با آنکه پیروان امروزه زرتشت فرسنگها بجهات مرقوم
از حقایق مذهب خود عقب مانده اند هنوز آثار آن حقایق در کسانیکه مخصوصاً چسبیدگی
کامل بکیش خویش دارند پدیدار است و براستی جای نماز بردن به آن پیغمبر بزرگ و

روشن ضمیر سترگ است که با تأسیسِ چنان مذهبی حقّی علوم با ذوی جدید را پیرایهٔ جود
و ضوعِ خواصِ بخشیده است و زرتشتیان راست که مذهب خود را یکی از مذاهب
قدیمه‌ترینِ عالم دانسته از بنیان اساسِ حقیقت که منسوب بمذهب آنهاست
افتخار و وجد نمایند زرتشت نخستین در تعلیم جوهر اصول که اساس هر مذهبی است
و در هر مذهبی قابلِ حفظ و حراست و نشو و نمو دادن آن میباشد حکمت فیلسوفانه و
مذهبِ حقیقت‌شناسی را بطریقهٔ خیلی صحیحی نمودار کرده است ......
برای رسیدن بسر منزلِ کمال آدمیت و تحصیلِ مقاماتِ تمدن و تربیت آمیز چنان
جزئیات و کلیّات را موجّه و انسان را متوجّه نموده که بالحق میتوان او را باعث
حیات نامید حتی آنچه نسبت به پیروی بعملِ زراعت و امثالها بیان کرده است
و کلیّهٔ قصدِ تعلیماتش بر زندگانی انسان در اوجِ مدارجِ انسانیّت با ایمان صحیح
و اخلاق مستحسنهٔ نجیبانهٔ عالیه بوده است او چنان حکمتِ طبیعت و درجاتِ
مقامات الوهیّت و اصولِ روحانیّت را بهم آمیخته و موزون بیان کرده است که
شرحِ محاسنِ آن به بیان راست نیاید کسانیکه از روی علم انصاف و توجهِ
مخصوص به پیروی تحصیلاتِ علوم حکمت و مذهبی زرتشت نموده اند هر دوی آنرا آمیخته
بیکدیگر مانند قانون نامهٔ ساده یافته اند که نظامنامه اصول عالم را با آن ختم کرده است
در ضمن آن علم مذهبی و حکمت نیز علم هیأت مضمر است که برای افزایش تمدن در میان

نوعِ انسان و بینش آثارِ الهی و آسایشِ تحصیل همه را بهم آمیخته و لی بطور مشخص که درکِ این اشکال ندارد بیان فرموده است و آن علم هیأت را افزون اهمیت داده است خصوصاً برای زراعت پیشگان زرتشت ثوابت و سیارات را اجتماعات مادّی بی حس کور در دورِ شمس بی ادراک و حسّ ندانسته بلکه سیارات دور آفتاب و ثوابت توانای افلاک برترین را ابدانِ با ادراک روحانی شناخته که اراده ایشان اطاعت رهنمایندهٔ ایشان و علم و آگهیشان باعث استحکام مدار جهان و برقراری سامانِ کیهان است زرتشت علم نجوم و هیأت را شیئی مرده و چیزی بیروح تعلیم نداده است امّا چون پاکانِ زنده و زندگانِ مدرکِ متحرّک در تربیت بی تغییر زیرا راهنمای آنها قادر کلّ و حرکات آنها از روی حکمتِ کامل و اراده خیلی مستقیم است خلاصه زرتشت علم هیأت را مانندِ علم حکمتِ زندهٔ روحانی بیان کرده است و حتّی در جهانِ مادّی پست ترین شکلِ هر شئی را از مواد بوضعی معلوم و مفهوم عیان نموده است خارج از تعلیمات مذهبی و فیلسوفی نیز علم طبیعی را بوضعی زرتشت کشف نموده است که الی امروز جلال و شرفِ کلمهٔ شهادت زرتشتیگری میباشد کلیدِ اشوئی و پاکی عملی از آن تعلیمات اخلاقی و روحانی بدست اهل جهان آمده است اشوئی در کلیهٔ اعمال زندگی انسانی اشوئی در کلیهٔ آنچه منسوب و راجع به طبیعت خارجی یعنی صوری باشد و تکریم نمودن آخشیجان صوری برای حفظ موجودات از علل و آلایش

یعنی آخشیجان را باید چنان پاک و گرم داشت بعین مانند آن پاکی وقت ظهورشان
از جائیکه باعث صدور و پیدایش همه است   در این شکی و بحثی نیست که تعلیمات
زرتشت بزبان اوستا بوده و قدیمه ترین آنها گاتهاست این گاتهای باستانی یا سرودها
بوضع موزون نوشته شده اند این گاتها در قدیم ببانگ تقدیس سروده میشده اند
ولی میان زرتشتیهای امروزه از وضع سرایش آن بخوبی مستحضر نیستند بعد از
آنکه معلوم شد زبان اوستا چیست بلفظ دیگر که مقصود از کلمه (زند) است
توجه نمائیم که بعضی آنرا زبانی دیگر و برخی شرح و تفسیر اوستا میدانند برخی از آموزندگان
اروپائی علم زند چنین تصدیق دارند که زند غیر از ترجمه پهلوی جدید و شرح و
تفسیر ترقیات عتیق نمیباشد پارسیان امروزه هم بهمین عقیده میباشند
که لفظ زند مخصوصا برای ترجمه مرقوم فوق استعمال شده است و در زمان سلطنت
ساسانیان صورت وقوع پیدا کرده است اما بعضی دیگر از آموزندگان
اروپائی آن بحث و تصدیق فوق را رد کرده برآنند که زند اصلا شرح و تفسیری
است که بزبان اوستا نوشته شده است و مربوط بعهد عتیق میباشد
یعنی زمانی که زبان سنسکرت در استعمال بوده است دکتر هاگ میگوید
اینکه در ترجمه های ستر جین پهلوی لفظ اوستا و زند آمده است
ما کاملا میدانیم و یقین داریم که آن لفظ زند که استعمال کرده اند شرح و

تفسیر اوستا بوده وچون آنها در وقت ترجمهٔ پهلوی آن لفظ را درمیان آورده اند
خود دلیل موجه میباشد که زند پیش از آنها بوده والا آن لفظ وجود وجهت
نداشت استعمال کنند و بدینواسطه نتوان مباحثات دیگر انرا التصدیق کرد که زند عبارت
از ترجمه ایست که در زمان ساسانیان شده است چون اوستا را مقدس
میدانسته اند ازینجهت درهمان عصر اوستا که شرح وتفسیر آنرا امر لازم داشته اند
محض آنکه آن شرح وتفسیر هم از صورت تقدیس خارج نشود بهمان زبان اوستا
نوشته اند وآن شرح را تفسیر زند نامیده اند وآن شرح وتفسیر هم بتوسط اصحاب
واتباع نزدیک زرتشت صورت یافته چون بمرور ایام زبان اوستا نامفهوم
مانده وکسی جز پیشوایان وموبدان نمیدانسته اند چنان تصور کرده اند که آن شرح
تفسیر مطلبش خارج از اصل اوستاست آنرا هم ضمیمهٔ اوستا کرده اند و درصدد
شرح وترجمهٔ دیگر برای آن برآمده اند این زند جدید که عبارت از ترجمهٔ بعد باشد
بتوسط موبدین خیلی دانای عصر ساسانیان صورت وقوع پذیرفته یعنی بزبان پهلوی
که زبان متداول ومعمول آنعصر باشد ترجمه شده وبعدها آن ترجمهٔ پهلوی
را زند نامیده اند برحسب تحقیقات وتدقیقاتیکه دراین دو شکل مرقوم نسبت
به زند شده است درحقیقت این شکل اخیر هیچ جای شبهه نیست ودانایان بعلوم
مشرق زمین حامی حقیقت اینفقره میباشند واینکه زبان مقدس نامیده شده

توضیحات لازم دارد یعنی بعقیدهٔ غیب دانان عارف رمز خارج از زبانهائیکه از روی حروف مانند زبانهای عصر بامتیاز داده میشود یکزبانی دیگر در عالم وجود است که آنزبان بواسطهٔ علامات و صوت و رنگ مفهوم و معلوم روشن ضمیران میشود و آن زبان را بزبان متداول میان مردم ترجمه مینمایند از آنجهت هرچه از چنان زبانی بزبان دیگر صورت ترجمه یافته است آنرا مقدس میدانند.

زبان مزبور گاهی (زنزار) و بعضی اوقات (دوا باشتیا) نامیده شده

ایچ پی بلاواتسکی درباره زند میگوید که اصل معنی زند شرح و بیان است و نیز معنی دیگر هم دارد که شاید دانایان علوم خاوری در آن باب تصوری نمایند یعنی (ترجمه کردن جمله های تعلیمات فیلسوفانه) و بعبارة اخری شرح و بیان آنچه بزبان روشن ضمیران روان شده است و تقریباً همین لفظ برای بیانات و تفسیرات زبان مقدس روشن ضمیران خیلی قدیم هندوستان استعمال شده مانند کتب زندزر یوستا بداهم هنوز در مجامع سری فرزانگان خاوری که مشغول تعبیر و توضیح خطوط قدیمی مرموز صعب الادراک هستند نسبت بمیزان موضوع هر محلی برای آن توضیح و تفسیرات همان لفظ زندزر یا برا همایا دوا باشتیا و امثالها استعمال میکنند اصل زند ساده کردن و شرح دادن کلمات و الفاظ معمای روشن ضمیران است بنحوی که مفهوم عام شود

سله زبان رمز ارواح یا ضمیر است

شه بزبان سنسکرت یعنی ایزدان

ته بزبان سنسکرت یعنی زبان

عه یکی از زبانها خیلی معروفه و معتبره روسی کاشفهٔ علم راز

شه همان زنزار که معنی آن گفته شد

شه معما مرکز یکی که قصد از خدا باشد

اسامیِ فراوان بجهتِ آن زبانِ فوق الذکر مخصوص روشن ضمیران استعمال شده ولی اسم مناط نیست غرض از وجود چنان زبانیست که امروز هم توسط غیب دانان مفهوم است و حالِ امروزه وگُروها سال قبل از این فرق نکرده است لکن چنانکه گفتیم آن زبان زبانی نیست که مانند زبانهای طبیعی متداوله همه کس فهم باشد و از زبانِ گوشتی که در دهان است بیان شود آن زبانیست که حقایق را کشف میسازد و آن حقایق از آن زبان بالسنهٔ متداوله ترجمه میشود چنانکه در باستان شده است فامّا در بابِ پهلوی امروزه پهلوی را مخصوص ترقیمات زمانِ خسروی ساسانیان و زبان آنعصر و کمی بعد از آن میدانند ولی کلیهٔ آن زبان با قدیم ایرانیانست در بعضی ترقیمات پهلوی برخی کلمات (سیمیتیک[1]) هستند که نشان استیلای سیمیتیک میباشد و میرساند که مربوط به ششصد سال قبل از میلاد مسیح است و چون ششصد سال قبل از میلاد فی الواقع زمان جدید محسوب میشود و هر چیز با کمتر صعوبت معلوم است حاجت بتوضیحات نمیباشد امروز چیزی که از قدیم محفوظاً در دست یونانیان مانده و حتّی نزد پارسیان مجهول القدر میباشد روایات کلدانیان است که در دست یونانیان محفوظ مانده و خلاصه آن از اینقرار است جای هیچ بحث نیست که در عصر اسکندر در استخر فارس کتابخانهٔ بسیار بزرگ و معروف شامل همه قسم کُتُب دینی و دنیوی و روحانی و جسمانیِ زرتشتیان

[1] عبارت از طوایف کلدانی و سریانی و اسرائیلی و غیره متعلقین آسیای صغیر است

صورت وجود داشته و اسکندر یا از روی غیظ و غرض و عناد و یا در حال مستی امر
بسوزاندن آن نموده است و ازاینجهت در کتب متاخره زرتشتیان او را اسکندر
ملعون نوشته اند کتب موجوده مخزون آن کتابخانه دو بهره بوده یک بهره
بامر اسکندر ملعون سوزانیده شده و بهره دیگر بدون عیب و علت بدست
مظفرین و قاهرین یونانی آمده بزبان یونانی ترجمه نموده اند کمی از پارچه ها و
رقعات آن بهرهٔ باقیمانده در (علم زراعت نباتیان[1]) بجاست و بعضی
عبارات در ضمن آن رقعات است که نویسندگان (نیاپلاتانیک[2]) مبنا
خطابات الهی و کلمات ربانی که بتوسط زرتشت پیغمبر بصورت تعلیم بیان شده است
اشاره کرده اند   این علائم تعلیمات قدیم که در ضمن علوم یونانیها محفوظ مانده
است تقویت و مستحکم مینماید   آنچه را که دانایان در باب تعلیمات زرتشت
درک کرده اند و عجب است که با داشتن چنان اسناد معتبره از قدمت مذهب
زرتشت هنوز اکثری پی نبرده و پارسیان جلب نموده اند تا بر قدرت
دعاوی بحق آنها نسبت به تعلیمات حقانی زرتشت بیفزاید   اصلاً کتاب
و تعلیمات زرتشت مختصراً ازینقرار است   نخستین یسنا یا یشت که
گاتها قدیمه ترین جزو آنست و گاتها عبارت از سرودها و
تعلیماتیست که از زبان خود آن وخشور بزرگ روان شده است   تعداد

[1] اسم قومی از اقوام سمیتیک [illegible] آسیای صغری — 1 Nabathian.

[2] علم جدید بعد از افلاطون را باین اسم خوانند یعنی در آمد افلاطون نو. — 2 Neo-Platonic.

گاتها امروزه پنج است و فزون ذوالقدر و منزلت و عزیز و شریف و عظیم اند و
شهادت بقدر و منزلت و شرف و عظمت تعلیمات قدیم می دهند و این اوّل
قسمت یشت است قسمت دوّم یشت مشتمل است از نمازها و رسوم و آداب
دینی و نمازها خطاب به یکتا باری تعالی و مقربین ذیقدرت او است که در تحت
او واقع میباشند که هیأت امشاسپندان و ایزدان باشند بموجب شهادت
کتب و ترقیمات زرتشت در قانون زرتشتیگری و چنانکه سایر ادیان قدیمه هم
بهمین عقیده بوده اند هیچ جای کون و مکان را تهی از مخلوق و ارواح و نفوس
صوری و معنوی و جسمانی و روحانی ندانسته خدای یکتا را در فوق و انسان را
در تحت معرّفی کرده و روحانیان را هر یک فی مراتبهم از فوق انسان تا مقام
اعلی و برای همه اینها پرستش و نیایش قرار داده بعد از یشت دو بهره آن
ویسپرد میباشد که عبارت از مجموعهٔ پرستش و نیایش و سرودهائیست که
پیش از نماز و تسبیحات باید ادا شود این یشت و ویسپرد در مذهب زرتشتی
بمنزلهٔ ودا در طریقهٔ هنود است افسوس که از بیست و یک نسک اوستا
فقط یک کتاب کامل و بعضی رقعات بهم جمع شده باقیمانده در صورتیکه بیست
و یک نسک اوستای مزبور شامل بر قسم علوم و ادویه و هیأت و زراعت و علم
نباتات و فیلسوفی و قوانین روحانی و جسمانی بوده آن کتابیکه گفتیم تکمیلاً بدون اخلال

باقیمانده بعد از گاتها و یَذیدا داشت که مبنی بر شریعت اشوئی و پاکی ظاهر و باطن میباشد
و آن دیگر عبارت از خورده اوستاست که حاوی یَشت ها (یعنی پرستش و
نیایشها) و نمازهاست که اکثر مخصوصِ موبدان و پیشوایان میباشد و برخی که
عبارت از نمازهاست همه روزه پارسیان بآداب دینی ادا مینمایند -
خورده اوستای مزبور آمیخته از دو فقره است یکفقره از رقعات قدیم و فقرهٔ
دیگر افزایشهای جدید. پس از آنکه کتابخانهٔ معروف استخر فارس بامر اسکندر
سوخته شد دوره پیش آمد که پانصد و پنجاه سال امتداد پذیرفت و در آن مدّت
تمام اغتشاش و بی سیاستی و بی ترتیبی در امور مملکت داری بود و تقریباً
قُرب این دوره بامر سلاطین ساسانی رقعات باقیمانده از کتب زرتشت بهم
جمع شده صورت کتابی پذیرفت و عجب آنجاست این رقعاتی که باقیمانده اکثر
رقعاتیست که در زمان تسلط زرتشتیان بجای قطعات جواهر گرانبها با کمال منزلت
و عزت و احترام و تقدیس در عمارت مخصوص خود هر قطعه را در جائی مخصوص
با نقشهٔ مقدس تشکیل کند قرار میدادند که از آن نقشه بسی چیزها
معلوم و مفهوم بود و حالیّه هم کسانیکه در باب آن نقشه علم و اطلاع دارند
میدانند هر رقعه مناسب چه جای آن نقشه بوده و از روی این جزئیات
امتیاز خوبی و مرغوبی و زیبائی و سودمندی آن نقشه را میدهند

خلاصه اگرچه کتب زرتشت کاملاً در دست نیست که آنچه در جمله یافت میشود دیگوئیم
ولی بموجب تصدیقی که غیب دانان و محققین کرده اند از همین رقعاتی که باقیمانده
کثرت حکمت و قوانین مدنیت محقق و ثابت است   در قانون زرتشتی ابداً ذکری
از تناسخ و خلقت[۱] ثانوی یافت نمیشود و دانایان معروف زرتشتی هم ابداً اعتقاد
باین مسئله ندارند   اگرچه دساتیر شامل خیلی از حقایق اینمذهب است ولیک در
مقام تناسخ و بعضی فقرات موافقت با تعلیمات زرتشت نمیکند   در طریقه زرتشتی
اهورامزدا را در مقام اعلی وصف نموده و او را حکمت و دانش و خرد و زنده و خداوند
خرد و دانش و خداوند دانش نامیده   در خطوط میخی بجای اهورامزدا - اهورامزدا
نوشته و ساسانیان - اهوهرمزدا استعمال میکرده اند و ایرانیان امروزه -
هرمزد - و - اورمزد - میسرایند   در طریقه زرتشتی خدارا که اهورامزدا باشد
اعلی و اکمل و کل و در همه چیز در آینده و سرچشمه و مصدر حیات بر سروده است
چنانکه در طریقه هنود هم برهما را[۲] که بمنزله خداست چشمه حیات
خوانده است   در تمام کتب و صحف ارباب خدا بقدر خود بیان
کرده اند   ولی هیچیک بدرجه تکمیلی گاتها نیست   زرتشت در گاتهای
اهنود فرموده است که اهورامزدا نخست از فروغ ذاتی خود ابدان
بیشمار فلکی را آفرید و از دانش و هوش جبلی خویش مخلوق نیک

ف ۱ یعنی خلقت مرات ثانی و ثالث بهمان شکل و پیکر و جسم اول

ف ۲ مرکز کل یعنی خدا

را ایجاد فرمود تو ای اهورا مزدا آن ارُوند گوهر ابد دوامی و تو ای که آفریدگان نیک را هست نموده ای جوهر حقیقت و ایجادِ حیات هنگامیکه چشمهایم بجانب تو نگران میشود تو را می شناسم و باور دارم که جوهر حقیقتِ لم یزل و لا یزالی تو ای مزدا آفریدگار جهان برتر از هر برتری و پدر پاک ضمیرانی و از حیز ادراک و فهم انسان بالاتری +

اگر چه برخی مورخین یونانی و غیره از قبیل پلوتارک و کرامسدس و داماسیس و تیا دارس و غیره هر یک بعقیده و خیالات خود چیزی نوشته و نسبت داده اند که در عقیدهٔ زرتشتیان در ابتدا زُروانهه اکرنهه یعنی زمانهٔ بیکرانه وجود داشته و اورمزد از آن مادّه تولد یافته است ولی دکتر هاگ که بخوبی از آن علم باخبر بوده و قانونِ صرف و نحو اکثر کُتبِ الهی را بخوبی درک کرده قطعاً آن عنوانات را رد نموده اصلاً اعتبار بآن بیاناتِ مورخین در اینمقاله نمی نهد و میگوید بدرجه اینمسئله اشتباه شده و آن اشتباه قوت گرفته که حتی در زمانِ ساسانیان نیز عقیده ایشان چنان شده چون باصل کلماتِ زرتشت نظرِ دقیق معنی و عبارات فهمانه شود خدا را واحد دانسته که پیدایشی نداشته و همیشه بوده و هست و خواهد بود البته هر کس از روی علم و انصاف بتعلیماتِ زرتشت مرور کنند

گواه صادق ما خواهد بود در آغاز آفرینش کیهان دو وجود از اهورامزدا صادر
و موسوم به سپنتا مینو و انگره مینو شده اند یعنی افزاینده آبادی و کاهنده
آبادی و بتوسط این دو وجود جهان و موجودات صورت هستی یافته و می یابد
نسبت خوبی و بدی باین دو مواد داده میشود ولی اصل مقصود خارج از این نسبت
و کلید این باب در گاتها مهیا است خوبی و بدی را میتوان نسبت باین
دو مواد داد در مقام بهتری و امتیاز جهات متعلقات سپنتا مینو بر انگره
مینو ولی نتوان این نسبت را داد که از یکی تولید خوبی میشود و از دیگر
تولید بدی اصل آنچه منسوب باین دو مواد است متعلقات روحانی و جسمانی است
و در اینصورت نتوان گفت که انسان باید روح محض باشد و قطعاً صرف نظر از
جسم کند بلکه مقامات جسمانی را که فقط برای حفظ مقام زندگانی این جهانیست باید
بحد اعتدال داشت که برتری بر مقام روحانی حاصل ننماید و از اینجهت مقام روحانی
را به سپنتا مینو و مقام جسمانی را نسبت به انگره مینو داده اند در صورتی میتوان
نسبت بدی را به انگره مینو داد که از حد اعتدال گذشته مقام جسمانیت بر روحانیت
غلبه کرده باشد و الا با عین اعتدال ابداً نمیتوان اعتدال را بد دانست نیز نسبتهای
دیگر که باین دو مواد داده شده است حقیقت و غیر حقیقت نور و ظلمت و آبادانی
و خرابی اینهمه صفات متضاد برای آن آورده شده که هرگاه متعلقات انگره مینو

که عبارت از مواد جسمانی باشد از حد اعتدال خارج شود مسلماً جسمانیت که
بر روحانیت غالب آید حقیقت بکذب و نور بظلمت و آبادی بخرابی مبدل خواهد شد
و هکذا در گاتهای اهنود که زرتشت درباره این دو مواد متذکر شده میفرماید این
دو مواد اصلی که از اهورامزدا صورت صدور و ظهور پیدا کرده اگرچه هر دو مواد از
یک مصدر و مقام صادر شده و در هنگام صدور مقام اتحاد داشته اند ولی
بعد از صدور از غلبهٔ انگره مینو غیر حقیقت بروز کند و غالب و مغلوب بودن
هر یک ازین دو منوط و موکول باختیار خود انسانست که یا مقامات روحانی
را حفظ و مقامات جسمانی را در عین اعتدال بدارد و یا مقام جسمانی را تفوق بر روحانیت
داده روح را مغلوب جسم کند و برای این دو مواد اسامی گوناگون نسبت بالفاظی
که در قدیم میتوانسته اند فهم نمایند استعمال شده است و غرض از تمام اسامی
اصل مقصود همانست که بیان شد و اینکه نیز صفت افزایش و کاهش را
باین دو مواد داده اند افزاینده منسوب به سپنتا مینو است و غرض از اینکه
همواره جوهر حیات از آن برون افشانده میشود و هر قدر بر قدرت آن
ماده افزوده تر شود بر قوای روحانی که ماده اصلی حیات است افزوده
خواهد شد و تباه کننده منسوب به انگره مینو میباشد که بعکس سپنتا
مینو هر قدر بر قوای آن که قوای جسمانیست افزوده شود از قوای روحانی

که اصل جوہر حیات است کاسته با خلاق و عادات ناپسندی که محض آن تجاوز
از حدّ اعتدال از آن بروز کند انسان را از مقام حیات بفنا و ممات خواهد کشید
واینکه مادّهٔ انگره مینو را روح خباثت و بدی و مادهٔ مرگ نامیده اند محض
تاثیراتِ آدمی است که بداند هرگاه آن مادّه را تقویت کرده از مقام اعتدال تجاوز
نماید سرانجام کار او را بهلاکت خواهد کشید و تمام دلایل آن متوجه میباشند دکتر
هاگ سخت باین مسئلهٔ پیچیدگی داشته میگوید این دو مواد عبارت از دو محرّک عالمند
که از ابتدا متحدّ بوده اند و ازاینجهت همزاد یا توام نامیده میشوند و این دو محرّک
که باید هر چیز و هر آفریده را در مقام خود متحرّک داشته باشند البتّه
در هر شئی حاضر و مسکون اند در تمامی گاتها هیچ جه نتوان یافت که انگره
مینو را مخالف و قوّهٔ همپایهٔ اهورامزدا ذکر کرده باشد و عقیدهٔ زرتشتیگری
در باب آن دو مواد بنحویست که بیان شد لاغیر -
زرتشتیان اعتقادی کامل در مجمع روحانی که عبارت از هفت امشاسپندان
باشند دارند و برکت و قوای روحانی و اعمال خیر را از آن هفت میدانند و آن اعداد
هفت را بی نهایت مبارک میشمارند و آن هفت امشاسپندان یعنی
پیغمبران بزرگ ازینقرار است (۱) اهورامزدا که خداوند آفریدگار
باشد (۲) وهومن یا وهمن یعنی وجدان و اندیشهٔ بهتر و خرد پسندیده

(۳) اشه وهشتا یا اردی بهشت یعنی اشوئی بهترین و نظم کامل (۴) خشترا ور
یا شهریور یعنی قدرت و تسلط (۵) سپندارمذ یعنی محبت سود رساننده (۶)
هروتات یا خورداد یعنی سلامتی و رسائی (۷) امرتات یا امرداد یعنی همیشگی
و برای اینها ادعیه و نمازهای مخصوص دارند که در مواقع لازمه میسرایند و در کتب
صحت این قوی بر عرفا پوشیده و مجهول نیست و هکذا فرشتگان و پاکان
و ارواح سماوی که بتوسط امشاسپندان دلالت میشوند در هفتن یشت
بهره از دیرینه ترین یشت بعد از گاتها میاید - با پرستش میکنیم تو ای اهورا
مزدا خداوند عدالت و حقیقت و ستایش با امشاسپندان خوبی دارنده و خوبی
بخشاینده تو و تمامی خلقت بروح حقیقت و عدالت و اشوئی در ابتدای ویسپرد
میاید من مناجات و دعا میخوانم ایزدان سماوی و ارضی را در یسنا آمده است
من نماز می برم تو ای اهورامزدا ای آفریدگار فروغمند ذو الجلال بزرگترین
و بهترین و زیباترین و تواناترین و داناترین تمام موجودات در مقام قدس
قدوس تر و برتر از همه قدسیانی تو آفریدگار مائی و تو ما را صورت وجود و
پیکر آدمی دادی تو حافظ ما و دانای توانا و اشوتر از جمله اشوانی و در آسمان فوق
سراسری من ستایش و دعا میخوانم به وهومن یا وهمن و اشه وهشتا
و خشتره و یریا و سپنتا ارمیتی و هروتات و امرتات آن امشاسپندان نیرومند

برترین و همچنین در یسنا ستایش مهر و سروش و ایزدان و خورشید و ماه و ستارگان
آمده است از مقام ارواح و نفوس فرودی شروع کرده همین قسم که بمقام
برتر میرود مناجات و ستایش را بنسبت بتفوق مقام برتری میدهد تا
بمقام برترین که اهورامزد است داور آفریدگار و پاسدار همه میداند میرسد
درباره آتش هم ادعیه مخصوصه دارند و آتش را محترم داشته آنرا قوه صادره
از منبع انوار و مخلوق عزیز اهورامزدا میدانند اکنون لازم است در مسئله
آتش مرور و دقت شود که آتش چیست وجهت آنهمه پاسداری چه؟ چون
بکتب مقدسه و قوانین الهی هر کیشی رجوع شود آنرا مقدس و مظهر الهی دانسته
و میدانند در قانون هنود بر همنان آتش میدانند و در قانون زرتشتی
آتش را عزیز اهورامزدا شناخته جمله موجودات را بنسبت وجود آتشی داده اند
و یهودیان خدا را مانند ستون آتش دانسته بآن اسم پرستش میکنند و عیسویان
منادی میکنند که خدای ما آتش فنا و نابود سازنده هر چیز برای تصفیه و بقا است
در همه جا آتش علامت الوهیت بشمار آمده و ذکر شده آنکسی که ذوالجلال است
مانند آتش آشکار میشود و مانند آتش از میانه ظلمت زبانه نور خود را هویدا میسازد
و پیدایش جهان نشده است مگر بواسطه خروج از شعله آتش زنده و خدائی
که اورا نورالانوار میدانیم همواره بشکل نار جلوه میکند و جوهر کون و مکان

هرگز کلمه و این لفظ را هنود برای خدا استعمال کنند

جز آتش نیست و مقام انسانیت و صفات انسانیت و جوهر وجود هر شئی که
صورت هستی حاصل کرده و میکند جز آتش نبوده و نمی باشد بقدری اسرار
در اینمسئله مکنونست که نتوان باین جزئیات پرداخت و مسلماً بقدریکه حقایق آن
بر رهنشگافان عالم و عارف معلوم است بیش از آن اندازه بر بی بصیرتان جاهل
مکتوم و براستی اگر برای من ممکن بود امروز زرتشت آن دانای ممتاز را در این
عرصهٔ جهان بیابم بواسطهٔ آن وجود مقدس کشفیات لازمه را بالعموم منبسط و
مکشوف میکردم که بچه درجه کلیات را در جزئیات گنجانیده است فاما از باب
آتشی که در آتشکده ها یعنی معابد زرتشتیان است در یکی از روایات اسطهٔ
باستانی می آید در مقام رنجی که زرتشت برای تجرّد بخور و عطریات برافراشته
بود نخست آتشی در آنمقام افراشته که پرستشگاه بانشد نبود زرتشت پاره های
چوب صندل روی هم چیده ببوی آنها خوش و منتظر آتش بود لهذا عصای
مخصوص که پرستشگافان غیب دان بخوبی میدانند چیست در دست گرفته آنرا
بسوی آسمان برافراشته در مقابل آسمان نگاه داشت که ناگهان آسمان دهان
باز کرده مانند زبان زبانه های آتشین را از دهان برون افگنده آن شعله ها بهر طرف
جست و خیز مینمودند و هوا را شکافته برخی از آن زبانه ها به پرستشگاه زرتشت
فرود آمده چوبهای صندل را برافروخت و آن آتش زنده اطراف او را احاطه نموده

عصایی رساله است
که بتبرکیات
مخصوصه صندل
آتش و قوای
خاصه از آنکارشا
می کنند
در عصای
موسی نیز همان
قوه بود و
بوسیلهٔ آن
رسایان اهل
اسرار تا کنون چه
التقیا و بهمان
ترتیب
می نمایند

او را یک خرمن زبانه آتش ساخت و همی او کلمات آتشین از زبانش جاری شده
منادی حقایق جاودانی در داد و سرودهای آتشین که پیشنهاد شده محض همین بوده
که آتش زنده بوسیله آن سرود و مناجاتها در جایگاه مقدس فرود آید که آن
سرودها را مانتره های زورآور یعنی کلمات قدرت بینا میده اند آن آتش
مقدس از آسمانها و از (آکاشای م) آتشین فرود آورده شد یو منا هذا هم که
در هر جای زرتشتی نشین معبدی برپا نمایند تقریباً بهمان رویه آتش نشانی
میکنند یعنی آتش مقدس بر فراز جای افراخته معین می نشانند اگرچه دستوران
و پیشوایان بزرگ زرتشتی مانند زرتشت قادر بر آن نیستند که آتش از آسمان
فرود آورند ولی تشبهاً ترتیبی پیش میآورند و آن (شرحی است که در ترجمه رساله
دستور جیوانجی آمد) را برفراز آن جای برافراشته مخصوص قرار داده پاک و عزیز
زندهٔ الهی[له] میدانند و هر روز بعد از غروب زرتشتیان چوب صندل و سایر اشیاء معطره
روی آتش ریخته در اطاقهای خانهٔ خود میگردانند و در موقع تبخیر عقیده ایشان اینست
که بواسطه آن بخورات آلایشهای مضره از جسم و مسکن دور شده از تفریح
جسم و محض دور کردن مضرات روح مفرح و خوش میگردد و بواسطه
خوشی روح خشنودی خداوند بجا میآید وقتیکه وقت عمیقانه دقت و غور
خوض شود با همه ترتیباتی که بیان شد واضح میگردد که این آیین اساس

[له] چون حیات و نور مهر [illegible] هستی با آتش وجود آتشی میباشد لهذا آتش را عزیز و زنده میدانند چه که پیوسته در آن نقطه وجود باشد مانند وجود زنده در حرکت و حرارت و نوربخشی است

طبیعت را کلیّةً بر این گذارده که هر انسان تمام تکیه‌اش باید با شوئی باشد
و برای حفظ مقام اشوئی که عین اعتدال است با هر نااشوئی مقاومت کند و آنی فارغ
از خیال اشوئی و حال اشوئی نباشد و اینکه در مقامی دیگر انگره مینو را تشبیه بدشمن
کرده اند فقط محض هیجان انسان بمخالفت و مقاومت با اعمال و افعال خبیثه
غیر مستحسنه است و هر انسانی باید با فکر و حسّ استوار بر آن باشد که با یک نیروی
مستحسنه ستوده بمقاومت با دشمن خود که افعال ناستوده است ایستادگی
کند و درک نماید که آن نیروی فیروزی بخش رهنمون و هادی به نیکی چیست
روح پاک انسانیّت که مقام اشوئی است و هیچ رفع کننده بدی فیروزی بخش
نزار صفت اشوئی نیست که اعتدال در فرایض انسانیّت باشد   نیز بر هر زرتشتی
فرض است که زمین را پاک و آباد و از کثافات و آلودگی دور داشته زراعت را
که منشأ آبادانی است از فرایض لازمه زرتشتیگری خود بدانند و در هنگام
زراعت نمودن آن عمل را باعث خشنودی خدا و ادای بندگی خویش
با فریدگار آن شمارد و بر آن عقیده استوار باشد که زمین آفریده اهورامزدا
است و باید از سراسر آلایشها پاک باشد   پاک داشتن هوا از بوهای بد
و کثافات و آب از هر قسم آلودگی نیز فرض و فرض هر زرتشتی است و کسی که خویش را
زرتشتی حقیقی میداند باید هر وقت لاشه مرده یا هر نسا[1] و هیخر[2] نسا و کثافتی در آب

[1] مرده و آنچه از مرده جدا شود
[2] و هر پلیدی که از زنده جدا شود

افکنده می بینند بدون درنگ آبرا از آن آلایش پاک سازد آتش را باید
در نهایت پاکی داشت و از نسا و هیر نسا و هر گونه پلیدی محافظت نمود و اینکه
پارسیان مردهٔ خود را در فراز کوه در قلعهٔ محصور که از همه طرف جز فرسه از آن راه
دخول مسدود است میگذارند محض همین است که مرغان لاشخوار بزودی آن میت
را از هم متلاشی کرده نابود سازند و از کثافت و تعفن آن میت آلایشی به عناصر
نرسد و آن قلعهٔ بالای کوه را دخمه و دادگاه[ا] نامند۔

[ا] عدالتخانه

از مقام اشوئی و پاکی طبیعت ابدی که فریضهٔ هر زرتشتی است بهمین مختصر اکتفا
نموده اندکی قدم بمراتب قوانین مذهبی زرتشتیان که هومت و هوخت و
هوورشت باشند میگذاریم که معنی آن سه لفظ اینست اندیشهٔ نیک گفتار نیک
و کردار نیک و این یکی از فرایضی است که اتصالاً هر زرتشتی باید آنرا در زبان
و خیال خود داشته دارای آن صفات باشند و همه روزه این سه کلمات
در نماز زرتشتیان تکرار میشود کلمات ابتدای اوستا نخست شامل اشم وهو یعنی
آن فریضهٔ مقدس است که در هر نمازی چندین بار تکرار میشود و قانون اشوئی و فریضهٔ
پاکی را ذهنی هر زرتشتی مینماید و معنیش اینست اشوئی یعنی پاکی بهترین نعمت است و
خوشا بحال کسی که خویشتن را آماده و آموده اشوئی سازد و در گاهنامه اهورامزدا جواب
زرتشت را در باب اشم وهو[۲] میفرماید چون اشم وهو منسوب

[۲] یعنی پاکی نیک است

نمبر (۱۵)

بتمام آفرینشهای نیک است بنابرآن هرکس اشم و هورا بر دل خویش
ساری و بر زبان جاری میسکند باید ابداً گرد بداندیشی و بدگفتاری و بدکرداری
نگردد در قانون زرتشتی هر طفل زرتشتی باید در بین هفت و پانزده سالگی
مشرف در آداب دینی یعنی نوزادی شود که عبارت از پوشیدن جامهٔ مقدس
موسوم به سُدره و بمیان بستن رشتهٔ مقدس نامزد به کُشتی است که هر دو نیاز
از اشوئی و پاکی میباشد کشتی از پشم گوسفند بافته و شامل هفتاد و دو تار است
و سه مرتبه گرد کمر پیچیده می شود و آن سه گردش یادآوری از هومت و هوخت
و هوورشت مینماید که شخص دارای آن باید دارای آن سه مقام و در آن سه صفات
آراسته باشد دو گره در جلو و دو گره در عقب داده میشود راست گفتاری
پرهیزگاری و پارسائی فرمانبرداری والدین محبت و مهمان نوازی جد و جهد
و کوشش امانت و نوازش حیوانات مفید از خصال با اهمیت شخص
زرتشتی و داد و دهش یکی از فرایض مهمهٔ زرتشتی است لکن باید داد و
دهش از روی دانش و بخردی باشد که بارزانیان مستحقین داده شود
آویژه سپارش در کمک و دستگیری بینوایان و مدد و یاوری بکسانیکه
توانائی و بضاعت گزیدن جفت برای خود ندارند و تاکید در تعلیم و تربیت
اطفال کسانیکه از خود دارای خواسته و توانائی تادیب و تربیت فرزندان

خویش تنبیه شده است چنانکه در قانونِ زرتشتی مردم را بچهار طبقه قرار داده و علوِ مراتبِ آنها را ستوده نیز امر کرده که از تمامِ شنایع و خباثت و اعمال ناستوده باید بر حذر باشند (۱) برای طبقهٔ پیشوایان امر در اجتناب از ریا و نفاق و دو رنگی و حرص و طمع و غفلت و کاهلی و هرزگی و بی ایمانی شده است (۲) طبقهٔ سپاهیان و سرداران و فرمانروایان باید از ظلم و ستم و جفا و سختی و پیمان شکنی و تقویت بدکاری و همراهی بدکرداران و کبر و غرور و خودستائی و لاف و گزاف و بیشرمی و بی ادبی بر حذر باشند (۳) کشاورزان را فرض است از جهالت و بخل و حسد و بدخواهی و شرارت بگریزند (۴) پیشه وران گردکژی و بی دیانتی و ناسپاسی و رذالت و بهتان و غیبت نگردند۔

پارسیان نماز پنجگانه هم دارند که با آداب مخصوصه بعمل میآورند۔

هفت اصول و موادی که موجب و موجد ترکیب وجودِ انسانی در مقاماتِ صوری و معنوی و علیا و سفلی میباشد و اضحًا در یشت ۴۵ بیان شده است۔

(۱) جسد که عبارت از گوشت و استخوان باشد (۲) قوهٔ جان بخشی که خود آن قوه را جان میگویند (۳) شکل و ترکیب (۴) زور جسمانی که عبارت از شهوت و نفس امارہ باشد (۵) هوش و ادراک و حس۔

له تالیف ایزدی

(۶) روح (۷) فره وشی یا فره وهر که عبارت از اروند گوهر آزاده و چراغ هدایت و معرفت انسانی و فنا و آلایش ناپذیر است۔

دکتر هاگ گفته است هر وجود آفرینش نیکی خواه زنده یا مرحوم شده یا آنکه هنوز تولد نگردیده دارای فره وشی خویش است آینها فرشتگان نیرومند پاسبان اشوئی هستند و واضحاً مشابهت به (آتمای هشنوذ) دارد پس از مرگ روان از تن جدا شده از راهی که برای آن معین شده است بجایی میرسد که پر از ترس و بیم نباشد روان انسان نیک درست کردار حاصل اندیشهٔ نیک و گفتار نیک و کردار نیک خود را مصوّر بصورت بانوی زیبای آراسته می بیند که پیکر نیکوئیست و با آن دیدار امیدوار شده بی ترس از پل داوری میگذرد و سالماً به بهشت میرسد اما روان گناهکار اندیشه و گفتار و کردار بد خود را بشکل پیرزنی کریه المنظر هولناکی که پیکر بدیست دیده بر خود لرزان و هراسان شده در هنگام گذر از آن پل پای او لغزیده بآتش اندر میافتد۔

بسنسکرت زبان یعنی روح و فره وشی

خلاصه اگرچه فزون چیزها در باب این آئین پاک که روان موبدان تابناک باد ناگفته مانده و آنچه هم گفته شده باختصار پرداخته ام و آن اختصار هم در نا آراستگی ولی معهذا بقدر کفایت مساعدت بتصدیق رمز شگافان غیب دان

بیان شده است تا در شهادتِ نسبت باین کیش با فرّهی منقصتی حاصل نشود +
مذهب باستانی از پنج ملل که از سرچشمهٔ متقدم برآمده است مذهب زرتشتی
است که پیغمبرِ ‌‌ش یکی از اعاظم سروران روشن ضمیرِ الٰهی بوده وامتدادِ
مدّتِ ظهور او مجهز اران سال پیش ازاین عصر میرسد و اگرچه بضعف
معرّفی نشده ولی هرکس از کتب باستانی آن تعلیم باید در کمالِ توانائیش
خواهد دید والبتّه تجدید آن تعلیمات وتفهیم آن باعث احیا و زندگی
ثانوی خواهد شد۔

ای برادرانِ پارسیِ من پیغمبرِ شما مرده وتباه نشده بلکه اوحیّ و
ناظر آهیستنی است که تأسیس نموده وهمی مترصد بلندی آن ازاین افتادگی
حالیه است تا نظر ثانوی بر علم وقدرت گشده اش باز اندازد۔
امروز هیچ امری نجیبانه تر ومهمّ تر از آن برای هر زرتشتی نیست که
با پیروی آن آتش باستانی در صدد بیداریِ برادران خود برآمده آن آتش
را باز بر فراز قلب هر یک برافروزند وچنانکه باید وشاید
از کتب مذهبی خود تعلیم گرفته آن علم قویم قدیم را با قدرتِ محسوس
فراگرفته واستقبال این اقبال نموده محظوظ شوند۔
ای برادران آن آتش نمرده است بلکه در نهانخانه خود با کمال

گرمی منتظر یک باد زدن از طرف شما و باز جلوه نخستین نمودن و شعله ور شدن بپا شد +

اینک من بخواب می بینم روزیرا که نفس پیغمبر بزرگ زرتشت معابد خود را پاک نموده آتش روح افزای قدیم را باز می افروزد و تمامی معابد آتش خود را جلوه گر و شعله ور بپا زد و مجدد از آسمان شعله های جواب دهنده فرود آمده مذهب قدیم ایرانیان را بار دیگر روشنائی جاذب ارواح بنی آدم و یکی از بزرگترین مذاهب عالم خواهد ساخت

ترجمه از رسالات مزدیسنان منطبعه امریکا که بهمت توسط طبیب اکمل دکتر اتمن المتخلص به زراد دشت[1] هنش طبع و توزیع میشود

1 Dr. Otoman Zaradusht Hanish.

[1] یعنی اتمزرد دشت یا زرتشت

در ماه فبروری ۱۹۰۶ سنه (پرافسر سکیمدت[2]) اظهار میدارد مذهبی که تمام اهل عالم را متحد سازد و در هر عصری برای جمله مردم بکار آید مذهب مزدیسنی میباشد که شاه راهی است بدون اعوجاج و دوراهی و قوانین آن نسبت بخاص و عام بدون بینونیت و در جزئیات و کلیات مملو از عدالت میباشد مزدیسنی بر اساس آیینی است در همه هنگام مفید فواید دینی و دنیوی و مذهبی است که نه فقط شخص را در خیالات و افکار سرگردان دارد بلکه کیشی است مصر و موکد لعملیات و امیدوار کننده بحاصل اعمال بعد از عمل نه با میدهاے واهی که انسان بدون عمل فردی یابد مذهب مزدیسنی مذهبی است که پیوسته امید عملیات را در آغوش عامل داشته هر فردی از افراد در ایحاصل عمل خود امیدوار مینماید ـ نه تنها بخیال و گفتار و نه فقط باقرار خدا خدا بلکه بافعال و اعمالی که دلیل خداشناسی باشد

[2] یکی از محققین خیلی معروف آلمانی در علوم طبیعی

2 Prof. Schimdt.

و نه تنها اعتراف بوحدانیت خدا بلکه اعمال را شاهد یکتاشناسی قرار میدهد و باین شرط
صلح عالم را منحصر و میسر میسازد و بمصداق عملیات (اشم وهو) یعنی پاکی و راستی
نعمت بهترین و باعث سعادت دو جهانیست جهان و جهانیان را از
کاستی و آلایش دور میخواهد

ایضاً در تاریخ و در رسالهٔ سابق الذکر

انجمن ملی مزدیسنان امریکا اظهار میدارد — تعلیمات اوستا شرف و مقامش
فوق آنست که بتوان اعلان مانند اظهار نمود زیرا نو آموزان و بی اطلاعان حکم
کودکی دارند که پا هنوز قدم بعرصهٔ دانش نگذارده و یا اگر گذارده نتوان درس
بعد از چندین سال رنج را در ابتدا با و آموزاند کلمات اوستا گوهرهای بینهایت
گرانبهاست و چنان گوهری را بدست همه کس نتوان داد مگر کسی که دیدهٔ گوهرشناس
چنان گوهری را داشته باشد۔

در رسالهٔ مزدیسنان مؤرخهٔ ماه اگست ۱۹۰۸ ع

دکتر مک کب (Dr. McCabe) از نیویورک[1] شعری ساخته است که ترجمه اش بقرار ذیل است
عجب اسم اعظم و طریقهٔ اصحی نام مبارک مزدیسنی است که از حد وصف روی صحایف
و اوراق خارج است از ابتدائیکه من در تلاش حقایق این مذهب بر آمدم
هر قدمی فراتر نهم دریچهای پر از گوهر گرانبها تر مییابم و بلکه چشمهٔ حیات و درجات

[1] پای تخت متحدهٔ امریکا

راچنگ آورده ام کلماتش بهتر از طلا و مروارید و حقایقش موجد وجد و جدان
و حیات جاودانی اشجار عباراتش همه پر از میوه های رسا و نکات حقیقت آیاتش
سراسر جامع توحید و یکتاشناسی دختری کهن سال ولی دوشیزه و در هر عصر جوان
و محبوب و زیبنده هر داماد و سراسر این آئین آئینه صلح و صفا۔

ایضاً از رسالهٔ مزدیسنان

در ماه ستمبر سنه ۱۹۰۷ء (ژولیاس کلاسان[1]) اظهار میدارد ـــ مزدیسنی قدیمه
ترین قانون جمله حکمتهای عالم است تاریخ آن قرون متکاثره قبل از هر تاریخی است
دفاتر آتنتیک[2] فقط تاریخ جهان را تا هشت هزار سال میرساند ولی در مزدیسنی
دفاتریست که تاریخشان چند هزار سال قبل از بنیاد شهر روم میباشد مزدیسنی قانونی
است که انسان را از نقطهٔ خیال باوج مقامات اعلیٰ و مراتب برتر میرساند مزدیسنی
جامع کل مقاصد و مطالب است و هر یک را بموقع خود بمعرض ظهور خواهد آورد چنانکه
انسان را از نقطهٔ خیال با صعود و علیات باوج مقامات عالیه میرساند نیز از اوج مقامات
عالیه بنقطهٔ اصلی رهبری میکند و حاصل حیات آدمی را مشهود میدارد۔

بنحویکه مزدیسنی قدیمه ترین و جامع جملهٔ منظورات است نیز عالم طبیعت را هر یک
فی مراتبهم مکشوف میدارد که اکثر علایم و آثارش را بعدیان تقلید کرده اند و خلاصه
آنکه مذهب مزدیسنی آئینی است جامع تمام مطالب۔

[2] معتبر و صحیح

1 Jullus Clauson.
2 Authentic.

وعلوم وراه عملیّات دینی و دنیوی و باعث رستگاری و فرحتِ جهانی و حیات جاودانی

ایضاً رساله مزدیسنان

در شیکاغو (داوُد اَمان)[1] مترجم کتاب حیات مسیح بآلمانی بعد از تفاصیل و شرح و بسط
وافر خلاصهٔ تمام بیاناتش را چنان وانمود میکند که عین ترجمه اش اینست
یک مذهب و یک علم و یک حکمت و یک علم معاشرت است و آن مزدیسنی است
نیز در جائی دیگر میگوید — هر قدر بیشتر تعمّق در آئین زرتشتی میشود فزونتر مارا از زیبائی
و عظمت و طبیعی و علمی بودن آن آئین در هر قدمی که پیش میرویم شگفت میآورد
و با این ترتیب هیچ انتهائی در آن نیست و نبایستی هم باشد زیرا اساس آن
بر نقطهٔ مرکز طبیعت گذارده شده و دفتر طبیعت را اوراق از شماره بیرون است
و همه دم روی به نشو و نما و تزاید میباشد همان چیزهائیکه در هنگام جهالت
زشت مینمود کنون در حال دانش چه بس جلوات مُحیّر العقول زیبائی دارد
براستی هر کس تحصیل علم آئین زرتشتی که جامع جملهٔ علوم است نماید سود ابدی و
جوانی و حیات صحیح سرمدی یافته است وقتی که ما آن علم را که جامع علوم نو بر
هر عصر و نشو و نمو کننده ابدی و قدرت بخشنده و فرازنده و فروزنده علم
و مراتب حکمت است تعلیم گیریم آنوقت ابتدای بصیرت ماست و خواهیم پرسید
که آیا چنان عمری طولانی برای اینهمه تحصیلات ممکن است ؟

1 David Ammann:

پاسخ خواهد رسید بلی بلی چون فکرِ عدم امکان نیل بعضی مقصود از عدم توجه و اقدام
است بعد از آنکه با عزم جزم و عقیدهٔ صاف داخل شویم آنگاه می فهمیم چه تاثیر
عامل التحصیلی در آن میباشد که جملهٔ محالات را بآن سرعت صورت امکان میدهد
زرتشتیگری پیغامی است که بگوشِ هر کس برسد و بپذیرد حیاتی تازهٔ مملو از
جوانی و نعمتِ جاودانی یافته است قبول مذهب زرتشتی ابداً تعبدی و اجباری
نیست مذهب زرتشتی آئینی نیست که ما بتوانیم بجنبهٔ کلمهٔ آنرا محدود نمائیم در
مذهب زرتشتی انسان خدارا در همه جا و همه چیز می بیند همان خدائی که بی آغاز
و انجام و فروغ تجلیش بر جملهٔ آفریدگان از خورشید و سیارات و انسان و حیوان
و نباتات و کائنات و هوا و در هر فضا و هر جا صورت مکانت و امکانیت دارد
متجلی است وجود و عدم هر شئی آنی و منوط بمشیت امر و رضای اوست
زرتشت قدرت و نام خدارا محدود نکرده و او را یکتا و بینهایت اعلی و بیکران
اعظم و بی پایان مقدس خوانده است چون انسان با کمالِ تعمق و بصیرت و
علم در هر کلمه از کلمات زرتشت حتی کلماتیکه برای نامهای خدا بیان نموده است
توجه نماید همه اکتشافات اوراق طبیعت است و نیک متانت
و استواری اصل آن آئین را واضح و ثابت میکند چیزی نیست که در
هر زمانی جدیداً از طبیعت بروز کند که زرتشت اشاره و بیانی از آن

نموده باشد بحقیقت او ستا زبان حقیقت و وحدت شناسی و عین
حقیقت است چنانچه دارایان علوم جدید لیاقت و قدرت آموختن و آشنا
و حس ادراک معنی و جوهر آن داشته آن گوهر پربها و علم بی انتها را بشناسند
و درک کنند بی اختیار اقرار خواهند نمود که زرتشت چنان از جزئیات و کلیات
علم طبیعت آگاه بوده که سراسر علوم جدیده امروزه از علم طبیعت و هیئات
و حکمت و هکذا فوق اینها را در کلمات روح افزای خود گنجانده و مکشوف
داشته است و متفق البیان خواهند گفت گلیلیا[1] و نیوتان[2] و کپلر[3]
را فرض بود از روی کلمات زرتشت تعلیم علم هیئات گیرند و دارون[4]
هرگاه از تعلیمات زرتشت آگاه میبود سر شرمندگی به پیش افکنده
هرگز دعوی علم نمینمود اینست مذهبی که جامع تمام علوم دنیوی و اصل
روحانیت و دینی است سرود و ستایشهای نامه زرتشت در هنگام
بیان چنان موثر و ساری در جمله اعضای جسمانی و قوای روحانیست که در گاه
ادا از تمامی ذرات وجود انسان را مستعد قبول قدرتی دیگر میکند و
عروق و اعصاب را از حالی بحالی دیگر میرساند و اینست آن تاثیراتی
که تمام اهل عالم در تلاش آن میباشند انواع و اقسام علمهای
زرتشتیان که هر یک برای فصل و وقتی مخصوص معین و مرکوز شده است سراسر

[1] اسم مخترع دوربین
[2] اسم کسیکه قانون بمرکز رسیدن هر چیزی را پیدا و وضع نموده است
[3] یکی از حکمای معروف بریاضی
[4] پیدا کننده حکمت جدید برای نشو و نمو هر چیز بحالت خود

1 Gallileo. 2 Newton. 3 Keppler. 4 Darwin.

اصولِ حفظ الصحه و موجبِ خلوص عقیده و پاکی و صفا است تبخیر چیزهای خوشبوی
مخصوص در معبد یا خانه محض تصفیهٔ هوای کثیف از ذرّات مُسری و مُضر است
ملاحظهٔ آنکه سایر اغذیه اگر غذای روزِ پیش بماند و روزِ دیگر صرف شود احتمال
آمیختگی چندین چیزِ مضر در آنست اینست که غذای زرتشتیان منحصر بشیر و کره
و آرد و تخم مرغ باید باشد که هم تازه بتازه تهیهٔ آن ممکن و سهل و هم آلایش
سایر چیزها در آن کمتر است هرکس از قانون اغذیهٔ زرتشتیان
و طریقِ صرف آن آگاه شود آنوقت خواهد فهمید چقدر ملاحظات عمیقانه در آن شده
و بچه درجه از روی حکمت و مطابقِ علوم جدیدهٔ امروزه میباشد —
عبادت زرتشتیان عبارت از خاطرنشان ساختن افعال یومیه و هر کاریرا بوفق
طبیعت بمیزان خود کردن است که براستی در هنگام عبادت هم بندگی و سپاس
خدای بجا آمده و هم ذکر تمام تکالیف یومیه شده است بجرئت میتوان چنان
عبادتی را جامع تحریکات روحانی و جسمانی و محرکِ اصلی عملیات شایسته خواند —
و آنیست که زرتشتیان بخوبی دانسته و میدانند که بدونِ ظهورِ عملی درخواست
چیزی از خدا نمودن امکان اجابت ندارد زیرا خدا عمل را برای عامل آفریده
و مرد را برای کار قرار داده است و بطور کمال معتقدند که از خالق بی عمل تمنای
اجر کردن کمال حماقت و باعث سرگردانی و ضعف قوای سائل خواهد بود و درستکاری

دنیوی و اُخروی را منحصر به نتیجهٔ کردار سزاوار آن بخشایش نموده اند زرتشتیان
قانون و اجرای قانون عمل و نتیجهٔ عمل را فوق معجزات میدانند و باعجاز خارج
از میزان طبیعت معتقد و مصدق نیستند و هیچ چیز را فاضلتر و بهتر از قانون
و آزادی افکار در طریق صلح و صفا شمار نمیآورند بسیاری از دانشمندان
علوم قدیمی بسی بخود میبالند و فخر مینمایند و مسرور و مشعوف اند که در رموز فلسفی
حکمت و مذهبی یافته اند که فوق تمام قوانین قدیمه و جدیده میباشد و با
کوششهای خود ثابت میکنند بهای چنان نعمتی را نه فقط از تلاش و تحصیل علم انسان
بلکه بواسطهٔ عملیات و کنجکاوان و پژوهندگان و رنج برندگان انکشافات
را پس از اینهمه زحمات پیدایش چنان گنج بی پایانی بس و اینست مزد و حاصل
عملیات پرفسر دکتر گیگر[1] گفته است براستی هیچ قومی از اقوام باستانی
خاور زمین قدرت حفظ و صحت کیش خویش را مانند زرتشتیان نداشته اند
و این خود از تأثیرات حقیقت این مذهب است که در عین حقیقت بدون نقصانی
در اصول باقی مانده در اینهمه تفتیشات که حتی الامکان در همه جا و همه چیز و همه
آئینی نموده ام هیچ قومی در خداپرستی و یکتاشناسی واقعی باین خلوص و باین آزاد
منشی و باین پاکی و صافی و حقیقت و دقت ندیده ام اینست آنچه حاصل وجدان و ضمیر است
و این است اروندگوهر پاکی و راستی چه خوش بخت قومی که ایـ

1 Professor Dr. Geiger.

آیینشان است دکتر ویتنی[1] میگوید مذهب زرتشتی یکی از برترین نعماء
است که کرهٔ ارض را متنعم نموده است و فیروز و مظفر است هم از
صورت و هم از سیرت هم از حقیقت و هم از قدرت آنکه از حیث
مراتب فیلسوفانه و روحانی و جسمانی و پاکی صوری و معنوی دعوی اصالت
نجابتش محل توجه است مذهب زرتشتی میباشد نیتشه[2] فیلسوف
آلمانی که با کمال توجه و نهایت دقت و مراقبت داخل تحصیل اوستاء
زرتشتی گری شده با آنکه چندین جلد کتاب در باب آن مذهب
نوشته عاقبت اقرار میکند که بپایان ستایش زرتشت از جهت
چنان مذهب حقیقی حیات بخش رسیدن امکان ندارد ـ

(نطق دکتر لارنس ایچ میلز[3] معلم کل علم فیلسوفی و لغات زند در آکسفورد[4])
(اکتبر سنه ۱۹۰۸ بقرار ذیل است)

(اهورا)

کلمه مقدسهٔ (اهورا) که بمعنی خداوند روح و حیات است از زمان ابتدای پیدایش
اوستا که نتوان از کثرت امتداد زمان صحیحی برای آن قرار داد و هیچ نامی بهتر از این برای
خدای اشا بنیت صورت وجود داشته مناسبت این نام بمراتب بهتر از زیوس و دیوسپیتر

1 Dr. Whitney. 2 Nietsche.
3 Professor Dr. Lawrence H. Mills. 4 Oxford.

که بمعنی آسمانِ درخشنده میباشد و نیکوتر از سراسر الفاظی است که برای نام خدا
استعمال شده کلمهٔ (یَهُوَه) که بزبانِ عبرانی در توریة آمده و معنی آن اینست -
(منم که منم) جوهراً و اشتقاقاً در کلمهٔ اهورا گنجانیده و مرکوز است و اصلاً آن کلمه
از مادّه (اَهُووا) که مرکب از (اَهُو) و (وا)[له] باشد مشتق است چون در
زبانِ اصلِ عبرانی مانند عربی الف و یا گاهی تبدیل میشود اینست بمرور ایام الف
او را مبتدل به (یاء) نموده (یَهُوا) خوانند که نزدیکتر بمعنی زبان عبرانی هم باشد
و اینکه (هاء) در آخر (یهوه) آمده این تغییر از تغییرات لهجه و مرور ایام و هم
بمناسبت نزدیک شدن بمعنی زبان عبرانی حاصل گردیده چنانکه (اَهُورا)
را نیز (اَهُوره) از کثرت استعمال نوشته اند و امروز در غالب کتب اوستا
اَهُورا را اَهُوره نوشته اند و زرتشتیان بنا بعادت اَهُوره را بیش از اهورا
استعمال میکنند لفظ دیگر که غالباً با کلمهٔ اهورا استعمال میشود کلمه ایست که آنهم
مرکب از دو لفظ است و برسبیل صفت اهورا میآورند و آن لفظ مزدا میباشد
که مرکب از (مه) یعنی بزرگ و (زدا) دانای مطلق است و معنی (اَهُورا مزدا)
اینست وجودی که صورت ظاهر ندارد و جوهر فروغها و هستی و حیات بخش
و در دانش و بزرگی یکتاست وکلیةً غرض از استعمال کلمهٔ مزدا برای صفت
آفریدگاری خدای واحد است یعنی خدائی که صورت ظاهر ندارد و گوهر فروغها

[له] بمعنی هست

و هستی و حیات بخش و در دانش آفرینش بی‌همتا و یکتا است —

امشاسپنتا

شش امشاسپندان یعنی بی‌مرگانِ بزرگِ اشویِ مطلق اند که تمامی قوی و مقامات
خالصِ عالی روحانی از آنها بجهانیان میرسد و آنها اگرچه خود را در هر یک از
موجوداتِ بالا و نشیب داخل مینمایند ولی در مقام برتر از تمام فرشتگان
و ایزدان اند و از دیدهٔ جسمانی ما پنهان   در نیروبخشی و دخالت در سراسر
موجوداتِ روحانی و جسمانی نشیب‌تر از خود دارند   ولی در مقام و مرتبه از
مرکزِ علویِ خویش خارج نیستند و صورت و جلوهٔ صوری ندارند و مانند
وزیران دانای روشن‌ضمیری که همواره متوجه پادشاه و اطراف او
میباشند   امشاسپندان هم پیوسته گردِ تختِ خسروِ خسروان بوده
قوهٔ فرمانفرمائی و نیروبخشائی سایر موجودات را از پادشاه خود که آفریدگار واحد است
جلب مینمایند   آنها از کثرت نیرومندی و مرتبهٔ بلند و خالصی و اشوئی گاهی صفات
منسوب بخدا خوانده میشوند و در اینصورت اگرچه میتوان فهمید که اینها در مقامی مقدس هستند
که بآن اسم نامیده میشوند ولی نتوان شناخت که خدا را چه مقامی است تا مقام واقعی
پیدا از او که مقام آنهاست معلوم شود   آنها ساکنِ اقلیم الوهیت اند و اجراکنندهٔ تمام فرامین
الهی و برای آن اجرا دارای تسلط و قدرت بی‌نهایت و مملو از فروغ و نیروهای

فروغ بخشی میباشند و در عرصهٔ کائنات در جملهٔ موجودات راه داشته در

ادوار زمان و مکان بیزوال اند —

(اشا)[1]

اشا — آئین نخستین و بهتر و برتر از سراسر ادرکات مقدس ما میباشد

و خیلی عجب است اگر معدودی قلیل از نوع انسان دارای آن مقام و رتبه و صفت

بی نظیر باشند آن صفت نخستین و برترین هادی حقیقی بمقام صحت صوری و معنوی

و طبیعت و روحانیت است آن فوق تمام چیزهای آسمانی و ارضی است

که نتوان تصور کرد و بالاتر از تمام کلمات الٓهی که از مقام اعلیٰ صورت ظهور پیدا کرده

است میباشد آن مقام حقیقت و قدس یعنی راستی و پاکی از صفات باری تعالی

است و فرمان شمول این صفت و عدالت از کثرت رحمت برای مقام آدمیت

قدس صدور یافته است تا هر انسانی دارای آنصفات باشد و این صفات مقدس هرگز

از هیچ انسانی مضایقه نشده و نخواهد شد و الی ابد زوال و تغییر پذیر نخواهد بود با این رحمت

سبحانی و با چنین عطای کبرای ربانی اگر فی الواقع ما که خویش را انسان شمرده برای تحصیل

اعتبار و احترام و برای حصول خشنودی خالق اینهمه زور ها میزنیم و زاریها میکنیم آن زور و

زاری از روی حقیقت است اینک گوهر آرزو این صفت محض اعتدال و عدل

محض است و مسیح مصلوب ولی احیاکه ما اینهمه باو مفتخر و مباهی هستیم جهت

[1] راستی و تقدیس و پاکی

آنهمه بزرگواری و مقام مقدس را و جز این نبود که او عنان مرکب این اعتدال
را درکف قدرت نگاه داشته از سرکشی جلوگیری نمود و خویشتن را بآن صفت
مقدس آراسته فرمود و بدیهی است که دارای این صفت قابل آن مقام هم میباشد
برای ارتباط انسان بخدای واحد هیچ صفتی بهتر از تحصیل مقام اشوئی که خدای یکتا
بانسان عطا و فرض نموده نیست زیرا این صفت از صفات ممتاز خود اوست
که اوست خدای اشا یعنی خدای راست و پاک اینست عین ایمان و اینست اصل
خداشناسی و اینست جوهر رسالتها ای برادران این خواب نیست
این رویا و بحران نیست بیداری و عین حقیقت بینی و حقیقت شناسی است و این
کلام را من تازه اختراع نکرده ام بلکه کلمه ایست بی نظیر و مقامی است بیمثال که
از زمان ظهور راوستا ایجاد این لفظ و ابلاغ این رحمت سبحانی شده است و اینست
آن کلمه که کلمه شهادت حقیقی محسوب و بحقیقت آئین مزدیسنی ظاهر کرده زرتشت
منسوب است اینست آن تنه اصلی که شاخهای گوناگون گسترده و اینست
آن چیزی که همه چیز در اوست ای انسانیت طلبان اینست کشف حقایق انسانیت
و اینست الهام حقیقت و وحی مطلق رحمانیت اینست آن جوهری که انسانرا
دارای دم عیسوی میسازد و اینست آن صفت و مقامی که بر حقیقت شعاری بداشتن آن
مینازد اینست آن آلتی که مرئی و غیر مرئی را بهم می پیوندد و اینست آن بهره که بعلویان

وسفلیان بدون تباین و تفاوت عطا شده است اینست آن آفتابی که بهیچ
ابری پوشیده و پنهان نمیشود و اینست آن قانونِ کلیهٔ حقیقی که برای تمام ابدانِ
فلکی از مصدر الوهیت جاری شده و ایران را شمس البلدان نموده بود اینست
آن فروغی که ایرانیان بروشنائی آن چندی پیروی کرده خویش را افسرِ کیهانیان
ساختند و هر اوقات زوالی بآنها میرسید باز به پیروی و تجدید روشنائی
آن چراغِ حقیقت خویش را از ظلمتِ ذلت رستگار مینمودند من بهمین
جادّه قدم زده و بسی از شاخی بشاخی پرواز کرده چون باین سلالهٔ جواهر
و گران بهاء تر گوهران رسیدم چنان متمسک و مسرور شده ام که از کثرت وجد نائم
اینست آن تخمی که در هر دل نشانده شود بدون اتلاف و زوال ثمر نیک خود را
خواهد داد و غذای نیسر و افزای تن و جان و روان از آن حاصل و صحت کامل
نصیب است و خلاصه انتظام و قوام کون و مکان از نعمت اشا میباشد و آن
آتشِ خاموشی نپذیرنده که در جملهٔ کائنات موجود هست با صفت اشا بجای سوزش
همه را روشن و گرم و خرم دارد و اشاست که تمامی موجودات متضاد را بهم سازگار
و موفق مینماید و برای انسان آن نعمت و سعادت بچه وسیله حاصل شود م
بوسیلهٔ هومت و هوخت و هوورشت یعنی اندیشه نیک و پاک گفتار نیک و
پاک و کردار نیک و پاک

(وهومنه یا بهمن یا وهمن)

وهومنه که بمعنی ضمیر واندیشه بهتر و یکی از امشاسپندانست در اورنگ خسروی نشیمن فرموده و محض آن صفتی که اسم و رسم او را بکی ساخته بمقام رفعت رسیده البته در زمان وحشیگری ایران چنان بیانی فزون مورد حیرت و فکری عمیق برای تمیز این سخن لازم بوده وهومنه گفتاری خیلی ژرف پیشنهاد شده که توجه آن بطرف تمام خوبیهای عالم است و اوست که تمام چیزهای نیک را بهترین وضعی بجای شایسته و موضع و موقع صحیح خود قرار داده است آن جوهریست مستغنی از علم موفقی و در غمگساری چالاک و یار و مونس ظاهر و باطن و رشته حلاوت زندگی واقعی و موجد امیدواری و نجتیاری و حبل المتین حواس و ادراکات و خرد دوربین در کف کفایت اوست وهومنه در اوست سرا حرکات اشوئی و از اوست آتش انفاس پاک و روانان تابناک و برافروزنده خرد نغز و گشایش افزاینده هوش و مغز و قوت محبت انسان در پاس مقام برادری و قدرت نجابت آدمی در حفظ شرف و برتری معرفت فرزند نیک نسبت به پدر و مادر خود مهربانی و عرق حقیقی لطافت طبع و مهر و شفقت و تخم کامرانی و حفاظت و ریشه خرمی و مسرت است و نخوی که در گاتها آمده است وهومنه هرگز زوال پذیر نیست و از جانب خدای یکتا آن گوهر همه چیز برای نظارت تمام

چیزهای مقدس و خوب مقرر و مامور رسانیدن محبت آمیغی خدای توانا بتمام
نیکان و نیکی پذیرندگان است حمایت وهومنه از خوبی است و پاسدار خوبی
و موجد خوبی و نیسری خوبی و بالاخره نطفهٔ خوبی در بطن خوبان بسته نمیشود مگر بواسطهٔ
وهومنه و از اینجهت خوبی و خوبان تمام فرزندان وهومنه محسوب اند +

اشه وهشتا یا اردی بهشت

اشه وهشتا — که بمعنی اشوئی بهترین یعنی تقدس افضل و نظم اولی و کامل است
مختصر تعلقات آن که راجع باشوئی بود در فصل (اشا) بیان شد و بدیهی است
اشوئی کامل است که نظم کاینات را برقرار دارد و نظم است که عالم فراز و نشیب را
مرتب مینماید و نظم کامل است که مدار ادوار و ازمنه و جملهٔ موجودات را بجا و موقع خود
منظم میسازد فساد در هر یک از موجودات واقع نگردد مگر بواسطهٔ عدم انتظام نظم
کامل است که سد راه خائن و سارق و جملهٔ بدکاران میباشد و نظم کامل است که
سلطانرا بر تخت و رعیت را در مقام رعیتی حفظ میکند نظم کامل است که جملهٔ
قوانین مدنیت و تربیت و انسانیت عالم را فرا میگیرد نظم کامل است که تفاوت
بین انسان و حیوانات میباشد نظم کامل است که مظلوم را از ظالم
محفوظ میدارد نظم کامل است که انوار فلکی بساط زمین را روشن و تجلیات
وجود هر موجودی را گلشن میسازد نظم کامل است که گل و میوه در باغ و حاصل زندگی

در راغ نشو و نمو می‌یابد نظم کامل است که هر سنگی بجای خود پرورابنده هاے خود را
گوهرسان تقدیم انسان میکند نظم کاملست که هر آدمی روز در آسایش و شب
در بستر آرامش می غنود نظم کاملست که هر یک از آفریدگان از انسان و
حیوان و غیره حدود خود را میدانند و خلاصه نظم کاملست که حیات هر
فردی از افراد از بقای آن نعمت حاصل و باقیست پس ای برادران
این نام مقدس که به اشه وهشتا برای اشوئی و نظم موجودات عطا شده
وامروز بگوش هر یک از شما میرسد برای قبول نمودن آن اشوئی و نظم در
وجود خودتان است که دارای آن مقام مقدس باشید تا اشه وهشتا یا باصطلاح
دیگر اردی بهشت از شما خشنود باشد زیرا آن امشاسپند برای اجرا
و نظارت این مقصود کل از جانب اهورامزدا مامور و مخصوص است و
هر یک او را بپذیرید نظم و اشوئی اهورامزدا را پذیرفته اید ـ

خشترا ـ یا ـ شهریور

خشترا ـ که یعنی قدرت و تسلط کاملست از آنست که نظم کامل و اجرای
قوانین در کائنات باعث حفظ هر پایه و مایه میشود و این نعمتی است که به آدم
داده و فرشته میتواند بدون آن بانی نظمی و بیقانونی و بیعدالتی مقاومت
نماید و در هر وجودی که قدرت و تسلط کامل نیست قانون و محبت و

علم تمدن و تمامی اوضاع لازمهٔ حفظ آن مقام ناقص و تمامی امور و احوال فاسد
و علیل است خشترا بدون آن عالم تهی از همه چیز و موجودات معدوم خواهد شد
با بی تسلطی و عدم قدرت بغاوت و طغیان و بی سیاستی باعث ویرانی هر آبادی
خواهد گردید و با بی تسلطی و عدم قدرت احدی از آحاد یک لقمه نان راحت نتواند
تحصیل کرد مزارع با ثمر و گلشن گلخن و انسانیت بحیوانیت و حفظ نوع بقتل و غارت
بیکدیگر مبدل خواهد شد خشترا ـ قدرت و تسلط کاملست که اوضاع جهانرا
بر مدار و هر یک از موجودات را بمقام خود برقرار دارد اینقدرت و تسلط نه
فقط مخصوص اینعالم و این مخلوق و موجودات صوری است بلکه چون ما میگوئیم
کاینات و موجودات بدون تسلط و قدرت معدوم و متلاشی خواهد شد
غرض از آنچه آفریدهٔ اهورامزد است از آسمان و انوار بالا و هوا و عناصر و
آنچه دیده و نادیده و محسوس و غیر محسوس است میباشند که هیچیک بدون
تسلط و قدرت امکان ندارد بر مقام خود مرتب و منظم باشند و از موجودات اعظم
و اکبر تا موجودات اصغر چنانکه در گاتها آمده است بدون خشترا که تسلط و
قدرت کامل باشد نشاید در اقلیم وجود است و نسبت بمقام خود آراسته باشند
چقدر و بچه اندازه ما که معتقد بگاتها هستیم باید از پیشنهاد این نعمت عظمی
و رحمت کبری متشکر و خشنود و خرسند باشیم که اهورامزدا چنان عنایت

بی نهایتی به آفریدگانش عطا فرموده و این بخشایشی که به بندگانش نصیب
فرموده همان گوهریست که در مقام خدائی و تسلط بموجودات خود دارا است اگر
قدرت و تسلط نمیبود کجا ما اسمی و رسمی نامی و نشانی از حقیقت و محبت و مقام
انسانیت میدانستیم درگاتها تمامی توحیدات اشاره قدرت و تسلط اهورامزدا
و او را پادشاه مقتدر و مسلط ترین کل حمد کرده است   در اوقاتی که یاس و
حرمان و افسردگی بما دست میدهد هرگاه بقانون گاتها و با اعتقاد کامل بگاتها خدا را
پادشاه علی الاطلاق و مقتدرترین صاحب قدرتان بدانیم فوراً یاس ما بامیدواری
مبدل خواهد گردید که اوست عادل حقیقی و برای اجرای عدالت حقیقی خود کمال قدرت
و تسلط فوق تصور را دارد   خشترا ـ قدرت و تسلط است که روح را ما
بر قوای نفسانی فایق مینمائیم و اگر قدرت و تسلط در وجود ما نباشد که عنان
نفس اماره را استوار نگاه داریم بکلی رشته انتظام وجود ما از هم گسیخته و روح
شریف ذلیل و مغلوب روح خفیف میگردد و اینست که اهورامزدا چنان مقام
بیمثالی را بامشاسپند خشترا عطا کرده است تا هر موجودی استقبال آن
نعمت بیهمال نموده با تسلط و قدرت کامل باندازه قالب و قابلیت خود نیکی
را بر بدی و بلندی را بر پستی و علم را بر جهل و عدالت را بر بیدادی و
مهر را بر خشم و اشوئی را بر ناپاکی و راستی را بر کژی و هومنت و هوخت

وهو ورشت را بر دشمن و دُرُوخت و دُرُوَرِشت مظفر و غالب و فیروز
و خود را بهروز و خوشبخت سازد -

آرمیتی - یا - سپندارمذ

آرمیتی - که بمعنی محبت سود رساننده و حلم و تواضع است انعام شریف مقدس را
که پسندیده خود اوست اهورامزدا به امشاسپند آرمیتی عطا فرموده و او را بخاصه
برای بروز این صفات در زمین مامور و منصوب داشته تا از آبادی زمین و
پرورش آنچه متعلق بزمین است و زمین در صفات مذکور مطیع آرمیتی و سود رساننده
باهل زمین و نسبت باهلش حلیم و متواضع میباشد تمامی آن صفات در پروردگان زمین
بروز کند زمین آباد بدیها و قتل و غارت را معدوم میسازد و زمین که آباد شود
ارزاق لایق آفریدگان که رزاق حقیقی مقرر فرموده فراهم میگردد و زمین که آباد
شود روح انسان را شاد و مفرح مینماید گاو آهن بهر زمینی که کند آرمیتی
رگ و ریشه آن زمین را نیروی پرورش و رویش تخمی که در آن افتد می بخشد
و آن زمین را محبوب هر ذی حیات میسازد تا هر گردن فرازی سر حلم
و تواضع بسوی آن فرود آورد و بهره خود بر گیرد و هر زمینی که آرمیتی
از آن خشنود است زمین مقدس نامیده میشود و این قدرت را میتوان
صفت اول نامید زیرا خلقت اول آبادی زمین است و بدون آبادی هیچ زمینی

قابل توجه و مسکن ذیحیات نمیشود و این است جهت آنکه در گاتها شخص برزگر را
که آباد کننده و سبز و سرشار نماینده زمین است در صوابکاری مقدم داشته
است چه که برزگر با عمل خود آرمیتی را از خود خشنود میکند و در آن خشنودی اطاعت
امر اهورامزدا بعمل آمده است و موافق گاتها اینست آنچه اسباب بقای حیات
موجودات است ، اینست آن امری که تنبلی و تکاهل را از روی زمین برمیاندازد
و همین امر عظیم و پیشنهاد بزرگ بود که پس از کشف گاتها کسانیکه قبل از آن ظهور اوقات
خود را به بطالت و نکبت و قتل و غارت گذرانیده بسی مردم از گرسنگی تلف
میشدند همان مردم را بآبادانی و زراعت وادار و اساس مدنیت را در
جهان پایدار کرد پس هیچ قانونی در عالم اجرا و باعث احیا نخواهد شد مگر با داشتن
حقیقت بدون برکت و تقویت آرمیتی هیچ موجودی بقای وجود نخواهد
داشت و دارای حیاتی نخواهد بود اگر زراعت نباشد قوت لایموت نداریم
و هرگاه بر روی زمین عمارت نشود و سکونت نیست اینست آنچه ممیز
قوت بین انسان و حیوانست و اینست مبنا دا آنچه ما تقدیر و قسمت و بخت
مینامیم زیرا بدیهی است که آبادانی موجب و موجد بختیاری و تقدیر
و قسمت نیک میباشد پس ای معتقدین بگاتها و کلمات مقدس اهورا
مزدا آرمیتی یا سپندارمذ را که در هر یک از ما و شما توجه دارد بوسیله

آباد ساختن اراضی و سبز و خرم نمودن زمین وا دهٔ اهورامزدا که سود و سعادت
آن نصیب نوع خود مانست خشنود و خویش را خوشبخت و نیک تقدیر
و خوب قسمت سازیم۔

هروتات یا خرداد

هروتات ـ که بمعنی رسائی و سلامتی است اهورامزدا از رحمت خداوندی خود
این نعمت را بواسطه امشاسپند هروتات بآفریدگان خود عنایت فرموده تا هر ناقص
کامل و هر علیل سالم شود و این کمال و سلامتی نه فقط مختص اینجهان مرئی است
بلکه در جملهٔ کاینات و موجودات اهورامزدا باید نعمت سلامتی و کمال بجا و در هر یک
مبذول باشد و این سلامتی و کمال نه تنها برای جسم است بلکه سلامتی و کمال روح
سلامتی و کمال جسم سلامتی و کمال عدالت و محبت و هومت و هوخت و
هوورشت و سلامتی و کمال من یعنی ضمیر و سلامتی و کمال اشوئی و نظم کون و مکان
و سلامتی و کمال در همه چیز و همه حال و مقام اصلاً معنی هروتات کمال و همگی
است که بزبان سنسکرت در وید ها سنود (سروتاتت) آمده است بدیهی
است که این کمال و همگی از صفات خود اهورامزدا می باشد که همه همگان را از
علل و عیوب منزه میباشد و از بخشایش و مهربانی حقیقی خود بتوسط امشاسپند
عزیز خویش این نعمت را به بندگان عطا فرموده تا هر کس به نیروی

(هُروتات) وپرورشِ وافزایشِ آن قدرت در وجودِ خود صاحبِ مقامِ سلامتی وکمال بیزوال شود۔

اَمِرتات یا اَمِرداد

امرتات ۔ که بمعنی بیمرگی وجاویدی وازصفاتِ حقیقیِ خدا اهورامزدا است ازفضل آمیغی وشفقتِ نامتناهیِ خود نصیبِ هریک ازبندگانی که مُطیع ومنقادِ اوامرِ او هستند نموده تا هرکس ازبندگان بصفاتِ وهومَنی یعنی نیک وپاک ضمیری وصفتِ اَشه وهشتا یعنی اشوئی بهترین ونظمِ کامل وصفتِ خشترا یعنی قدرت وتسلط کامل دروجودِ خود برای جلوگیری ازدُشمت ودُژوَخت ودُژورِشت وبصفتِ آرمیتی که بمعنی محبتِ سودرساننده وحلم وتواضع وآبادانیست وبصفتِ هُروتات که رسائی وسلامتی است آراسته شوند بنحوی که آن پادشاهِ حقیقی براورنگِ جاودانی جای دارد چنان بندگانِ آراستهٔ شایستهٔ بندگی جاودانیِ او وازنعمتِ هستی بخشیِ او که ازصفاتِ مختصِ ذاتِ احدیتِ اوست بهره وَر وهست شوند کسی که مُتحلّی[1] بحلیهٔ[2] صفاتِ فوق میباشد ابداً باکی ازمرگِ جسمانی ندارد چه که میداند جسم فقط قالبی است برای آنچه دراوست وآنرا که مرگِ جسمانی میخوانند فقط عبارت ازگذاشتنِ آن انسان واقعی که روح باشد آنجای راست که ازپله نشیب پا برداشته وبمقامی بالاتر نهاده خواه باور شویم یا نشویم جسم فانی است وفقط

[1] آراسته شده
[2] زیور وآرایش

مقام عمارتی برای انسان واقعی که روح است دارد پس کسی که بصفات
فوق پیراسته باشد ابداً در جسم دل بستگی وامید و یاس ندارد چه که او میداند
هنوز مقاماتی دیگر را هم باید بپیماید و در هر مقامی مجبور از ادای تکالیف
آنمقام از روی صفات فوق است چنانکه اهورامزدا را آغاز و انجام نیست
بهمین نهج پیدایشهای او را آغاز و انجامی نخواهد بود او همواره موجد موجودات
است و آنچه را نام وجود بر سر آید فنا پذیر نیست و چون انسانرا نامزد بوجود
کنند غرض از اصل انسانست که روح باشد نه جسم
بنابرآن ای آرزومندان حیات ابدی وای مشتاقان زندگانی جاودانی
آنچه را منتظرید هزاران سال قبل از این ایران بوسیله یکنفر نبی ایرانی که زرتشت
بوده پیشنهاد شده و هر فردی از افراد را بدون تشابین بآن جادهٔ حیات
راه نموده و کسانیکه با بودن چنان چشمهٔ حیاتی پی چشمهٔ حیات صوری در ظلمات
میگردیده اند کوران واقعی بوده اند وآئینکه در گاتها و اوستا اهورامزدا
سرور این امشاسپندان آورده نهایت بجا بوده زیرا تمامی این صفات
از صفات ذات اهورامزدا است که مختص فیض بخشی بعالمیان هر یک
مقام و مأموریتی را بیکی از آن امشاسپندان سپرده است پس اگر بندگانرا
برای داشتن آن صفات مباهی نموده آنصفات از خود او مجزی نشده

هستی بخش

پیوسته بوده و هست و خواهد بود خود هم بخشنده آن صفات و هم دارای آن صفات است.

چه که اگر نهر آبی از چشمهٔ روان است محض آن فیض بخشی نتوان آن آب را از چشمه ندانست و آب و چشمه را از هم جدا شمرد زیرا آن چشمه مخصوص روان کردن آب است و خود مملو از آن آب که هر قدر زاید باز خود دارای آن آب میباشد نهایت چشمهٔ طبیعت صوری موقتی است و چشمهٔ حیات معنوی و حقیقی ابدی.

اینست که گاهی این امشاسپندان صفات منسوب بخدا محسوب میشوند.

پس بیائید ای تشنگان آب حیات رفع تشنگی خود را در روشنائی نمائید نه در ظلمات.

این فقرات ترجمهٔ بعضی اوراق از کتاب انگلیسی موسوم به (جدید الزرتشتی)
من تالیفات (میستر ساموئیل لانگ) وزیر مالیهٔ هند میباشد که کتاب مزبور
حاوی ۲۷۶ صفحهٔ ۳۳ سطریست و مغزی الیه نخست مطابق علم شیمی از ذرات
و اصول متضاد و سیر عوالم مرئی و غیر مرئی و تغییرات کاینات و مقام و عوالم ارواح
و طبقات الارض و کرهٔ اثیر و درجات قوای غیر مرئی و خرد و اندیشه شروع و بحکمت
و مذاهب منتهی نموده و موافق جملهٔ این علوم صحت و علو و بزرگی مذهب زرتشتی را
از روی علم ثابت و تصدیق کرده است ترجمهٔ تمام آن کتاب اولاً کسی از
عهده برآید که دارای آن علوم باشد و ثانیاً چون هنوز ما را غالباً قالب
ادراک آن علوم نیست و ترجمهٔ سراسر آن کتاب مستطاب وقت لازم دارد
اینست که مصداق کل امور مرهون اوقات خود است امیدواریست موقع ترجمهٔ
آنهم بشود علی الحاله خلاصهٔ تمامی علوم و بیانات مزبور محض اطلاع شما برادران و
ثبوت و خوشوقتی بکیش تابناک پاک خودتان بقراری که مطالعه میفرمائید ترجمه شده است

(A Modern Zoroastrian)

By Samuel Laing Author of "Modern Science And Modern Thought" "Problems of the Future Human Origins"

LONDON. E. C. 1903.

از صفحهٔ (۴۰) اکنون از سراسر علوم مذهبی عقل منسوب که با علوم و معرفت
جدیدهٔ امروزهٔ انسان مطابقت و موافقت مینماید و براستی آنچه محققاً بهترین
علم مشخص و معین میباشد چنانکه آن نبی باختری زرتشت متجاوز از چهل قرن پیش
بیان فرموده قانون قوای متضاد (مقصود از قوی و مواد متضاد یا ضدین در هر کجا آید
انگره مینو و سپنتا مینو میباشد که در مقدمهٔ فروغ مزدیسنی اشاره شده
است) یعنی اُس اساس کون و مکان و جملهٔ کاینات است و بنحویکه آن پیغمبر
فرموده اهورامزدا آفریدگار نیکوئی و دوست دارنده و پروردگار نیکوئی است
و آنچه خارج از نیکوئی باشد خارج از خلقت اولی اهورامزدا است و جملهٔ اعمال و افعال
خبیثه از روح خبیث بظهور میرسد ولی سرانجام فیروزی و ظفر با روح طیب
و نیکوئی خواهد بود و عاقبت بدی آماج تیر خوبی شده از میان بر خواهد افتاد اینست
آن تعلیم حقیقی که گزیده وخشور باختری بیان نموده این داین تنها بنیادی بی نهایت
استوار است که بر استواری حقایق بلاشبهه نهاده شده علم را با عمل موافقت و
کلام را با حقیقت معلوماً و مشخصاً مطابقت میدهد و اینست آن سر مشق واقعی و آنچه ممکن است
بواسطهٔ آن علم موافقت و سازگاری آموخت و تمامی موجودات را در رشتهٔ سازگاری
و هم آهنگی داشت و آنچه از حکمتهای فیلسوفانه و قوانین مذهبی بهر درجه تصور شود فوق
آن با علی درجهٔ توسعه هم آغوشش این مذهب است

از صفحهٔ (۷) این علم وحدت آلهی که نامزد بآئین زرتشتی است علمی است با کلی
و اعمالش سراسر منشأ و مصدر نیکی که اشکالات صوری و معنوی و علمی را با آسانی
حل نموده بعقل موافق میسازد و بهترین راه اسناد و دلیل بمسلک حیاتِ واقعی عملی میباشد
وجهتِ رجحان و تصدیقِ من براین کیش با فرهی همین است که بیانات عقل منسوب
آن مرا قادر مینماید تا مادّهٔ متراکم بی ترتیب و ترکیب خالی از همه چیز خود را مبدّل
بجهانی مملوّ از راستی و اشوئی و سازکاری و آمودهٔ از کون و معرفت یکانیت
نمایم و چنان جهانی مرا محرّک شده است تا بوسیلهٔ رسالهٔ خود بدیگران توصیه و توعیظ
خویش را از این ابلاغ بری الذمه سازم و این سود حقیقت نمود را بسراسر
کسانیکه ظرفیت و شایستگی آن دارند نثار کنم و جمله را مطمئن سازم که این کهنه بسیار
قدیمی فزون نوی دارد و به نیکی و آسانی میتوان از آن استمداد نمود و معاونت
جست و از آن بیاناتِ امانت و دیانت آمیز دانش آموز نتیجه خیلی بزرگی گرفته
آزمایشاتِ آمیعی اندوخت و جامعیتِ تمامی حکمتها و حقایقِ مذهبی و علوم مدنیت
و انسانیت را در آن معاینه و مشاهده نمود —

از صفحهٔ (۱۷۹) — فایدهٔ عظیم اینگونه علوم آلهی معلوم عقل منسوب که نام
آشکارایش آئینِ زرتشتی است این میباشد که در اوّل قدم مخالفت و ضدیت
بین مذهب و علم را رفع میکند زیرا انکشاف هیچ علم و عملی خارج از (ضدّین) یعنی

حسنات در مقابل قبایح و طیبات در برابر خبائث وهکذا امکان ندارد و آنچه
بصورت کنونیت وجود ایجاد شده و بشود بالطبیعه موافق قانون کلیه از داشتن
ضدّ آن ناگزیر است الا آن (هستی[۱]) و ذات اعظمی که شناخته نشده مگر بوسیلهٔ
حس و ادراک و آن قوای لطیفی که از انسان خارج نیست و چون تعلیم این
مواد یا اصول یا قوای ضدین منحصر بآئین زرتشتی است ازینجهت پس از درک
آن علم تمامی علوم پیش و حال و بعد را با مذهب موافقت میدهد و ثانیاً سود اعظم آن
بعد از معرفت و شناسائی قوای متضاد در خود دلالت بتقدیس و اشوئی و خلوص
وجود خویش برای شناسائی قدوس حقیقی و آن اروندگوهر آمیغی است
یعنی پس از آنکه هر انسان درک نماید که هر وجودی دارای قوای متضاد در او و عنان
اختیار بر آن قوی بقبضهٔ اقتدار خود اوست از روی حقیقت معتقد و مؤمن خواهد شد
که اروندگوهر حقیقی که اهورامزدا باشد آفریدگار نیکی است و هر آفرینش را نیک
خواهد و آن انسان مدرک بعد از درک چنان علم صحیحی بر آن میشود که در نیکی خلقت
نخستین باقی بماند و تمام نشو و نمو خود را به نیکی دهد و در نیکی و خالصی استوار
باشد و از روی قلب خالص کامل و ضمیر پاک بی ریا پرستش آن نیکی
دوست واقعی را بجا آورد نه آنکه خیر و شر را هر دو نسبت بخالق حقیقی داده
اقرار و اعتراف بوجودی نماید که مصدر نیکی و بدی هر دو هست و بخواهد نیکبخت

[۱] یعنی وجود

و ذلت و کثافت و بدبیانی که بوسیلهٔ حفظ مقام حقیقت شناسی نمودن از روح خبیث او ظاهر
گردیده بدعا و نماز تملق آمیز و استغاثه و خلاص ظاهر نمائی فریب انگیز رفع کند اگر بجوئی
که ادراکات و عقول روشن تصدیق و حس مینماید و علم الهی شناسان یعنی
روحانیان و خداشناسندگان بیان نموده اند واجب الوجودی که خالق جملهٔ موجودات
است مکافات هر عملی را در کنار نهاده دیگر چه جای چه و چون باقیست و چرا باید
بدی و شر و خلاف طبیعت را از او دانست درک این نکتهٔ اعظم بطور وضوح
ممکن نشود مگر بوسیلهٔ درک حقایق مذهب زرتشتی در این مسئله جملهٔ اصول و فروع
و بعد از حس این دانش اعظم هر انسانی مقام انسانیت را باهل وجه تکمیل خواهد نمود
خلاصه آنکه مذهب زرتشتی با داشتن علم قوای ضدین ابداً معتقد باین نیست که بدی و
و مصائب منسوب بواجب الوجود حقیقی باشند و هیچوقت باور ندارد که محض بی طاعتی
و گناه آدم اول هر انسانی بوجود آید در گناه زائیده میشود زیرا اگر تمامی
انسان محض کردار زشت نیاگان خود و خبیل آن کردار بوده در آن ذلت و گناه
زائیده شوند پس شجاعت یکی و ذلت و ضعف دیگری و سلامتی روح یکی
با خباثت دیگری از چیست و هرگز آئین زرتشتی تصدیق نمینماید که خداوند
انسان را بشکل قالبهای پر غیظ و غضب آفریده و سزای افعال اجداد باولاد
خواهد رسید غلبه و کثرت افعال بخیر مستحسنه در جهان محض اعتقاد بسرنوشت و قسمت است

که آن را بجسارت و بی‌ادبی و فعل مخالفت حقّی از آنحضرت بروز کند رضای الٰهی را وسیلهٔ تسلّی خود قرار دهند که نکبت و بدبختی فوق آن نیست و اینست آنچه آئین زرتشتی تصدیق باین روایات خذلان انجام نمی‌نماید۔

از صفحه (۱۹۵) درک مواد متضاد امدادی کامل در فهم و درک علم الٰهی است و ابداً نتوان منکر قوای متضاد یا ضدّین شد زیرا انکار آن انکار وجود است و بهیچ وجه نتوان ازین علم عظیم اغماض نمود و بعلمی معتبرتر رسید که حقایق اعلیٰ تا ادنیٰ و اعظم الیٰ اصاغر از مقامات اعظم و برتر الیٰ ذرات و قویٰ و قوانین طبیعت را برملا و مختصر ازین کشوف سازد و جهان مادّی و تمام مواد حیات بخش را تشکیل کند پس جهت انتظارات ظهورات عالیه غیر از آن وسیله و ترتیب چیست؟ بجرئت میگوییم و بر استخار براین جاده ثابتیم که جز این علمی کاشف حقایق نخواهد بود و آن علم الٰهی که وجدان مرا راضی بقبول آن کرده و مرا از بی‌ترتیبی و نهی از همه چیز بودن بجهانی آراسته و مملو از اصولی و راستی و قانون و سازگاری رسانیده همین است و جز این نیست ــ

از صفحه (۱۹۷) آئین زرتشتی از مؤسس آن که زرتشت است و پیغمبری باستری بوده تا پیش شده و ظهور آن در زمان سلطنت شاه گشتاسب بوده

مفسرین پیشین نسبت بزمان ظهور زرتشت هریک چیزی نوشته اند ولی چون
نگارشات آنها غالباً از روی حدس بوده محل اعتنا نمیباشد در اینکه زرتشت
معاصر شاه گشتاسب بوده جای حرف نیست چیزیکه باقیست درک وپیدایش
تاریخ صحیح سلطنت شاه گشتاسب تا زمان ظهور آن وخشور از روی صحت معلوم
شود زرتشت برای اصلاح حال نوع بشر وتعلیم علم آدمیت وخداشناسی ظهور
نموده وتعلیمات وتوصیات او همه علمی ومذهبی مملو از حکمت است من او را
اعظم مؤسس قانون کلیهٔ اصلاح عالم میدانم که تعلیمات او در ابتدای ظهور رجال آن
عصر مناسب بوده وهمان مناسبت را بجال جدید امروزه دارد یعنی اساسیت
علمی وحاوی موافقت وسازگاری ورفع حوائج را بایست خود نمودن ونیست
آن مذهبی که اختلاف بین علم ومذهب را با دلایل موجه مرفوع ساخته وچیزی مخالف
عقل وطبیعت نگفته است تمامی این نکات را از تواریخ وآثار صحیح که گواهی
بر وجود وظهور زرتشت داده وتعلیمات خود او مانند آفتاب درخشان میتوان دریافت
در کتب مقدس موجوده بین زرتشتیان وحقایق شناسان را کفایت است —
زرتشت زرتشتره هم نامیده میشود پارسیان امروزه مشتی قلیل بقیه ایرانیانی اند
که در زمان خسروی (پرشیا) سلطنت مقتدرترین عالم را داشته اند
بعد از دخول اعراب بایران وورود صدمات بایرانیان محدودی بهندوستان

کوچیدند و پارسیان امروزهٔ هند از نژادگان همان قسم آریان ایران میباشند اگرچه این جماعت از حیث تعداد کمند ولیکن کثرت دانش و ثروت و رسوخ بمذهب پاک خود آنها را بیش از هر گروه کثیر الجمعیتی مزیت و معروفیت بخشوده و خوشبختانه بعضی اوراق و رقعات معتبر اصل کتاب مذهبی در دست آنها محفوظاً بجا است قدیمی ترین قیمتی از کتب مذهبی زرتشتیان گاتها است که بزبان اوستا نوشته شده و باید معاصر زبان سنسکریت اصلی باشد قوم آریان مقدم در دو هزار خیلی پیش منشعب بدو شعبه شده و از وطن اصلی خود که مرکز آسیا بوده بدو طرف کوچیدند شعبهٔ هند و بجانب جنوب پنجاب هندوستان رخت اقامت افکندند و ایرانیان بجانب باختر اقامت گزیدند و نیز مرور ایام از این قوم آریائی بسوی اروپا هم نشر نمودند ـــ

در طریقه هندولی و همهٔ ملل و اقوام که از قوم آریانی قدیم منشعب شده اند آنچه برای خدا و خدایان و ارواح استعمال کرده اند اصلاً مشتق از کلمهٔ (دیو) است که بمعنی درخشیدن و تابیدن باشد چنانکه در سنسکریت (دیو) و یونانی (تیاس یا (زیاس) و لاتین (دیوس) و آلمانی (تیوس) و لوثرانیزم[2] (دیوز) و ایرلندی (دیا) و کیمریک[3] (دیو) میگفتند و میگویند و فرانسویان هم (دیو) را از آنها تقلید کرده اند.

2 Lutheranism. 3 Kymric.

[2] اینفرقه منسوب بلوثر نامی مسیحی آلمانی اند که در ۱۴۸۳ تولد یافته و در ۱۵۴۶ رحلت کرده از میان عیسویان فرقهٔ پروتستان را تشکیل داد که نیز آن فرقه پروتستانت نامیده میشود

[3] کیمریک منسوب بسلتیها میباشد که بهمو زردی خاک بریطانیه کبیر و بریتانی والاسبا فرانسه ساکن است

و معنی تمام همین است — آن تابنده که از قبهٔ فلک جلوه ظهور یافته است
امّا ایرانیان معنی آنرا تغییر داده و لفظ دیو را بالضد اصل معنی آن برای ظلمت و ظلمانیان
استعمال کردند. تصوّرات مذاهب قدیمه متقدمهٔ آریان همه نسبت به قوی و مرئیات
طبیعت قرین یکدیگر بوده — آسمان و جریان روشنائی و گنبد اثیر را ظهور برترین
قدرت اعلیٰ تصور میکرده اند و ثوابت و سیّارات و ابر و باد و خاک و آب را علامت
الوهیّت و خدایان تابع می پنداشته اند و متدرجاً آن مذاهب ساده اصلی مبدل
بجماعت خدایان پرستی شده صوری برای تشبیه خدایان درست کرده و کار به
بت پرستی کشید پس از وقوع چنان خرابیها و وحشی شدن طبایع و فاسد
گردیدن اخلاق مردم زرتشت بصورت مصلح و نبی ظهور کرده آن خرافات را برطرف
نمود و آیین باستانی را بوضعی برتر و بهتر بطریق علمی در میان مردم باز آورده
خلق را به مذهب علمی و مدنیّت و اتّحاد و اتفاق و برادری رهبری کرد و خوشبختانه اصول تعلیمات
و تقریرات آن نبی بوضع صحیح محفوظ مانده که هر چند از زمان ما تا او قرنها
مسافت بی نهایت دارد ولیکن بمجملهٔ از آنچه از او باز مانده است
بخوبی و اسلوبی نیک ما را نزدیکتر از هر نزدیکی باو مقرب می سازد — گشتاسپ
و خانواده و وزراء و اتباعش انقیاد به تعلیمات زرتشت نموده
اطاعت او و امر او را فرض ذمّهٔ خود دانستند و بدینواسطه سایر اهل مملکت پیروی بحقانیت

نموده تابع تعلیمات زرتشت شدند این تغییر و تبدیل آیین بدون هیچ
اشکال و اجبار واقع گردید زیرا چنانکه در یشت های ۳۰ وارد است
زرتشت بموجب دلایل و براهین موجه عقلی و پند و اندرز جمله را راغب
راضی بپسند برای تعلیمات خویش نمود منجمله زرتشت بشاه گشتاسب فرمود
تعلیمات کیش پاک و رسوم و آداب و اندرزهای تابناک را بیاموز و پیرو
آیین خداشناسی باش تا دارای همه چیز باشی زیرا پادشاهیکه تدین
ندارد قانون سلطنت در دست ندارد و قانون سلطنت که ندارد خداشناسی
ندارد و خداشناسی که ندارد رعیت پروری ندارد و رعیت پروری که
ندارد هیچ ندارد شاه گشتاسب پس از استماع این تعلیمات مقدسه
متأثر شده بکیش زرتشت درآمد تعلیمات این مذهب با فرهی بینهایت
ساده و جوهر آن تعلیمات مدل یکتاپرستی است مقام وحدت و بیان
قدرت واحد حقیقی را بخوبی میتوان از آنچه در اوستا بنام خدا بیان شده
با کلمهای آن استنباط نمود که بآن حد و اندازه هیچکس بیان ننموده است
اهورا مزدا که بجای آن کلمهٔ هورمزد استعمال می کنند معنی آن خدای
هستی بخش دانای مطلق میباشد و او نور اعظم و انور و صاحب نور و
ساکن اقصا فضای او و منبع التقدیس بوده و بدأ انسان را امکان فهم و درک

چه و چون و کنه ذات وحدّاو نیست فرقی که در بیانات زرتشت و دیگران است

زرتشت خدا را وجودی خالق خیر و شر معرفی ننموده بلکه خداوندی که سراسر آفرینش او آفرینش

نیکی و در تحت نظم کامل و اجرای امور کائنات و خلقتهای ثانوی بوسیلهٔ اسباب

و مواد و ترتیبات مقررهٔ منظم میباشد که حتی چنانکه بیان کردیم در ذرات هم

محض بقای آن ذرات اسباب و مواد متضاد قرار داده است که هیچ جزئی و کلی

بدون قوای متضاد صورت وجود ندارد نسبت بغلبهٔ یکی از آن دو قوی در حدود

آن وجود حال تفوق و تنزل و نیکی و بدی قوت گرفته جلوه گر عالم صوری میشود

و آن تولید بدی ابداً مربوط بخالق واحد نیست بلکه از طبیعت خود مخلوق بروز

نموده است -

دکتر هاگ اعظم هنرمندان در علم زند میگوید که زرتشت نسبت بوحدانیت و یگانگی و بی‌همتائی

آفریدگار یکتا حل تمام مشکلات و معماهای ادیان عتیق و جدید را نموده است یعنی در

مقام اینکه کسی سوال نماید چگونه نواقص جهان و انواع و اقسام خباثت و شرارت و

ذلت با تمام خوبیها و اشوئی و عدالت هر دو از یک خدا بوجود و ظهور میآید؟ آن

نبی نیک اندیش و ره بین بزرگوار باستانی بواسطهٔ حکمت فیلسوفانه بخوبی حل این معما

و بحث بی انتها را نموده است و بعبارهٔ اخری بوسیله پیشنهاد کردن دو اسباب

دو مواد اصلی که با وجود اختلاف بازمانند روح و جسم اتحاد یک وجود

را میرسانند و تمامی موجودات از داشتن آن دو موادّ متضاد ناگزیرند. مباحثات
خصومت انگیز را این نکتهٔ اعظم بدوستی دانش آمیز مبدّل ساخته است.
همین دو موادّ اصلی اند که محرّک حرکات در کاینات میباشند و بعض آن اتحاد
مرقومه توأم نامیده شده با انضمام توأمیّت و اتحاد خود تمامی موجودات را
با حال متضاد بجای خود موافق میدارند و هیچ موجودی خالی از این دو موادّ نیست
در ژند[1] یکی از این مواد را سپنتامینو یعنی روح منعم و نیکوکار و افزایشی و
دیگری را انگره مینیو یعنی روح کاهنده و مضر نامیده است. انگره مینو را
نسبت اهریمنی داده اند یعنی ظلمت و سپنتامینو را نسبت متعلقات اهورا
مزدائی که وسعت روح و افزایش نور باشد. آن اهورامزدائی که خود علت
اولی و اعظم و نامعلوم است بواسطهٔ آن دو مواد کل موجودات را برمدار داشته
و آن دو مواد را علت ثانوی وجود تمام موجودات قرار داده و تمامی معتقدین اوستا
بر این اند که بدی فانی و نیکی باقی است و با فنای بدی آن دو مواد مانند اول
باهم سازگار و موافق خواهند شد.
از صفحه (۲۰۳) آشکار است که این مذهب شریف ساده بهر آنچه خوانده شود با بهترین
وضع بخیالات جدیدهٔ امروزه نزدیکتر از جمله است. دانایانی از قبیل هگزلی[1]
فیلسوف مانند هربرت سپنسر[2]

[1] نام یکی از کتابهای مذهبی زردشتیان

1. Haxley. 2 Herbert Spencer.

وشاعری چون تنی سان[1] و حکیمی الٰهی روحانی عیسوی مثل دکتر تمپل[2] تمام امضا کرده
و تصدیق نموده اند آن خالق و آفریدگار یکتائی که در پس ذرات و ارواح و صُوَر
و سپهر میباشد و آثار اصلیتش بصورت قوانین طبیعت در آمده است و واسطه
ثانوی لازم نداشته و ندارد بدیهی است که مسیح در تکمیل قوهٔ پیغمبری یعنی
مادهٔ نیکی و روح افزایشی در خود کمال یافت و با آن درجه در مقام روحانیت
کامل شد بهر صورت مذهب زرتشت فایدهٔ عظیمی که نسبت بخیالات
و تصورات جدید دارد سیر در خلقت و طبیعیات و توسعه در علم آثار قدرت
و حکمت است و آنچه این مذهب را از آن دیرینه زمان الی حال باقی داشته
و همیشه باقی خواهد داشت همین است که تمام درجادهٔ عملیات و علم اخلاق و
طبیعت و روایات و تعلیمات و قوانین مدنیت صحیح پیمایشش میدهد نه بعنوان
و افتخاراتی که (عوام الناس دست بدامان آن عناوین دارند) خلاصه تعلیمات
زرتشت اینست که وجودی خارج از فهم و حس و ادراک انسان هست که
علت اولی و سبب نخستین مبدأ و تمام کارهای او در تحت قانون ثابته و قوانین
استوار در کاینات حالت وجود و اجرا می یابد و آن ذات برون از فهم و
ادراک خود را بوسیله آئین راسخ بواسطهٔ قدرتیکه بمواد متضاد داده است در
کاینات جلوه گر میسازد.

له مقصود از شفیع است

1 Tennyson.
2 Dr. Temple.

الحق تعلیمی باین با همیتی و عظمت که جامع کلیات و جزئیات باشد مثل و
متقابل ندارد و بهیچ اندازه برای رسش با آنچه کنون ضمایر است راه آسمانی
پیشنهاد نوع بشر نموده این تعلیم از تعلیماتی نیست که ابداً بهیچ وجه
مخالف و ممانع ترقیات عالم و علم و حکمت نموده کشمکشی ما بین علم و حکمت
و مذهب نمی اندازد والحق این است آن انتها درجه علم حقیقت شناسی
مطلق که باین لباس جلوه ظهور یافته است نخست معجزه زرتشت
آنچه از اصل معین و بر وفق طبیعت صادقانه است اثر کلام الهی بر
قلوب تیره دلان و پیشبرد راه خداپرستی بدون اشکال و اجبار و بنیان
اساس تقدس و اعتدال و حکمت می باشد که معجزه دایم الظهور و فنا ناپذیر
همیشگی است و جمله کتب باستانی آنحضرت سراسر مملو از تعلیمات
حقیقت شناسانه طبیعت پسند و مؤکد و مصر بپاکی و پارسائی و تعدد مقام
انسانیت باعلی درجه ترقیات ممکنه می باشد

اکنون بایست نیک ملاحظه نمود آن وخشور بزرگ بچه اندازه پایه مذهب
خداشناسی را استوار و دور از اختلال و ایرادات داشته است آن اصل
دلپذیر گوهر شناس عصر تمدن نموده که عرفا و دانایان امروزه هیچ جهتی نتوانند
این کیش را بنظر آگاه ایراد و اعتراضات نمایند [illegible]

مراقب و متوجه چنین آشتی شده در کنجکاویهای عمیقانه گنجهای شایگان
می یابند و چون این مذهب سراسر آراسته و مملو از حکمت است
از این جهت زرتشتیان فارغ از تزلزل اند و از بعضی عقاید بیجا که
در سفر پیدایش توریة ذکر است مبرا می باشند و آن عقیده ندارند که
مردم از نژاد آدم و حوای اول هستند که در گناهکاری اصل این جهان شده اند
و بواسطه هر انسانی در گناه زائیده می شود بلکه زایش و پیدایش
انسان را در عین پاکی و بیگناهی و اشوئی دانسته همه گونه ترقیات
را برای نوع بشر ممکن میدانند و مخصوصا در آئین زرتشتی برای آبادانی و ترقیات
اوامر اکیده شده است دفتر حسن اخلاق که بواسطه زرتشت شیرازه وجود
یافته است در آداب اشوئی و اعتدال و تضمین و شمول علوم الهی و طبیعی بحد
کمال است دکتر هاگ آنچه را زرتشت گناه دانسته و مردم را از قرابت و
آلودگی بآن نهی فرموده موافق تعلیمات زرتشت چنان استخراج نموده و عقیده زرتشتیان نیز
پیروان اوامر هم جز این نیست : قتل غیر . خودکشی . بچه در رحم کشتن . زهر
آلوده و مسموم کردن . زنا و زانیه شدن . سحر و جادو . اعلام پیمان شکنی
دروغ . فریب . پیمان کذب . تهمت . غیبت . سوگند
دروغ . غصب . خیانت . رشوه . از مزد مزدور کاستن

سستی ایمانی . ریا . تعدی و ظلم . از حدود خود تجاوز کردن چه از حیث
و چه از حیث منزل و املاک . مردم را در مال خودشان بی اختیار کردن
فساد . مکر و نیرنگ . انکار دین . کفر . بدعت . بغاوت . [illegible]
طلاق گرفتن و دادن . بی تربیتی اولاد . بی احترامی والدین . بی [illegible]
از طرف فرمان روایان نسبت برعایا . حرص و طمع . کاهلی و تن پروری .
بخل و حسد و خودستائی . و هکذا در آنچه مردم را متوجه نموده و امر در اجرای
آن فرموده است . عبادت و سپاسگذاری آفریدگار . اطاعت و احترام
صاحبان امر و اکابر و مربیون . عدالت صاحبان امر و اکابر نسبت برعایا
و زیردستان . محبت عامه . دستگیری نیازمندان . نوازش نژند
یاران . غریب و مسافرنوازی . آشوئی یعنی پاکی ظاهر و باطن . اعتدال
در جمله امور . راستی و نیکی و پاکی در اندیشه و گفتار و کردار و تربیت فرزندان
خود و نوع و هکذا بدیهی است این دلالت صحت اخلاق باین [illegible] و تکمیل بهترین
دفتر اخلاقی جهان و کمال مذهب است حتی در مقام مقصرین امر به خرفستر یعنی
جانوران آزار رساننده و موذیات کشی و آبادانی کرده است تا هر مقصر
را باین امور وا دارند و از این جهت در هنگام قدرت زرتشتیان
تمام ممالک بلاد آنها آباد و از مردم آزاران آزاد بوده آنچه در

صحف عیسویان و موسویان و بودائی وغیره آمده است تمام و فوق آنرا این مذهب قبل از
وقت دارا بوده و حتی چیزهائیکه فزودن موجب گمراهی و گناهان نوع بشر است از
قبیل تنبلی و تن پروری و فریب و نیرنگ و خودستائی و بخل و حسد را که سایرین وقعی
و اعتباری ننهاده اند این مذهب باهم و رسم نوع بشر را در اجتناب از آنها
متوجه ساخته است و اینها است که در صورت عدم امتناع مورث سوء اخلاق گردیده
با عدم احتراز از آنها همه قسم گناها نزاد در وجود داخل و در میان امثال تولید نموده باعث
نشر خطایا میشود و همچنان دیگران دادودهش و نیکی را فقط بهمسایه و هم کیش خود
کردن و احسان بکسی نمودن که بعوض احسان کند منحصر و محدود نموده اند چنانکه آمده است
همسایه خویش را چون خود دوست دارید و بنحویکه توقع دارید دیگران نسبت بشما کنند شما هم
بدیگران چنان کنید ولی طریقهٔ زرتشتی در جملهٔ حسنات صلای عام نسبت بخواص و عوام
خواه داخل مذهب یا خارج مذهب بدون چشم داشت تلافی و عوض در داده و ابداً
در نیکی نمودن و سمت برادری و محبت و جملهٔ محاسن منحصر و محدود ننموده و آنچه
را محدود نموده اینست که فرض هر زرتشتی است احسان بنوع انسان بنماید
و در آنچه امر و حتم فرموده برای هر یک فقره امر در فعل نموده نه فقط در لفظ و
برای هر امر نیکی هومت و هوخت و هوورشت یعنی نیک اندیشی
و نیک گفتاری و نیک کرداری را پیش نهاد کرده بعبارهٔ اخری

در هر عمل نیکی باید اندیشه و گفتار و کردار را متفقاً نیک داشت تا آن نیکی
از ریا و دورنگی منزه باشد و از همین جهت است که زرتشتیان امروزه
با همهٔ صدمات و زحمات دیرینه فوق تصور و آمیزشش با هرگونه مردم و قهر و تسلط
قاهرین و سلاطین هنوز تغییری در اخلاقشان نسبت بآنچه امر مذهبشان است
حاصل نشده است و در هر نقطه با وجود مطیع بودن نسبت قاهرین و سلطان خود از حیث
اخلاق حمیده سرآمد پیشینیان و براستی بعلاوهٔ اوامر مذهبی اخلاقی نیز بخوبی میتوان حسن اخلاق
زرتشتیان را سرمشق خود قرار داد در این طریقه درجه مهر و محبت و مردمی نسبت
به بی آزاران را بجائی رسانده که حتی در نیازردن زندباران یعنی جانوران بی آزار
تربیت پذیر مانند گوسفند و گاو و اسب و سگ و هکذا اگر عین حقیقت
و صحت اخلاق را نمودار و تأسیس حسن اخلاق را هموار میکند امر و ضمناً
فرموده است جانوران بی آزار را که بصفت بی آزاری و تربیت پذیری آراسته
باشند از اذیت و گرسنگی باید پاس داشت اگرچه در مذهب بودائی و برهمائی
هم برای نیازردن حیوانات امر شده است ولی چیزیکه کیش زرتشتی را برتری
میدهد این است که فقط نباید جانوران بی آزار را آزرد امّا در طریقهٔ
بودائی و برهمائی حیوان ستانی را بجائی میرساند که انسان تا
دارای حیات حیوانی باشد و آن حیات حیوانی را بی مقدس و واجب

بشمارند مجملاً باین حسته واندازه نظرات دقیقانه در حکمت و اخلاق او ویژه
ازچه زمان متمادی که تاریخ هر قدر ره سپر میشود بآن نمیرسد در دوره که مغایر
تمدن آمروزه و امروزه بوده بر حقایق و مدنیت چنانکه انکشاف ابتدائیه نموده
نیز مهر اختتام زده است

فی المثل دوره تمدن امروزه پس از زحمات وتجزیات و تجربات زیاد
درک و تصدیق نموده است که آلودن آب و سایر عناصر بآلایش موجب بروز
و نفوذ مضرات مخالف حفظ الصحه و طبیعت میباشد و حال آنکه آنحضرت در چندین
قرون متکاثره پیش این حکمت صائب و صواب را بمردم تعلیم داده است که سالک
این تعلیمات اوج و برتری مقام آن کیش پاک را میرساند که هر یک از آن
تعلیمات وقتی درک خواهد شد که نوع انسان آراسته بکمال و معرفت و فضل باشد
و از همین جهت است که بمفاد المرء عدوٌ لما جهله پیوسته جهال منکر حقایق
علمی اند هر چند بعضی ملحقات هم در زرتشتیان راه یافته و جزو عادات آنها
گردیده ولیک اولاً با وصف آن کمتر از دیگران است و ثانیاً ما از اصول سخن
میرانیم و معتقد باصولیم نه فروع و درباره اصول ؛ چونکه صد آمد نود هم پیش ماست
چیزیکه ما را بهیجان آورده هر آینه آن حکمت بالغه ایست که زرتشت در عنوان مواد
اصلی خاطر همه را متوجه و اختلاف بین حکمت و علم و مذهب را رفع نموده است

آنچه را بصورت علم آلهی حقیقی که حقایق و عقول و افعال باهم موافق و سازگار مینماید رفع
اضطرابات و توحشات و تزلزلات را کرده و میکند مصدق (ما عرفناک حق معرفتک)
هر آینه آن سبب اولی معلوم و خارج از علم و اطلاع و ادراکات مخلوق است که
هر ذرهٔ از ذرات کاینات و جملهٔ ارواح و اجسام را از ابتداء چنان تأثیرات کامل
بخشوده که سراسر مرئیات با ترکیب آنها در تحت قوانین راسخ ترتیب و انتظام
پذیرفته و یکی از آن قوانین اصلی قوهٔ متضاد در هر وجود یست چه که هر وجودی
از ذرات تا کلیات مانند کرهٔ ارض که دارای قطبین شمالی و جنوبیست و این
دو قطب متضاد یا ضدین که بر ضد و مقابل یکدیگر واقعند ارض در وسط آنها است
و هر یک ازین قطبین قوهٔ جاذبهٔ مخصوص نسبت بنقطهٔ وسطی خود دارند همچنین هر موجود
نسبت بعظمت یا خوردی خود دارای همچو قطبین و نقطهٔ وسطی مرکزی میباشد و
انسان که نخبهٔ موجودات است نقطهٔ مرکزی او وجدان و قلب است که در وسط
قطبین پیشانی و کرهٔ سینه واقع میباشد و هر یک توجه آنرا بجانب خود عطف
و جلب مینمایند و اینست آن اصل قانون راسخی که با حال متضاد در عوالم ترکیبی
و غیر ترکیبی و صوری و معنوی و ذی حیات و بی حیات مولد و موجد اختلافات
و حکمت و مذهب و دوری و اتحاد و اتفاق میشود مذهب حقانی آن است که
تشخیص این حقیقت را داده و [illegible] آن [illegible] و پرستش آن وجود خارج

از ادراک و فهم را بطریق عقلانی شایع و روش محبت نسبت بماده ئیکی که بهر ترکیب و شکل و صورت ظهور یافته است خواه در زیبائی طبیعت و خواه در اخلاق و کمال و اشنوائی طبیعی و خواه در آنچه شایستهٔ سلطنت و مملکت سلطان نور است لایح و واضح گردانیده و نوع بشر را مانند سربازان کمر بسته در جدال خباثت و بدی آماده نموده است ۔

صفحه (۲۱۳) محض تصحیح و اضحات نسبت بمذهب زرتشتی لازم است نظری دقیقانه بروش و رفتار پیروانش افکنده و از روی انصاف تصدیق شود امروزه در میان عیسویان و سایر ادیان که چندان هنوز امتدادی بهم نرسانیده فرقه‌های مختلف دیده میشود که اگرچه معتقد بیک پیغمبرند ولی تقسیمی اینفرقه مخالف آن فرقه همکیش خود است که در این مخالفت از خدا هم دور شوند تا چه رسد بپاس اوامر پیغمبرشان ولی در میان زرتشتیان با آن امتداد بینهایت که تاکنون کسی را دسترس بابتدای تاریخ آن ممکن نشده است و با وصف آن همه صدمات و آوارگی و تفرقه که معاندین در میان آنها افکنده اند هنوز همه بریک جاده استوار و متفق و یکدل و یکجهت اند و چنان غمگسار یکدیگر که پارسیان هند پیوسته پارسیان ایران و سایر همکیشان دور و نزدیک را در دل و دیدهٔ خود حاضر و منظور دارند و هرگاه یک نفر زرتشتی در اقصی شرق آسیب و صدمه برسد آن زرتشتی دیگر که در انتها درجه غرب است

بی اختیاری خود را شریک آن غم و پریشانی خواهد نمود و حتی القوه هر گونه اقدامی
از دستش برآید قلباً بمعرض شهود نوع پرستی خواهد آورد و الحق چنین طریقهٔ
شایستگی کامل دارد که (دین به) نامیده شود ـ

اینک قدری از محاسن جمعیت پارسیان هندوستان بیان میشود ـ این قوم
در دیانت و امانت و درستی و زحمت کشی و جد و جهد و دست داشتن بهمهٔ
کارهای پسندیده و سخاوت و مواسات و معرفت و فضل و دانش با متحانات فنی
که داده اند معروف اند و بوسیلهٔ این صفات حمیدهٔ خود را در مملکت هند از میان
جماعت کثیر سایر ادیان سرآمد ساخته و بعلاوه برتری در علم و محاسن در طریقهٔ
تجارت و صنعت گوی سبقت ربوده خویشرا دارای ثروت معتبر نموده اند ـ
کشتی ساز اول درجه بمبئی . مدیر اول راه آهن بزرگ . و موسسین کارخانجات
معتبر منسوجات تمام پارسیان اند و حتی رشتهٔ تجارت و اقامت خود را بعلاوه
ولایات و مستعمرات انگلیس و سایر نقاط اروپ به لندن و زنگبار هم کشیده اند
فراروی یعنی درستی و امانت و دیانت آنها در معاملات ضرب المثل شده است
و اینست که در میان آنها کمتر سند داد و ستد شده اعتبار اقوال خود را فوق آنچه
روی کاغذ میآید میدانند و نقض عهد و پیمان خیلی به ندرت در میان آنها یافت
میشود و کثرت امانت و درستکاری آنها بجائی رسیده است که یومیا هندا

خواه از طرف انگلیسان و یا از جانب بومیانِ هند از روی اعتماد واقعی آنها را در
امور بزرگ مملکتی از قبیل عضویتِ پارلمنت و قضاوتِ دیوانخانه های بزرگ
هند و حکومت و وزارتِ محالِ معتبر انتخاب نموده تصدیقِ آنها را در امور تصدیق
قطعی میدانند و ریاست اکثر مجالس ملّی را بآنها می سپارند ـ

مقام زنان پارسی را از حیث عفت و دانش و تربیت میتوانم بجرئت مقدم
بر همه بدارم و اینهم یکی از اوامر مذهبی زرتشتیان است که ابداً فرقی بین مرد و
زن ننهاده زن و مرد اشو و نیک اندیش و نیک گفتار و نیک کردار
را یکسان ستوده است و بدیهی است هر قومیکه بچشم حقارت بجانب زنانشان
بینگرند مردانشان هم بهتر از آنها نیستند امکانِ عقلی ندارد که قومی تا زنانشان
تربیت و بصفتِ انسانیت آراسته نباشند مردانِ آن قوم آراستگی و صفات
حمیدهٔ آدمیت حاصل نمایند چه که نخستین تربیت و پرورشِ هر مرد که بصورت فرزند
واقع میشود از زن است پس هر احترام و توجه که نسبت بزنان عمل آید همین آن
احترام و توجه بجانب مردان بازگشت خواهد نمود و باشمول تربیت زنان از
ابتدای تولد طبیعت فرزندان را شامل صفات پسندیده خواهد داشت
هر آینه در این فقره هم که زرتشت امر بمساوات مابین زنان و مردان نموده
اصل را مقدم بر فرع قرار داده چه که چون اصل از روی صحت باشد

فرع بالطبع میوهٔ صحیح دهد و از همین تاثیرات است که امروزه زنان پارسی در
هر قسم مجمع اروپائیان تربیت شده با کمال نازش و افتخار حاضر گردیده مردانه
مقامات عالیهٔ خود را اظهار میدارند در کتب زرتشتی هر کجا تمجیدی از مردان
شده بدون بینونیت زنان را در صف مردان محل مدح و تمجید و ستایش
قرار داده است و ارواح و فروهر مردان و زنان را یکسان
متذکر شده و در پی اموات رسوم دینی که بعمل میآورند برای زن و مرد
بی تفاوت است نظر باوامر مذهبی که خاطرنشان هر زرتشتی شده است غالبا
افکار و اعمال آنها شامل تاسیس اساس تربیت نوع و بروز آثار خیرات پرنتیجه
برای عموم است و تاکنون چندین مدارس و مریضخانه ها و بینواخانه ها و
سایر ابنیهٔ خیریهٔ بسیار عالی بنیاد نهاده اند و در تربیت فرزندان خود
آنی غفلت نداشته پسران و دختران خود را بمقتضی بمدارس می سپارند
وحتی فقیرترین آنها از تربیت اولاد خود بی بهره نیست و در مدارس طبی دختران
پارسی با کمال عفت با مردان در درس همراهی نموده امروزه در میان پارسیان
علاوه مردان زنانشان در همه شعبات طبی دست دارند یومنا هذا نسبت
جمعیت زرتشتیان هند از تمام اقوام خیرات و مبرات آنها در راهی است
که نتیجهٔ آن آزادی نوع از قید فلاکت و بدبختی و بیچارگی و جهالت است

وقتیکه بطور مار مصائب واقعه داخله و خارج هند در ولایات و مستعمرات انگلیس
نظر افکنده شود پیوسته کسانیکه نسبت بجمعیت قلیل خود بیش از همه معاونت
نموده اند پارسیان میباشند والحق با این صفات بعلاوه شرقیان اهل مغرب
را رهین احسانات خود دارند در اروپا فزون مبالغ برای بنیاد های
که بنام خیر نوع ساخته میشود خرج مینمایند ولی بنحویکه پارسیان از روی حقیقت
مینمایند دیگران عقب اند یعنی اولاً وقتیکه نظر بتمول و جمعیت محلّی از محال
اروپا شود پارسیان با جمعیت قلیل و کمی بضاعت نسبت بمتمولین اروپا در
خیرات فزونی دارند و ثانیاً غالباً خیراتهای اهل اروپا بمحض شهرت نام
صاحب خیر است ولی پارسیان بقدریکه درصدد فایده بخشی بنوع میباشند
کمتر در قید شهرت اسم خود اند و در اینگونه خیراتها پارسیان تعصب قو
تصوری دارند و سالی نیست که چندین پارسیان دارای بضاعت و مصدر
چنان خیراتهای بزرگ نشوند۔

اینست آنچه عرفا و حکما و مصدقین حسن مذهب قرار داده اند و نتیجه حسن مذهب میدانند
چه که مذهب برای اجرای اوامر آنست و از اجرای اوامر و بروز نتایج حسن و قبح آنمذهب
بخوبی شناخته است اینطایفه از نژاد قوم ستم رسیده هستند و چنانکه قانون
کلیه است ستم رسیده بودن مراتب مستحسن تر از ستم رساننده میباشد پس درختی که

اینگونه ثمرهای نیک دارد نتوان آنرا درخت حقیری دانست علم مصالح شناسی
شهادت کامل بر مذهب زرتشتی و رسوم آداب جنسیت زرتشتیان داده
تصدیق وافی بر پسندیدگی آن مذهب و چنان پیروانی خواهد نمود۔

صفحهٔ (۲۲۳) با این تفاصیلی که در علم سازگاری و قوای جاذب و مجذوبیت
بیان شد علم الهی زرتشتی فواید بسیار در این فقرات بدست نوع بشر میدهد
آن علم الهی مستقیماً مذهب را با آنچه نیک و زیبا است پیوند اتحادی ببخشاید نه فقط
بمقامات روحانی و عالیه و امیدهای آتیه و تصورات بلکه نسبت بامور مبتداولهٔ
یومیه راستی را راست داشتن و زیبائی را زیبا شمردن یعنی همینکه درک حقیقت مقام نیکی
و حسن و زیبائی اعمال شود چنانکه شایسته اجرای آن باشد بعمل آوردن خود نماز و عبادتی
بی صدا بر روح روشنائی است و جد و جهد امانت در حصول این مقام اطاعت امر الهی
میباشد اشوئی یعنی پاکی صوری و معنوی و حسن سلوک و ادب و آزرم و ادای
احترامات و آنچه راجع بمقام انسانیت و اعمال و افعال یومیه باشد علامت خداپرستی
است پس از چندین هزار سال و بعد از زحمات و امتحانات بسیار در علم طب و حکمت
و هیئات و غیره با هزار گونه دعاوی علماء و حکماء و اطباء درک کرده اند که تازگی
مغز و صحت جسم و سلامتی قوای عالی و روحانی انسان منوط و موکول به پاک داشتن عناصر
و توجه بعلامات طبیعی و موافق بودن با طبیعت و نظر بآن ادراکات روزبروز

بتغییرِ مساکن برای درکِ آن فیوض بیافزایند و غافل از آنکه زرتشت تمام این
نکات را چندین هزار سال قبل از این تعلیم و مردم را از خواب غفلت بیدار کرده
است اگر بدیدهٔ دقت بسرودهای زرتشت و عبادات زرتشتیان ملاحظه
و مرور شود سراسر مملو از تاکید در پاکیِ روح و پاکیِ جسم و پاکی عناصر و پاکیِ مساکن
و پاکی آنچه ممکن است و نظر بعظمات افکندن و از آن انظار پی بکُنهِ حقایق بردن میباشد
صفحه (۲۶۴) اینک من شهادتِ خود را دادم و بیان حقایقِ مذهبِ زرتشتی
را نمودم و برادرانِ خود را هشیار کردم و از این بیانات ارثی ابدی برای
فرزندان و دوستانِ خود گذاردم اکنون خویش را با گروه پارسیان انباز و
در عبادتِ اهورامزدا دمساز و با جمعیت مزدیسنی موافق داشته چنان می پنداریم
که با آنجماعت در ساحلِ اوقیانوس هند در مقابلِ هوای بازو هلال سیمین
روح خویش را بجانبِ اهورامزدا پرواز داده هم آهنگ آواز امواج بوده
می سرایم۔

(سپاس تو ای اهورامزدای قدوس خالقِ همهٔ خوبی و روح)
(زیبائی و اشوئی و روشنائی مرا ببر و بخش تا چنانکه خشنودی)
(تو است از ظلمت دور مانم و با انگره مینو که ابوالکذب)
(و منشاءِ خوف و ناپاکی و بخل و حسد و دزدی و قتل و بیخردی)

(و هرگونه زشتی و گناه است در جنگ بقوهٔ سپنتا مینو که روح)
(امانت و راستی و جوانمردی و پاکی است غالب آمده باشند)

(سربازی این دلاور تا نفس آخرین با بدی مقاومت نموده)
(ریشهٔ آنرا بر کنم ای اهورامزدای آفریدگار تو با من)
(باش و مرا نیرو بخش اینک روح خود را آماده حمد)
(جلال تو نموده با استقبال تو چون بتو نزدیک)
(خواهم شد و تو با منی از قضا و قدر و فوق آن هراسان)
(و در سپاسگذاری تو پشیمان نیستم — آمین —)

بسعی حقیر افلاطون کیخسرو شاهرخ باتمام رسید
و در نمبر ۹ کلب رود بایکلا بمبئی شایع شد
و در مطبعه مظفری واقعه نمره ۵ میرزا علی استریت محله کهانی بمبئی — بمباشر جناب آقا میرزا احمد صاحب
تاجر شیرازی طبع گردید
بتاریخ شهر ذی الحجة الحرام ۱۳۳۸ سنه

کتبه و قد حرره العبد الاثیم محمد عبد الرحیم حیدرآبادی غفر له و لوالدیه

صورت اسامی فرزانگان مشترکین فرخ مزدیسنی که خداوند بر توفیقات‌شان بیفزاید بقرار ذیل است اسامی بترتیب زیادتی جلد کتاب اشتراکی نوشته میشود

اسامی فرزانه خیراندیشان مشترکین بمبئی

اسامی	شمارهٔ جلد	اسامی	شمارهٔ جلد
انجمن محترم زرتشتیان ایرانی	۵۰۰	آقا سهراب پور بهرام سروش تفتی	۱۰۰
آقا هرمزدیار رستم کوچه‌بیکی	۳۰۰	آقا جمشید پور بهرام سروش تفتی	۱۰۰
آقا شاپور فریدون و برادران	۳۰۰	آقا شهریار جمشید پور بهرام سروش تفتی	۱۰۰
آقا خداداد گشتاسب کرمانی	۳۰۰	آقا گشتاسب آقا رستم ولدان خداداد شهریار کوچه‌بیکی	۱۰۰
آقا پستن‌جی مارکر	۲۰۰	مرحومه بانو شهریار تفتی توسط آقا رشید جمشید	۱۰۰
آقا سهراب‌جی مارکر	۲۰۰	مرحومه بانو بنت رستم بهرام شریف‌آبادی زوجهٔ آقا خدابخش شهریار مزرعه کلانتری	۱۰۰
آقا هرمزدیار شهریار کوچه‌بیکی	۱۵۰	آقا اردشیر مهربان تیرانداز نصرآبادی	۱۰۰
آقا ارباب رستم شاهرخ کرمانی	۱۲۱	آقا فریدون اسفندیار کسنویه	۱۰۰
آقا بهمرد نوشیروان نصرآبادی	۱۰۰	آقا کیخسرو پور رستم جمشید تفتی	۱۰۰
آقا بهمن اردشیر مهربان	۱۰۰	آقا رستم مرحوم مرزبان اهرستانی بنام مرحوم شهریار مرزبان	۱۰۰
آقا رشید بهرام	۱۰۰	آقا خدابخش خسرو مزرعه کلانتری	۶۰

بقیهٔ اسامی خیراندیشان مشترکین بمبئی

اسامی	شمارهٔ جلد	اسامی	شمارهٔ جلد
آقا رشید جمشید حسینی	۵۰	آقا شهریار هرمزدیار کرمانی کراچی	۲۵
آقا خسرو موبد جمشید	۵۰	آقا گشتاسب ماندگار مهربان جاماسب خیرآباد	۲۵
آقا خدارحم مرزبان تفتی	۵۰	آقا رشید دستور شهریار	۲۵
آقا خدابخش شهریار مزرعه کلانتری	۵۰	آقا فریدون رشید جمشید حسینی	۲۵
آقا اسفندیار گودرز مهربان	۵۰	آقا رستم رشید جمشید حسینی	۲۵
آقا شهمردان مرحوم رشید شهمردان تفتی	۵۰	شیرین خانم رشید جمشید حسینی	۲۵
آقا شهریار رستم ابرستانی	۵۰	آقا اردشیر و آقا فریدون ولدان مرحوم رستم جمشید	۲۵
آقا مهربان ماندگار مهربان جاماسب خیرآبادی	۵۰	آقا بهرام رشید شهریار کرمانی	۲۰
نامگانهٔ مرحوم هرمزدیار رستم تفتی	۵۰	آقا بهرام موبد دینیار رشید	۲۰
نامگانهٔ مرحوم خدارحم جمشید تفتی	۵۰	آقا کیخسرو دستور نامدار دستور شهریار	۲۰
آقا دینیار موبد رستم و پسران	۴۰	آقا رستم سهراب مزرعه کلانتری	۲۰
آقا اردشیر موبد جمشید خدابخش	۴۰	آقا خداداد رشید مزرعه کلانتری	۲۰
آقا دینشاه جی جی بهائی ایرانی	۲۵	آقا کیخسرو رستم نوشیروان مزرعه کلانتری	۱۵
آقا دینیار مهربان شهریار منوچهرآبادی	۲۵	مرحوم رستم مهربان مزرعه کلانتری	۱۵

بقیۂ اسامی خیر اندیشان مشترکین کُلی

اسامی	جلد شمارہ	اسامی	جلد شمارہ
آقا خسرو اردشیر بہرام مزرعہ کلانتری	۱۵	آقا خداداد موبد ہرمزدیار	۱۰
پیکل خانم رشید جمشید حسینی	۱۵	آقا دینیار موبد جمشید و برادران	۱۰
آقا دستور رستم موبد رشید خورسند	۱۲	آقا موبد رستم موبد ماہیار جوانمرد	۱۰
آقا دینیار بہرام کرمانی	۱۰	آقا ہرمزدیار ولد موبد سروش و برادران	۱۰
آقا اردشیر مہربان مزرعہ کلانتری	۱۰	آقا خدابخش موبد کیخسرو	۱۰
آقا جمشید سہراب مزرعہ کلانتری	۱۰	آقا دینیار خداداد کرمانی	۱۰
مرحومۂ شیرین زوجہ رستم سہراب مزرعہ کلانتری	۱۰	آقا شاہ فریدون موبد کیخسرو سام	۱۰
آقا بہرام رستم مزرعہ کلانتری	۱۰	آقا رستم موبد خدابخش جمشید	۷
مرحومہ فیروزہ مہربان خدابخش	۱۰	آقا ہرمزد ابنہ مرحوم فرامرز نوروز خسرو کرمانی	۵
آقا کیخسرو رشید خسرو نصر آبادی	۱۰	آقا دینیار ابنہ مرحوم فرامرز نوروز خسرو کرمانی	۵
آقا رستم گشتاسب تیرانداز محلتی	۱۰	آقا بہرام گشتاسب بہرام مہربان حسینی	۵
آقا اردشیر شہریار کاوس	۱۰	مرحوم مہربان ابنہ مرحوم بہرام باش و ہمشیرہ اش	
آقا مہربان پشوتن خرمشاہی	۱۰	شیرین و فرزندش گلبانو مبارکہ	۵
آقا ہرمزدیار موبد بہرام اردشیر	۱۰	آقا ہرمزدیار سام شہریار خیرآبادی	۵

بقیۂ اسامی خیر اندیشان مشترکین بمبئی

اسامی	جلد شمارہ	اسامی	جلد شمارہ
مرحوم سہراب بہرام توسط ہرمزدیار بہرام خیرآبادی	۵	آقا بہرام نوشیروان خداداد نصرآبادی	۵
آقا رستم مہربان سروش جعفرآبادی	۵	آقا اردشیر بہرام نوشیروان نصرآبادی	۵
آقا جہانگیر داراب رستم خیرآبادی	۵	آقا خدابخش رستم مہربان حسین آبادی	۵
مرحوم شہریار داراب رستم توسط آقا جہانگیر داراب	۵	آقا رستم رشید مہربان شریف آبادی	۵
آقا دینیار اردشیر کرمانی	۵	آقا بہمن بہرام نصرآبادی	۵
آقا موبد رستم مرحوم موبد بہرام اردشیر	۵	مرحومہ دولت بنت مرحوم فرامرز [illegible] کرمانی	۳
آقا موبد مہربان موبد رستم	۵	آقا ہرمزدیار پور موبد اردشیر بہرام	۳
آقا اردشیر موبد جاماسپ	۵	آقا [illegible] بہرام کرمانی	۳
[illegible] خداداد اردشیر مزرعہ کلانتری	۵	مرحوم [illegible] دینیار موبد رستم کرمانی	۳
آقا اسفندیار جمشید [illegible] جاماسپ بہرستانی	۵	آقا بہرام موبد رستم کرمانی	۲
کتایون خانم مرحوم [illegible] بہرستانی	۵	آقا شہریار رستم [illegible] جعفرآبادی	۲
[illegible]	۵	[illegible]	۲
[illegible]	۵	[illegible]	۲
[illegible]	۵	[illegible]	۲

بقیہ اسامی خیر اندیشان مشترکین بمبئی

اسامی	شمارہ جلد	اسامی	شمارہ جلد
مرحوم اردشیر خدابخش مہر مبارکہ	۲	آقا فریدون تیرانداز اردشیر مبارکہ	۲
مرحومہ شیرین بنت مرحوم نوروز	۲	آقا اسفندیار سہراب کرمانی	۲
زمرد خانم بنت مرحوم مہربان جمیل	۲	آقا اردشیر موبد بہرام ہماوند	۲
آقا نوشیروان ابن مرحوم گودرز مبارکہ	۲	آقا مہربان ماندگار کیومرس تفتی	۲
مرحومہ مہربانو بنت مرحوم گودرز مبارکہ	۲	مروارید خانم بنت فولاد مبارکہ	۱
آقا مہربان موبد نوشیروان	۲	مرحوم ہرمزدیار خدابخش مہر مبارکہ	۱
مرحوم کیخسرو ابن مرحوم گودرز مبارکہ	۲	مرحوم بہمن نوروز	۱
مرحومہ مروارید بنت اسفندیار مبارکہ	۲	مرحوم فریدون مرحوم نوذر	۱
آقا بہمن ولد نوشیروان ابن مرحوم گودرز مبارکہ	۲	مرحوم رستم مرحوم نوذر	۱
آقا کیخسرو خدابخش کاوس شریف آبادی	۲	مرحوم خدابخش مرحوم مہربان مبارکہ	۱
آقا رستم بہرام مرحوم سہراب خرمشاہی	۲	مرحومہ ماہ پرویز بنت مرحوم اردشیر مبارکہ	۱
آقا گشتاسب بہمرد مرحوم خسرو کوچہ بیکی	۲	مرحومہ بان مرحوم مہربان مبارکہ	۱
آقا اردشیر کاوس خیرآبادی	۲	مرحوم بہرام ولد خدامراد بہرام آذر کرمانی	۱
مرحومہ ماہ خورشید اردشیر	۲	مرحوم ہرمزدیار ولد خدامراد بہرام آذر کرمانی	۱
		جملتان بمبئی	۴۷۸۳

اسامی فرزانه خیراندیشان مشترکین طهران

شمارهٔ جلد	اسامی
۲۵	آقایان ارباب گیو و ارباب رستم شاپور
۲۱	آقای ارباب بهرام اردشیر
۱۵	آقا میرزا گشتاسب فریدون
۱۵	آقا مهربان جمشید خرمشاهی
۷	آقا بهرام مهربان خداوندی
۷	آقا رستم بمان و ولدان شهریار و مهربان خرمشاهی در یزد
۷	آقا میرزا گشتاسب خداداد
۵	آقا میرزا اسفندیار خان رستم
۵	آقا میرزا مهربان خداداد
۵	آقا میرزا خدارحم بهمن
۵	آقایان ارباب بهمن خدامراد و شرکاء طهران
۱۱۶	بلمتان طهران

تمام شد